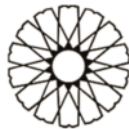


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مؤسسة فضيلة مطالعة القرآن



مجموعه آثار حضرت آیة الله العظمیٰ مطهری

مجموعه آثار / ۴۳

اخلاق

۱۸

سرشناسه: مطهری، حسین، ۱۳۱۲-
عنوان و نام پدیدآور: معرفت نفس / مطهری.
مشخصات نشر: اصفهان: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی
الزهراء، ۱۳۹۴-
مشخصات ظاهری: ج.
فروست: مجموعه آثار؛ ۴۳. اخلاق؛ ۱۸.
شابک: دوره: ۰-۵۰-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱: ۱۲۰۰۰۰ ریال: ۷-۵۱-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸
وضیعت فهرست نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: نفس
موضوع: نفس -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ م ۶۶۴/۵/۲۱۶ BP
شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۰۱۰۵۰

مكتبة

جلد اول

الديب العظم مظاهري



معرفت نفس

(جلد اول)

حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدظله العالی»

ناشر: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴

لیتوگرافی: سپاس

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت (جلد مقوایی): ۱۲۰۰۰۰ ریال

قیمت (جلد سخت): ۱۳۰۰۰۰ ریال

شابک دوره: ۰-۵۰-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸

شابک جلد ۱: ۰-۷-۵۱-۲۹۸۵-۹۶۴-۹۷۸

مراکز توزیع:

دفتر اصفهان:

کدپستی: ۹۹۵۸۱-۸۱۴۸۶ / تلفن: ۳۴۴۹۳۶۷۱ - ۰۳۱

دفتر قم:

کدپستی: ۱۷۳۶۵-۳۷۱۵۶ / تلفن: ۳۷۷۴۳۵۹۵ - ۰۲۵

آدرس اینترنتی: www.al-zahra.ir

فهرست مطالب

کلام آغازین ----- ۹

بخش اول: روح، نفس و جسم انسان

فصل اول: دو بُعدی بودن انسان

- درس گفتار اول: انسان، مرکب از جسم و روح ----- ۱۷
- سخن اول ----- ۱۸
- ابعاد وجودی انسان ----- ۱۹
- آثار غلبه بُعد مادی ----- ۲۲

فصل دوم: بُعد روحانی انسان

- درس گفتار دوم: فطرت، ابزار بُعد روحی ----- ۲۹
- چیستی روح ----- ۳۰
- فطرت درونی انسان ----- ۳۱
- درس گفتار سوم: عقل، ابزار بُعد روحی ----- ۴۱
- اهمیت عقل و تعقل ----- ۴۲
- تقوای منهای تعقل ----- ۵۰
- درس گفتار چهارم: قلب، ابزار بُعد روحی ----- ۵۵
- تسلط روح بر قلب ----- ۵۶
- عواطف برخاسته از قلب سالم ----- ۶۱

- ۶۹ ----- درس گفتار پنجم: نفس لوّامه (از اسماء قلب)
- ۷۰ ----- اسامی مختلف قلب
- ۷۱ ----- معنای نفس لوّامه
- ۷۳ ----- تضعیف و مرگ نفس لوّامه
- ۷۶ ----- قسم به نفس لوّامه در کنار قسم به قیامت
- ۷۹ ----- اهمیّت نفس لوّامه در کنار عقل و فطرت
- ۸۱ ----- درس گفتار ششم: صدر (از اسماء قلب)
- ۸۲ ----- نقش شرح صدر در موفقیت‌ها
- ۸۷ ----- شرح صدر حضرت زینب علیها السلام
- ۸۹ ----- شرح صدر راه نجات در جزر و مدّ روزگار
- ۹۴ ----- رابطه حجاب و عفاف با شخصیت انسان

فصل سوّم: استکمال روح

- ۹۹ ----- درس گفتار هفتم: پیدایش روح و نقش بُعد روحی در تکامل انسان
- ۱۰۰ ----- زمان خلقت روح
- ۱۰۱ ----- ۱. خلقت روح قبل از جسم
- ۱۰۵ ----- ۲. خلقت روح بعد از جسم
- ۱۱۱ ----- تکامل روح در دنیا
- ۱۱۳ ----- درس گفتار هشتم: آیا اهل بیت علیهم السلام استکمال روحی دارند؟
- ۱۱۴ ----- خلقت روح قبل از جسم و تکامل آن در دنیا
- ۱۱۶ ----- معصومین علیهم السلام و استکمال روحی
- ۱۲۵ ----- درس گفتار نهم: پیامبران و اوصیای ایشان، یاری دهنده بُعد روحی
- ۱۲۶ ----- جنود عقل
- ۱۲۷ ----- خداوند فراهم کننده زمینه تکامل روحی انسان
- ۱۳۲ ----- توقّف برای انسان ممنوع

فصل چهارم: بُعد جسمانی انسان

- ۱۳۹ ----- درس گفتار دهم: شناخت بُعد جسمی
- ۱۴۰ ----- جسم مرکبی برای روح
- ۱۴۴ ----- اقسام هدایت
- ۱۴۸ ----- عواقب تفوق جسم بر روح
- ۱۵۱ ----- درس گفتار یازدهم: نحوه خلقت بُعد جسمی
- ۱۵۲ ----- مراحل آفرینش جسمی انسان
- ۱۵۶ ----- شکر نعمت‌های الهی
- ۱۵۹ ----- قرآن کتاب انسان‌سازی
- ۱۶۵ ----- درس گفتار دوازدهم: نقش بُعد جسمی در تکامل انسان
- ۱۶۶ ----- بعد جسمی (ناسوتی) انسان
- ۱۶۷ ----- بعد جسمانی محملی برای ترقی روح
- ۱۷۷ ----- درس گفتار سیزدهم: صفات رذیله، لشکریان بُعد جسمی
- ۱۷۸ ----- نمونه‌هایی از غلبه صفات رذیله در انسان
- ۱۸۴ ----- اهمیت مبارزه با صفات رذیله
- ۱۸۷ ----- درس گفتار چهاردهم: نتیجه غلبه بُعد جسمی بر بُعد روحی
- ۱۸۸ ----- کنترل بُعد جسمی
- ۱۹۳ ----- قدرت‌بخشی به روح در برابر جسم
- ۱۹۷ ----- تقوا قدم اول در اخلاق

فصل پنجم: تقویت‌کنندگان نفس اماره و بُعد جسمانی انسان

- ۲۰۳ ----- درس گفتار پانزدهم: یاری‌دهندگان برونی بُعد جسمی
- ۲۰۴ ----- پناه بردن به خدا از شرّ اعوان بُعد جسمی
- ۲۰۵ ----- ۱. شرارت افراد شرور
- ۲۰۶ ----- ۲. غریزه جنسی

۳. وسوسه‌های عملی ----- ۲۱۰
۴. حسادت افراد حسود ----- ۲۱۲
- درس گفتار شانزدهم: دوست بد، تقویت‌کننده نفس اماره (۱) ----- ۲۱۵
- سه مرتبه پناه بردن به خدا ----- ۲۱۶
۵. دوست بد ----- ۲۱۷
- توجه به زندگی مادی و معنوی فرزندان ----- ۲۲۲
- دوست‌یابی ----- ۲۲۴
- درس گفتار هفدهم: دوست بد، تقویت‌کننده نفس اماره (۲) ----- ۲۲۷
- نهی از دوستی با نامحرم ----- ۲۲۸
- تشویق به ازدواج آسان ----- ۲۳۰
- درس گفتار هجدهم: دوست بد، تقویت‌کننده نفس اماره (۳) ----- ۲۳۹
- شیطان فقط یک وسوسه‌کننده ----- ۲۴۰
- دوست بد، موجب انحراف انسان ----- ۲۴۱
- اقسام دوست بد ----- ۲۴۲
- تأثیر ازدواج در شخصیت افراد ----- ۲۴۵
- لزوم مراوده با افراد صالح و سالم ----- ۲۴۹

فهرست‌ها

- فهرست آیات ----- ۲۵۷
- فهرست روایات ----- ۲۶۵
- فهرست اشعار ----- ۲۶۹
- فهرست اعلام ----- ۲۷۱
- فهرست کتاب‌ها ----- ۲۷۷
- منابع و مصادر ----- ۲۷۹

کلام آغازین

«معرفت نفس» به معنای «خودشناسی»، «خودجویی» و «خودیابی»، از جمله موضوعات بسیار مهمی است که در نوع نگرش انسان به عالم هستی و نیز سرنوشت او، کاملاً تأثیرگذار است.

معرفت و شناخت نفس، شاهراهی است که به معرفت خدای سبحان منتهی می‌شود و لذا فریقین در روایات خود، از قول پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده‌اند که هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱

درباره معرفت نفس، از ابعاد گوناگون کتاب‌های متعددی تألیف شده است. فلاسفه اعم از مشائیون و اشراقیون و صدرایی‌ها، در این موضوع، به شکل

۱. مصباح الشریعه، ص ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۹۱ و...

مفصل سخن گفته‌اند؛ مثلاً صدرالمتألهین رحمته الله در کتاب ارجمند اسفار، به تبیین و تشریح این موضوع پرداخته است. مفسران قرآن کریم نیز در این باره، بسیار صحبت کرده‌اند؛ چنان که علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر شریف المیزان، به تناسب، مسائل مختلفی را دربارهٔ معرفة النفس از جهات قرآنی و فلسفی و عرفانی، بیان داشته است.

استاد بزرگوار و مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدظله العالی» نیز با توجه به اهمیت موضوع، به این بحث پرداخته‌اند، منتهی نگاه ایشان به موضوع، بیشتر جنبه اخلاقی و از جهتی، جنبه قرآنی و روایی دارد؛ لذا بررسی‌های ایشان در موضوع معرفت نفس در این کتاب را باید نوعی شناخت نفس از نگاه قرآن و عترت الصلوات خواند. نگاهی که همچون سایر آثار معظم‌له، با رنگ اخلاق آمیخته است.

بیان معظم‌له در این کتاب بسیار روان و به دور از اصطلاحات پیچیده و فنی بوده و مطالب فلسفی نیز به صورتی سلیس و در قالبی اخلاقی مطرح شده است. انتظار می‌رود این نوع نگاه به موضوع معرفت نفس و خودشناسی، گامی مثبت در مسیر ارتقای معنوی خوانندگان، بالأخص نسل تکامل خواه جوان، باشد.

لازم به ذکر است که به منظور حفظ اسلوب بیان و نیز دسته‌بندی‌های معظم‌له، مطالب کتاب حاضر، عیناً طبق بیانات ایشان در درس گفتارها و با همان سبک تنظیم شده و با کمترین دخل و تصرف و ویرایش، پا برجا مانده است؛ و از اینرو امکان تکرار برخی از مطالب یا بیان‌های گوناگون، وجود دارد.

این مجموعه که حاصل دروس اخلاقی معظم‌له در ماه مبارک رمضان ۱۴۳۵ قمری (سال ۱۳۹۳ ش) و نیز در شب‌های جمعه طول این سال در مسجد حکیم اصفهان است، جلد اول از کتاب معرفت نفس، به شمار می‌رود. این جلد از کتاب، شامل پنج فصل کلی است که در آن، موضوعات مرتبط با روح، نفس و جسم انسان، مانند دو بُعدی بودن انسان، خصوصیات روحی و جسمی انسان، تکامل روح و جسم، یاری‌دهندگان ابعاد وجودی انسان و... طی هجده گفتار، بررسی شده است.

در پایان از همه عزیزانی که در آماده‌سازی و انتشار این اثر ارزشمند نقش آفرینی کرده‌اند به ویژه جناب آقای مختار رنجکش، تشکر و قدردانی نموده و از خداوند متعال، توفیق خودشناسی را که گامی در جهت خداشناسی است، مسئلت می‌کنیم.

«أَنَّهُ وَلِيَ الْهُدَايَةَ وَالتَّوْفِيقَ»

مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء ع.ا.ع.

۱۸ ذی‌الحجه ۱۴۳۶

بخش اول:

روح، نفس و جسم انسان

فصل اوّل	: دو بُعدی بودن انسان
فصل دوّم	: بُعد روحانی انسان
فصل سوّم	: استکمال روح
فصل چهارم	: بُعد جسمانی انسان
فصل پنجم	: تقویت‌کنندگان نفس اماره و بُعد جسمانی انسان



۱

فصل اوّل:

دو بعدی بودن انسان

درس گفتار اول:

انسان، مرکب از جسم و روح



به خواست پروردگار عالم و لطف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف،
مباحثی را راجع به «معرفه النفس» بیان می‌کنیم.
«معرفه النفس» یعنی «خودیابی» و «خودشناسی»؛ که
پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آن می‌فرمایند هر که خود را
بشناسد، خدا را شناخته است:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱

این روایت را هم سنّی و هم شیعه نقل کرده است.^۲
امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند اگر کسی خود را بشناسد، عالم
را شناخته است:

«وَنَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ»^۳
خود را بشناس، آنگاه عالم را می‌شناسی و عالم در تو نهفته
است.



۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲.

۲. ر.ک: مصباح الشریعه، ص ۱۳؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۲؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴؛ مفاتیح الغیب (تفسیر فخر رازی)، ج ۱، ص ۹۱؛ تاریخ الاسلام (ذهبی)، ج ۴۶، ص ۳۷۸ و...
برخی از مصادر نیز، این روایت را از قول امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند: تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۲؛ مشارق انوار الیقین، ص ۲۹۹؛ مناقب (الخوارزمی)، ص ۳۷۵؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲۰، ص ۲۹۲؛ فصول المهمّه، ج ۱، ص ۵۳۸ و...

۳. دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۵.

سخن اول

راجع به «معرفه النفس» و «خودجویی» و «خودیابی»، کتاب‌های فراوانی نوشته شده است. مرحوم صدرالمتألهین رحمته الله یک جلد کتاب به نام معرفه النفس نوشته‌اند؛ یک کتاب درباره این انسان نوشته است. قبل از صدرالمتألهین نیز فلاسفه، چه مشاء و چه اشراق، در این باره، کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند.

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی رحمته الله نیز در میزان بحث‌های مفصلی راجع به معرفه النفس دارند. لذا یک بحث ارزنده و همگانی است؛ اما چون بحث ما بحث درس نیست، باید رنگ دیگری پیدا کند و آن رنگ قرآن است. لذا موضوع ما راجع به خودشناسی از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام است؛ به عبارت دیگر، یک تفسیر موضوعی درباره خودشناسی یا معرفه النفس است.

ابعاد وجودی انسان

انسان مرکب از «روح» و «جسم» است. یعنی یک بُعد ملکوتی دارد و این بُعد ملکوتی به اندازه‌ای بالاست که خدا در قرآن اسم آن را «روح الله» گذاشته است. یک بُعد مادی و ناسوتی دارد که قرآن فرموده از هر میکروب و از هر درتده‌ای درتده‌تر و اذیتش بیشتر است. خداوند سبحان راجع به بُعد معنوی انسان، به ملائکه می‌فرماید:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

وقتی روحم را در او دمیدم، همه به او سجده کنید. بعد هم قرآن می‌فرماید به اندازه‌ای مهم است که همه ملائکه و حتی ملائکه حمله عرش و حتی جبرئیل با آن مقام و حمله نازل کردن قرآن، سجده کردند:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۲

آن کسی هم که سجده نکرد، رانده درگاه خدا شد و آن ابلیس بود و آنگاه رفت در بعد مادی و ناسوتی انسان.
راجع به بُعد مادی انسان نیز قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمَمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۳

شرتر از هر درتده و شرتر از هر میکروب سرطان و میکروب ایدز و... آن

۱. الحجر، ۲۹: «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.»

۲. البقرة، ۳۴: «و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس به جز ابلیس»

۳. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندهگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.»

کسی است که فقط بُعد مادی دارد. بُعد معنوی او رسیده به آنجا که نمی تواند فرمان دهد و بُعد مادی، آن بُعد معنوی را کشته یا زندان کرده است. آنگاه بُعد معنوی نیست و یک آدم درنده ای از کار درمی آید. به عبارت دیگر اگر روح ما و آن بُعد ملکوتی ما حافظ ما شد و فرمانده کل قوا شد و توانست در عمق جان ما نفوذ کند و توانست بُعد مادی ما را کنترل کند، این انسان می رسد به جایی که به جز خدا نداند.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد همه عمر زنده مانی به روان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت به در آی تا بینی طیران آدمیت
برسد به جایی که ملائکه، به نوکری او افتخار کنند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،
نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱

کسانی که به راستی می گویند خدا و به عبارت دیگر کسانی که بُعد ملکوتی و روح الله بر آنها حکمفرماست، ملائکه بر آنها نازل می شوند. بعضی از مفسرین معنا کرده اند به دم مرگ و اما آیه شریفه می گوید در همین دنیا آن ملائکه مستخدم او می شوند:

۱. فصلت، ۳۰ و ۳۱: «در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند:] هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان مایم...»

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾

اگر غم و غصّه و نگرانی جلو آمده، بشارت پیروزی به او می دهند و می گویند غم و غصّه نخور: ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾؛ و از ﴿فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ معلوم می شود که مراد همین دنیاست. یعنی علاوه بر اینکه دم مرگ و در عالم برزخ و روز قیامت کمک کار او هستند تا زیر لوای حمد برود و به آن بهشت و نزد اهل بیت علیهم السلام رود، در همین دنیا نیز ملائکه مستخدم او هستند. در آیه دیگر می فرماید:

﴿لَهُ مَعْقِبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾^۱

اگر آدم، آدم باشد و خودش را شناخته باشد و توانسته باشد بعد ملکوتی در عمق جاننش کار کند، قرآن می فرماید یک دسته ملائکه همیشه حافظ او هستند. حافظ او هستند تا سقوط نکند و موفقیت برای دنیا و آخرت پیدا کند و محافظ او هستند تا شرّ شیطان انسی و شیطان جنّی، او و وابسته هایش را نگیرد و از چیزهایی که خدا به مؤمن واقعی می دهد، همین عاقبت به خیری برای خود و زن و بچه اش است. ملائکه نمی گذارند شیطان انسی و شیطان جنّی او را نابود کند و ببرد.

۱. الرعد، ۱۱: «برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش

پاسداری می کنند.»

بعد درباره اش صحبت می‌کنم که اختیار صددرصد هم در دست ماست که مرگب از روح و جسم و بُعد ملکوتی و بُعد ناسوتی هستیم و مائیم که باید صددرصد حرف این بُعد ملکوتی را بشنویم. بعداً می‌گویم که اسم آن «عقل»، «قلب (وجدان اخلاقی، نفس لوّامه)» و «فطرت» است. اگر حرف این فطرت و عقل و وجدان اخلاقی را صددرصد بشنویم، خیر دنیا و آخرت داریم:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

این آیه با چند تأکید می‌فرماید اولیای خدا و اولیای خدا همان کسانی هستند که روح الله در عمق جان آنها کار می‌کند. می‌فرماید این‌ها از گذشته حزن و غم و غصّه‌ای ندارند و از آینده ترسی ندارند. اگر ترس از آینده باشد، این ولی خدا نیست و اگر غم و غصّه از گذشته باشد، این ولی خدا نیست. و الاّ خدا می‌فرماید یقین بدان و هیچ اشتباه نکن و یقیناً چنین است. سه تأکید پشت سر هم شده که اگر به راستی انسان تابع بُعد ملکوتی باشد، آنگاه نفس مطمئنه برای اوست.

آثار غلبه بُعد مادی

اگر روح نتواند بر انسان حاکم و مسلط شود و بُعد مادی توانست این انسان را کنترل کند، آنگاه می‌رسد به آنجا که بُعد مادی این بُعد ملکوتی را مهار می‌کند و مرگب می‌کند.

۱. یونس، ۶۲: «آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند.»

به قول امیرالمؤمنین علیه السلام یک شیطان به تمام معنا مثل معاویه درست می شود. می رسد به آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام خانه نشین می شوند و آن مصائب بزرگ جلو می آید و یکی از مصائبش حکومت چهل ساله معاویه بر مسلمانها می شود. می رسد به آنجا که خلافت اهل بیت علیهم السلام غصب می شود و این غصب خلافت به جایی می رسد که یکی از اولاد او، داعش فعلی در عراق است. داعش یعنی یک شیطان، یعنی یک درنده و به قول قرآن از هر درنده ای درنده تر است. این بچه شیطان از کجا پیدا شده است؟! در وقتی که بعد ملکوتی نباشد و بعد مادی حکمفرما باشد، داعش پیدا می شود.

حرف دیگر هم این که وقتی ولی خدا در خانه خدا قربه الی الله کشته شود، معلوم است که در آینده داعش پیدا می شود و وهابی درست می شود. الان استکبار جهانی راه عجیبی را درست کرده و صهیونیسم با قارون های خلیج فارس ازدواج کرده اند و بچه آنها امثال داعش یا القاعده و طالبان شده است. این ازدواجی است که مسلمان های خلیج فارس با صهیونیست ها کرده اند و توانسته اند داعش درست کنند. اگر قرآن کریم می فرماید **﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾** تعجب نکنید و پست تر از هر حیوان درنده، این داعش و القاعده ای است که از صهیونیسم نیز سرچشمه گرفته است.

انسانی که باید بر این جهان مسلط شود، که ان شاء الله می شویم و بالاخره به دست ما و به رهبری امام زمان عجل الله تعالی فرجه التوفيق پرچم اسلام روی کره زمین افراشته

می‌شود و این یک امر مسلم در تشیع، بلکه در اسلام عزیز است، انسانی که باید برسد به آنجا که توان برقراری حکومت عادلانهٔ اهل بیت علیهم‌السلام در جهان را داشته باشد، اما راه خود را گم کرده است و بی‌راهه می‌رود.

باید به دست انسان، حکومت منهای ظلم، حکومت منهای فقر، حکومت منهای تبعیض و بالاخره یک حکومت صددرصد اسلامی به نام حکومت اهل بیت علیهم‌السلام به وجود بیاید.

این انسان باید آن حکومت را تشکیل دهد، به واسطهٔ اینکه در درون او، چیزی به نام روح هست که این روح، مراتب دارد و «عقل» و «وجدان اخلاقی (قلب)» و «فطرت» از مراتب و آثار و نیروهایش هستند.

این انسان معلوم است که باید برسد به جایی که به جز خدا نداند و باید برسد به اینکه حکومت جهان از آن او باشد و البته بالاخره به دست شیعیان، این کار خواهد شد. به دست ما و به رهبری امام زمان پرچم اسلام روی کره زمین افراشته خواهد شد و عمده برای تحقق این هدف، همین است که انسان، انسان واقعی و انسان قرآنی شود و آدم شود؛ آدمی که خدا می‌خواهد و آدمی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به او گفته و ولایت به او گفته است؛ اما معمولاً انسان به چنین جایگاهی دست نمی‌یابد، زیرا خود را گم می‌کند و خودشناسی و خودیابی ندارد و خواه ناخواه، بُعد مادی و ناسوتی حکمفرما می‌شود و حاضر است زیر بار هر کسی برود به خاطر اینکه به مقاصد پست خودش برسد. می‌رسد به اینجا که الان آقابالاسر داعشی‌ها، صهیونیسم است. صهیونیسم یعنی دشمن انسانیت و دشمن بشریت، یعنی دشمن اسلام عزیز؛

همین که الان در قلب مسلمان‌ها، یک حکومت به نام حکومت صهیونیسم است و داعش نوکری آن‌ها را می‌کند.

اگر انسان خون‌گریه کند، جا دارد که وهابی‌ها و سعودی‌ها و قارون‌های خلیج فارس پول بدهند، صهیونیست‌ها کار کنند، به خاطر اینکه داعش بتواند بر عراق مسلط شود. وقتی عقل نباشد، همین می‌شود و وقتی فکر نباشد، همین است که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾

پست‌تر از هر میکروبی، کسی است که عقل دارد و تعقل ندارد و فکر دارد و تفکر ندارد. پروردگار عالم به او روح داده است و مرکب از ناسوت و ملکوت است و هم عقل و هم فکر دارد و اما فکر و عقلش صرف این شده که چطور باید تشیع را تضعیف کند. جلساتشان الان برای همین است که چطور می‌شود تشیع را تضعیف کرد. چطور می‌توان این تحفه الهی به نام جمهوری اسلامی را تضعیف کرد. وقتی بُعد معنوی نباشد و بُعد مادی حکمفرما باشد، آنگاه یک ریاست طلب می‌شود و وقتی ریاست طلب شد، معنایش این می‌شود که دست به هر کاری می‌زند. به آمریکا می‌گوید من حاضرم در روز سه چهار میلیون بشکه نفت مجانی به تو بدهم تا تو مرا به نوکری قبول کنی و من در ظاهر، قدرتی کسب کنم.

ما باید خیلی مواظب باشیم تا بُعد ملکوتی، یعنی روح الله، در ما تأثیرگذار باشد و بتوانیم با استفاده از این بُعد ملکوتی، هم دنیا را تأمین کنیم و هم

آخرت را آباد سازیم. دنیایمان برسد به آنجا که آقای همه شویم و آخرتمان برسد به آنجا که به ما بگویند:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً،

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَاَدْخُلِي جَنَّتِي﴾^۱

این دست خود ماست و خود مائیم که باید دنیا و آخرتمان را به واسطه روح الله تأمین کنیم.

۱. الفجر، ۲۷ تا ۳۰: «ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان

بندگان من در آی، و در بهشت من داخل شو.»



۲

فصل دوم:

بُعد روحانی انسان

درس گفتار دوم:

فطرت، ابزار بعد روحی



بحث قبلی به اینجا منتهی شد که ما انسان‌ها مرکب از روح و جسم هستیم. از نظر روحی به اندازه‌ای بالا هستیم که پروردگار عالم می‌فرماید «روح الله» در وجود اوست:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۱

به اندازه‌ای بالا هستیم که مسجود هم ملائکه و حتی جبرئیل هستیم. این روح ما که اینقدر شرافت دارد، موجب سعادت ما در دنیا و آخرت است و برای نیل به این مقصود، از ابزاری در وجود انسان بهره می‌برد.



۱. الحجر، ۲۹: «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.»

چیستی روح

هیچ کس نمی‌داند روح چیست، به جز افرادی که علمشان وابسته به علم خدا باشد، نظیر اهل بیت علیهم‌السلام. قرآن کریم می‌فرماید اصلاً نمی‌شود شما بفهمید. از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سؤال می‌کردند که روح چیست؟

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ

مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱

می‌فرماید فقط بدان که کار خداست. شما راجع به علمتان هرچه عالم و دانا شوید یک قطره از دریای علم است. معلوم است که قطره از دریا نمی‌تواند حقایق اشیاء را درک کند و من جمله روح. لذا اینکه حقیقت روح چیست،

۱. الاسراء، ۸۵: «و در باره روح از تو می‌پرسند، بگو: روح، از [سنخ] فرمان پروردگار من است، و به

شما از دانش جز اندکی داده نشده است.»

نه کسی ادّعا کرده که می دانم و نه می شود فهمید. می دانیم یک جوهر مجردی در بدن ماست. نحوه ترکیبش را نیز احدی نمی داند. در این باره مرحوم صدرالمتألهین در أسفار و بعد حاجی سبزواری در حاشیه بر أسفار زیاد صحبت کرده است که آیا ترکیب انضمامی است یا ترکیب اتحادی است یا تدبیری است! و بالاخره کسانی که با ریاضت جلو آمده اند، توانستند بگویند که نحوه ترکیب، ترکیب تدبیری است. همینطور که پروردگار عالم مدبّر این عالم است، روح ما نیز مدبّر این جسم ماست. ترکیب تسلّطی و ترکیب تدبیری نظیر خدا. این روح از خداست و هرچه خدا دارد این هم دارد و اما قطره از دریاست و نحوه تسلّطش بر جسم ما، نحوه تدبیری است.

فطرت درونی انسان

درباره تدبیر روح بر بدن، باید گفت که گاهی روح، بر عمق جان ما تدبیر می کند و به آن «فطرت» می گویند و قرآن روی این فطرت خیلی حرف دارد:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا

لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ﴾^۱

۱. الروم، ۳۰: «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

این امتیاز اسلام است که به تو می گوید فطرت داری. آن روح ما فرمان می دهد به عمق جان ما و فطرت ما کار می کند. فطرت برای همه در بن بست ها پیدا می شود. کسانی که دین دارند یا دین ندارند یا کسانی که درباره توحید لجوج یا جاهل یا عالمند، این فطرت را دارند و در بن بست ها این فطرت پیدا می شود. یعنی روح ما به ابزارش به نام فطرت فرمان می دهد و ناگهان او خدا را می یابد و خیلی کار می کند. یک معلّم ریاضتی و یک معلّم که نه تنها می فهماند، بلکه می یاباند. برای شما زیاد اتفاق افتاده که در بن بست ها که دستتان از همه جا کوتاه است، به طور ناخود آگاه خدا خدا می کنید. دهری نیز همینطور است. کسی هم که دشمن خداست و کسی که علیه خدا کتاب می نویسد، وقتی آپلوی او در هوا خراب می شود، صدای خدا خدای او به زمین می رسد. صدای خدا خدای ما در بن بست ها به هوا می رود و صدای او از هوا می آید و همه کره زمین خدا خدای او را می شنوند.

شخصی می گفت یک رفیق بدجنسی داشتم که خدا را قبول نداشت و لجوج هم بود و هر چه به او گفتم، نشد. لجبازی می کرد و جوان ها را خراب می کرد و آدم مضرّی شده بود. اتفاقاً یک پسر داشت که این پسر را به اطاق عمل بردند و زیر چاقوی جراحی رفت. من همراه این آدم بدجنس و ضدّ خدا بودم. وقتی در اطاق عمل را بستند، دست این شخص از همه جا کوتاه شد و بغض راه گلویش را گرفت و بنا کرد بلند بلند گریه کند و امّا در گریه ها می گفت: خدا، خدا. جلو رفتم و گفتم چه می گویی، خدا چیست؟ خدا کیست؟ گفت دست از سرم بردار و بگذار تا بچه ام را از خدا بگیرم.

قرآن همین مطلب را در چندین جا تذکر می‌دهد:

﴿فَادَارَ كِبُوًا فِي الْفُلِّكَ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱

وقتی در بن‌بست‌ها گیر کند، عمق جانش خدا خدا می‌کند. عمق جانش از خدا حاجت و رفع گرفتاری‌ها را می‌خواهد؛ اما بدبختی اینست که وقتی بن‌بست او تمام شد، به جای اینکه ادامه دهد و به جای اینکه آن عمق جانش را در معرض روح بگذارد و روح، او را آدم و موحد کند، دوباره همان بدجنسی گل می‌کند. و این برای همه ما اتفاق می‌افتد که در بن‌بست‌ها خدا را بیاییم و اما بعد از آن خدا را رها نکنیم. نمازمان در مقابل خدا باشد و مواظب باشیم که در محضر خدا گناه نکنیم. در آن موقع خود را در محضر خدا می‌یابد. آنگاه نه تنها گناه نمی‌کند، بلکه خدای او بلند می‌شود. اگر یک آدم حسابی باشد، همین معلم اخلاق می‌شود و بعد از آن اینطور می‌شود که همه‌جا محضر خداست و ما در محضر خدائیم و ادب حضور باید مراعات شود. اما متأسفانه نود و نه درصد مردم در بن‌بست خدا خدا می‌کنند و به راستی خدا را می‌یابند. مثلاً شما الان روزه هستید و تشنگی را می‌یابید، اما نمی‌توانید این تشنگی را تعریف کنید. اما این علم نیست و خیلی بالاتر از علم است. دانستنی نیست، بلکه یابیدنی است. انسان در بن‌بست‌ها خدا را

۱. العنکبوت، ۶۵: «و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند، و [لی] چون به

سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می‌ورزند.» و نیز ر.ک: یونس، ۲۲؛ لقمان، ۳۲.

می‌یابد. خوشا به حال کسانی که این یابیدنی‌ها که از الطاف خفیه خداست جلو می‌آید، آن را به غفلت رها نکند و این یابیدن برای او یک سرمشق شود به این اندازه که همه‌جا محضر خدا و ما در محضر خدائیم و ادب حضور باید مراعات شود.

چیز دیگری که بزرگان نگفته‌اند و من به شما بگویم، این است که چنین فردی، علاوه بر اینکه خدا را می‌یابد، می‌یابد که این خدا مستجمع جمیع صفات کمالات است؛ یعنی می‌یابد که این خدا عالم است و علم بماسوی الله است. لذا اینطور نیست که یک عالم برای جاهل تفصیل دهد، بلکه می‌یابد که خدا عالم است و لذا می‌گوید خدایا می‌دانی چه می‌دانم و چه می‌خواهم. یعنی خدا را قادر و دارای قدرت مطلقه می‌داند. لذا می‌داند هیچکس نمی‌تواند به فریاد او برسد به جز خدا و قدرت خدا. می‌یابد که این خدا رؤوف و مهربان است. می‌داند که خودش آدم بدجنسی بوده و علیه خدا کتاب نوشته و علیه خدا سخنرانی‌ها کرده، اما الان که در بن بست گیر کند، می‌یابد که خدا ارحم الراحمین است. خدا از گناهان گذشته می‌گذرد؛ لذا «بسم الله الرحمن الرحیم» در قرآن را می‌یابد. ما «بسم الله الرحمن الرحیم» را می‌خوانیم و معنایش را می‌دانیم، اما این در بن بست، حقیقت «بسم الله الرحمن الرحیم» را می‌یابد. آنگاه می‌یابد که این یک ذات مستجمع جمیع صفات کمالات است؛ نخوانده ملاً می‌شود. یک لحظه یک توحید برای او پیدا می‌شود و بهترین توحیدهاست و آن توحید وجدانی و توحید فطری است. خوشا به حال این‌ها.

از الطاف خفیه خدا اینست که برای ما لاأقل خیلی وقت‌ها این حالت جلو می‌آید. دستان از همه چیز کوتاه می‌شود و تازه یک عروة الوثقی پیدا می‌کنیم و عروة الوثقی، خداست. خوشا به حال این‌ها که بیابند و رها نکنند. قرآن می‌فرماید رها می‌کنی و چرا رها می‌کنی؟

﴿فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾

تو در گرانبهای خدا را یابیدی و مطلوب را یابیدی، برای اینکه روح از خداست و مطلوب روح، خداست؛ همینطور که خدا روح را دوست دارد و به ملائکه می‌گوید به او سجده کنید، روح نیز تسلیم صددرصد در مقابل خداست. روح تو خیلی وقت‌ها و خیلی جاها در بن‌بست‌ها کار می‌کند و یک ذات مستجمع جمیع صفات کمالات را می‌یابی، پس رها نکن. خوشا به حال کسانی که این بلاها و مصائب برای آن‌ها از الطاف خفیه خدا باشد. خوشا به حال کسی که در مرگ جوانش بگوید لطف خفی خداست، برای اینکه بن‌بست و مصیبتی برایش جلو آمده و نتیجه آن یابیدن خداست، یعنی بهترین کس‌ها و بهترین چیزها. لذا من عقیده دارم علاوه بر اینکه قرآن می‌فرماید خدا را می‌یابد، یعنی «الله» را می‌یابد، یعنی آن که مستجمع جمیع صفات کمالات است؛ قدری بالاتر، انسان همان وقت معاد را می‌یابد. مثلاً گرفتار است و برای رفع گرفتاریش خدا خدا می‌کند و اما همان موقع به طور ناخودآگاه از کارهای بدش توبه می‌کند. می‌گوید خدایا غلط کردم، خدایا من از این به بعد با تو هستم، چنان که تو الان با من هستی. این یعنی معاد،

یعنی توبه و انابه و یعنی مبدأ را یابیدم و به دنبال مبدأ، معاد را یابیدم. لذا مبدأ و معاد، هر دو فطری است و این کار روح است و ابزارش عمق جان ماست. به این فطرت می‌گوییم و قرآن روی این فطرت خیلی پافشاری دارد که ما از فطرت و از عمق جانمان استفاده کنیم.

وجود فطرت، در بن‌بست‌ها، خودبه‌خود به کار می‌آید و در غیر بن‌بست‌ها نیز باید با «توجّه» ما، همیشه بیدار باشد. فطرت باید همیشه پویا باشد. فطرت باید در دل شب ما را بیدار کند و در نماز شبمان مانند آدم‌هایی که در بن‌بست می‌گویند خدا خدا و مثل باران گریه می‌کنند، باشیم. فطرت باید باعث شود که فرد، در نیمه شب، مثل باران گریه کند و خدا را بخواند و بخواهد.

هستند افرادی که نماز شب می‌خوانند، نه برای اینکه گرفتاری آن‌ها رفع شود یا به بهشت بروند یا به جهنم نروند، بلکه نماز شب می‌خوانند برای اینکه خدا را یابیده‌اند؛ لذا با خدا درد دل و گفتگو می‌کنند. حتی گاهی افراد، سواد ندارند، اما گفتگو با خدا را خوب بلدند و خوب راه آن را می‌دانند^۱ و آنگاه نماز برایشان، یک مکالمه و معاشقه می‌شود. نماز شب برای آنان از دنیا و آنچه در دنیا است، بهتر و بالاتر است:

«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۲

۱. ر.ک: ارتباط عاطفی با خداوند، ص ۳۱ تا ۴۷.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من، از دنیا و هر آنچه در دنیا است، محبوب‌تر است.»

اگر فطرت بیدار باشد، انسان در ماه رمضان و موقع افطار، یک لذت خاصی دارد و وقتی دعای افطار را می‌خواند و می‌گوید:

«اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَىٰ رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ»^۱

خداوند سبحان نیز به او آفرین و تبریک می‌گوید؛ می‌فرماید آفرین به روزه گرفتن و افطار کردن تو.

این‌ها مسائلی نیست که تصوّر کنید دست‌یابی به آن مشکل است؛ البته گرچه فرموده‌اند علم‌یابی و ملاحظه‌شدن مشکل است و آدم شدن در سر حدّ محال است؛ چنان‌که استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام از مرحوم حاج شیخ (آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله) نقل می‌کردند که مرحوم حاج شیخ گاهی روی منبر درس، به طلبه‌ها و فضلا و بزرگان می‌فرمود: ملاحظه‌شدن مشکل است و آدم شدن در سر حدّ محال است؛ اما ملائی اینگونه که من می‌گویم، آسان است. اینکه انسان به راستی به روح جواب بدهد و عمق جان خود را در معرض روح بگذارد، آنگاه می‌رسد به آنجا که موقع افطار وقتی می‌گوید: «اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ»، آنگاه توجه خدا را می‌یابد. خدا به او آفرین می‌گوید و این، گفته خدا را می‌یابد.

البته این گوش و چشم و زبان ظاهری ما، مربوط به جسم ماست و مربوط به روح ما نیست. روح ما چشم و گوش و زبان ندارد و اما روح ما از طرف

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۱۷: «خدایا برای تو روزه گرفتم و با روزی تو افطار می‌کنم و تنها بر تو

توکل می‌کنم.»

خداست و علمش فطری و لدنی و علمش از طرف خداست. ما اگر جواب این روح را بدسیم و به راستی با روحمان آشنا شویم و به راستی روح ما به عمق ذات ما و به عمق جان ما فرمان دهد، آنگاه ما صدای خدا را می شنویم. در وقتی که قرآن یعنی «کلام الله» را می خوانیم، خدا با زبان ما با ما حرف می زند. در وقتی که نماز می خوانیم در حمد و سوره خدا با ما حرف می زند. ما اگر گوش روح داشته باشیم و به قول مثنوی می گوید اگر می خواهی به این چیزها برسی، این گوش حیوانی را بُر و این چشم حیوانی را کور کن و این دهان حیوانی را ببند و آن چشم و گوش و زبان روح را باز کن، آنگاه بین که چطور در وقتی که قرآن می خوانی، صدای خدا را می شنوی. مستحب است وقتی شما قرآن می خوانید و به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» رسیدید، لیک بگوئید؛^۱ یعنی خدایا حرف های تو را می شنوم و تو می گویی ای مؤمن و من هم می گویم بله، همه چیزم فدای تو.

این یکی از کارهای روح در بدن ماست. روح ما به بدن ما تعلق دارد و بنا شد تعلق تدبیری باشد. نظیر تدبیر خدا بر ماسوی الله. و این سه ابزار دارد و یکی از ابزارهایش عمق جان ماست و به آن فطرت می گوئیم. این عمق جان را در معرض روحمان بگذاریم، آنگاه برای ما توحید و مبدأ و معاد پیدا

۱. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۲۴: «يُنْبَغِي لِلْعَبْدِ إِذَا صَلَّى أَنْ يُرْتَلَّ فِي قِرَاءَتِهِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ الْجَنَّةِ وَ ذِكْرُ النَّارِ سَأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ إِذَا مَرَّ بِ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» وَ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» يَقُولُ: لَيْبِكَ رَبَّنَا»

می‌شود و یک عالم دیگری و یک صفحه دیگری برای ما باز می‌شود. آنگاه بالاترین لذات برای ما روزه است، زیرا تشبّه به خداست. بالاترین لذات برای ما نماز است، زیرا مکالمه با خداست و بالاترین لذات برای ما رفع گرفتاری از دیگران است و بالاترین لذات اینست که بتوانیم یک فقیر و گرسنه‌ای را سیر کنیم.

برای جسم ما بالاترین لذت اینست که افطار کنیم و غذای لذیذی بخوریم و اگر تشنه هستیم، آب بخوریم؛ اما لذت روح اینست که بتوانید یک بینوایی را به نوا برسانید و بتوانید دو رکعت نماز شب با حضور قلب بخوانید و بالاخره بتوانید یک رابطه عاطفی با خدا پیدا کنید. اگر رابطه عاطفی شد، گریه خودش می‌آید. مگر اینکه خیلی قسی‌القلب باشد و بعد صحبت می‌کنم که اگر قسی‌القلب باشد، نمی‌شود و الا گریه خودش می‌آید. در این حال، تضرّع و زاری و حضور قلب دارد و بالاترین لذات برایش نماز شب و روزه و نماز اول وقت است؛ لذا وقتی اول وقت نماز می‌شود، همه چیز فدای نماز می‌شود.^۱

۱. ر.ک: نماز نجوای مؤمنان، ص ۲۴ تا ۳۳.

درس گفتار سوم: عقل، ابزار بعد روحی



بحث به اینجا رسید که روح ما که نمی‌دانیم چیست و فقط می‌دانیم کار خداست، بالاتر از هر خلقی است. نمی‌دانیم حقیقت این روح چیست و کسی هم تا حال مدعی نشده است که من می‌دانم. فلاسفه و عرفا و مفسرین در این باره چیزهایی گفته‌اند، اما اینکه روح را بشناسند، شناخته نشده است. نه از جهت شهود و نه از جهت علم.

روح ما و جسم ما یک ترکیب در خارج است که به آن نفس و یک فرد از انسان می‌گوییم. نحوه ترکیب را نیز احدی تا حال نتوانسته جزماً بگوید چه ترکیبی است. در این باره هم فلاسفه و عرفا و مفسرین صحبت‌هایی کرده‌اند، اما به جایی نرسیده‌اند. ولی می‌دانیم که روح هست و یک جوهر مجردی در ماست. می‌دانیم ما مرکب از روح و جسم هستیم.

گفتم این روح در بدن ما ابزاری دارد که با آن ابزار کار می‌کند. ابزار اولش «فطرت»، یعنی عمق جان این انسان است. خدایابی‌ها و خداجوئی‌ها و حقیقت‌یابی‌ها و حقیقت‌جوئی‌ها از این فطرت سرچشمه می‌گیرد. روح ماست که می‌فهمد و می‌یابد، اما به واسطه عمق جان ما یعنی همان فطرت.

ابزار دوم روح، «مغز» ماست که در این جلسه درباره آن صحبت می‌کنیم.



اهمیت عقل و تعقل

در بدن ما، روح، ابزار دیگری هم دارد و آن «مغز» ماست. روح به مغز ما فرمان می‌دهد و اسم آن را «عقل» می‌گذاریم و این عقل کار می‌کند و دنیا و آخرت ما را اصلاح می‌کند. عقل خیلی ارزش دارد؛ به قول خواجه عبدالله انصاری: «به هر که دادی چه ندادی و به هر که ندادی، چه دادی؟!»

هر کدام از شما عاقلید، بدانید که این درّ گران‌بهای عقل خیلی ارزش دارد. روح ما به واسطه مغز ما، تعقل و تفکر دارد. مغز یکی از خلقت‌های مهم خداست. یک کارخانه کوچکی در سر ما به نام مغز و اعصاب است و به اندازه‌ای ظرافت دارد و قطعات دارد که اگر این قطعات را بتوانیم بزرگ کنیم، یک کارخانه از اینجا تا تهران می‌شود. پروردگار عالم این کارخانه به این بزرگی را کوچک و باظرافت کرده است و قطعات آن را با این چشم

نمی‌توان دید و با چشم ذره‌بینی می‌بینند و روی آن حرف‌ها دارند و پزشک‌های متخصص، کمی از این کارخانه سر در می‌آورند. این کارخانه به این بزرگی که پروردگار عالم در سر ما جا داده است و زندگی و جان ما و همه چیز ما وابسته به آن است، یکی از ابزارهای روح ماست که می‌تواند ما را رستگار کند. روح به این مغز فرمان می‌دهد و این مغز تعقل و تفکر می‌کند و به واسطه تعقل و تفکرش، ما رستگار می‌شویم. ما می‌توانیم به واسطه عقلمان، دنیا و آخرت خود را جداً تأمین کنیم.

آن ملتی که عقب مانده، بی‌عقل است یا نتوانسته از عقل خود درست استفاده کند. آن ملتی هم که جهنمی شده، بی‌عقل است و قرآن راجع به این جمله، حرف می‌زند. قرآن می‌فرماید که جهنمیان به جهنم می‌روند و در جهنم، با هم درد دل می‌کنند و تأسف‌بار حرف می‌زنند:

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

ما اگر عقل داشتیم جهنمی نمی‌شدیم و ما بی‌عقل بودیم، لذا مثل کرم ابریشم در این دنیا به خود تیدیم تا اینکه مُردیم و جهنمی شدیم. باز در آیه دیگر می‌فرماید کسانی که تعقل و تفکر ندارند و به عبارت دیگر کسانی که حرف این روح را نمی‌شنوند و در کارها، خودسر و شهوتران و دنیاپرستند، در حقیقت عقل و تفکر ندارند:

۱. الملک، ۱۰: «و گویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان

﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾^۱

می خواهی آدم سفیهی به تو نشان دهم! آن کسی است که ملت ابراهیم و اسلام عزیز را ندارد و مسلمان نیست و تقید به ظواهر شرع ندارد و به عبارت دیگر حرف این روح را نمی شنود.

خوشا به حال کسانی که تعقل و تفکر دارند. ما مسلمان ها از این بی عقلی و بی تفکری، کارمان به اینجا رسیده که هفتاد و دو ملت شده ایم. مگر پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ملت ما را تعیین نکرد؟! آیا یک سنی پیدا می شود که بگوید ما غدیر خم نداریم؟! یک سنی پیدا می شود که بگوید حدیث ثقلین نداریم؟! کسی پیدا می شود بگوید پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را در هر فرصتی به خلافت منصوب نکرده است؟!

این از ضروریات اسلام عزیز است. علاوه بر اینکه اگر پیغمبر هم نفرموده بود، اگر عقل داشتیم، همین را دلالت می کرد که بعد از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید مثل پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر این ملت حکومت داشته باشد؛ اما چه شد که چنین اتفاقی نیفتاد؟! این از بی عقلی است.

مسلمان های صدر اسلام، آدم های خوبی بودند، اما بی علم بودند و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ احساسات آنها را استخدام کرد و توانست مسلمان هایی از زن و مرد و مهاجر و انصار بسازد و با آنها ۸۴ جنگ را فتح کند و بالاخره همه چیز فدای اسلام شود و اما همین کسانی که دو ماه قبل قضیه غدیر خم را

۱. البقرة، ۱۳۰: «و چه کسی، جز آنکه به سبک مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟»

دیده بودند؛ هنوز جنازه پیغمبر دفن نشده بودند که ناگهان همه رفتند. زیرا تفکر نداشتند. مگر می شود علی علیه السلام را خانه نشین کرد؟! بله، بی عقلی و بی فکری، حضرت علی علیه السلام را خانه نشین کرد.

حضرت زهرا علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند یا علی! من شنیدم که به تو سلام نمی کنند و به تو اعتنا نمی کنند. فرمود: زهرا جان! سلام هم که می کنم، جوابم را نمی دهند. این بر خودها از بی عقلی و بی فکری سرچشمه می گیرد. فهم این ها فکر فلسفی نمی خواهد و فکر ملاصدرا و شاگردان ملاصدرا و اسفار ملاصدرا نمی خواهد، این ها نه فلسفه می خواهد و نه علم خاص، بلکه اگر فکر عوامانه می کردند، نباید علی علیه السلام رها شده باشد و غیر علی علیه السلام جایگزین شده باشد؛ و اما به دلیل بی فکری، دیگران بر سر کار آمدند.

مسلمان ها خوب بودند و از نظر تقید به ظواهر شرع بالا بودند و از نظر جنگ و جهاد با دشمن بالا بودند و با نبود امکانات، ۸۴ جنگ را پشت سر گذاشتند و دشمن را ذلیل کردند، اما آنجا که باید فکر کنند، نکردند و به قول سلمان فارسی وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دفن کردند، در کوچه ها قدم می زد و به فارسی می گفت: «کردید، نکردید»؛^۱ آن ها خیال می کردند سلمان دیوانه شده است. به راستی در زمان حیات پیامبر از ایشان اطاعت «کردند» و ده سال حکومت اسلام با آن پیروزی ها را داشتند؛ اما آدم های عوام بودند و بی فکر بودند و بی عقلی و بی فکری آن ها رسید به اینجا که علی علیه السلام را رها کرده و

۱. تذکرة الخواص، ص ۶۳.

غیر علی علیه السلام را آوردند و سقیفه بنی ساعده خاک بر سر اسلام و مسلمان‌ها کرد. در حقیقت آنان در اثر بی‌فکری، به دستور پیامبر عمل «نکردند».

الان ما نباید داعش داشته باشیم و این داعش را شیطانی درست می‌کند برای شیطنت خود، یعنی صهیونیسم و امریکائی‌ها و استکبار جهانی؛ و اما چرا در میان ما مسلمان‌ها داعش درست می‌شود؟! دلیلش بی‌فکری و بی‌عقلی است. وقتی انسان فکر نداشته باشد، کارش می‌رسد به اینجا که در مقابل فیلم، شکم یک جوان را پاره می‌کند و جگر آن جوان را بیرون می‌آورد و در مقابل فیلم می‌خورد! یعنی ببینید که من جگر یک شیعه را می‌خورم، زیرا شیعه است و این فیلم را به همه دنیا نشان می‌دهد. وقتی انسان فکر نداشته باشد، به اینجا می‌رسد.

امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به حکومت رسیدند، مردم حسابی از حاکمان قبلی سر خورده بودند، لذا با یک ولع و زوری امیرالمؤمنین علیه السلام را خلیفه کردند، ولی با بی‌عقلی و بی‌فکری، سه جنگ برای امیرالمؤمنین علیه السلام جلو آوردند. آنگاه جنگ آخر، با خوارج نهروان است که در ظاهر مثل این داعشی‌های امروز بودند. در تاریخ می‌خوانیم این خوارج نهروان خیلی مقدس بودند و در اثر نماز شب، پینه به پیشانی آن‌ها بود.

راوی می‌گوید خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام در نصف شب به آن طرف می‌رفتیم و صدای قرآن شنیدیم و جاذبه صدای قرآن مرا گرفت و امیرالمؤمنین علیه السلام اعتنا نکردند و فرمودند بیا برویم. تعجب کردم که امیرالمؤمنین علیه السلام که قرآن ناطق است باید خیلی از این صدا خوشش بیاید، پس چرا بی‌اعتناست؟

بالاخره در جنگ نهروان یک کشته به رو افتاده بود و به پشت انداخت و گفت: این همان کسی است که قرآن می خواند که جاذبه قرآنش تو را جذب کرده بود.

اگر انسان بی عقل شود، مانند همین خوارج نهروان می شود که رسیدند به خانم شیعه ای که آستن بود و شوهر جوانش هم همراهش بود. فهمیدند این ها شیعه هستند. یکی از خوارج نهروان نظیر همین داعشی ها سر مرد را در مقابل زنش بُرید و بعد پیش خانم آمد و به خانم گفت این بچه که در شکم داری، پسر است یا دختر؟! زن گفت نمی دانم. آنگاه شکم زن را پاره کرد و بچه را بیرون آورد و بچه پسر بود و در حالی که مادر در حال مُردن بود، سر بچه را گرفت و گفت بچه ات پسر است و بعد بچه و زن را سر بُرید؛ زیرا شیعه بودند.^۱

وای به کسی که عقل نداشته باشد و تعقل نداشته باشد. آیه اش را خواندم که قرآن می فرماید کسی که تعقل و تفکر ندارد و کسی که علم دین ندارد، از هر میکروبی، میکروب تر است. الان میکروبی که خیلی بد است، میکروب ایدز است و از میکروب سرطان هم بدتر است و همه از آن متنفرند. قرآن می فرماید از این میکروب بالاتر و بدتر و شرّتر کسی است که عقل ندارد و تفکر ندارد:

۱. ر.ک: تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ طبری)، ج ۵، ص ۸۱؛ الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۸۹؛ شرح

نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲، ص ۲۶۹.

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّمُ الَّذِينَ لَا يَعْقلُونَ﴾^۱

پست تر از هر میکروبی اینست که خدا عقل را داده و آن کارخانه عجیب در مغز ماست، اما روح ما نمی تواند به آن فرمان دهد و فلج شده است. روح و جسم مرده است و روح هم اگر زنده باشد، نمی تواند فرمان دهد و این پست تر از هر درنده و میکروبی است. لذا قرآن در آیات فراوانی می فرماید:

﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۲

﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾^۳

چرا عقل ندارید؟! چرا فکر ندارید و چرا فکرش را نمی کنید؟! اسلام مثل خورشید روشن است و باید با فکر خود، اسلام عزیز را که این چنین می درخشد، قبول کنید. اسلام به ذات خود عالی و روشن است و مخصوصاً تشیع روشن است و مثل آفتاب است، اما داعشی ها دشمن آن هستند، زیرا عقل و فکر ندارند؛ لذا قرآن مرتب می گوید ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ و بعضی اوقات هم می فرماید:

﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾^۴

﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۵

۱. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.»

۲. البقرة، ۴۴؛ آل عمران، ۶۵؛ الانعام، ۳۲ و...

۳. الأنعام، ۵۰.

۴. البقرة، ۲۱۹ و ۲۶۶.

۵. البقرة، ۷۳؛ الانعام، ۱۵۱؛ یوسف، ۲ و....

بعضی اوقات می‌فرماید ای مردم! ما قرآن را فرستادیم و دوست داریم که تعقل و تفکر کنید. پس تعقل و تفکر داشته باشد تا این تعقل و تفکر تو را برساند به جایی که به جز خدا نداند. و الا اگر آدم بی فکر باشد، که بعضی اوقات ما فکرهایمان را صرف این دنیا می‌کنیم، صرف شهوت و غضب و اختلاف‌ها و صرف به جان هم افتادن و یکدیگر را خراب کردن می‌کنیم، پست‌تر از هر میکروب و درنده‌ای خواهد بود.

قرآن کریم می‌فرماید فرمانده کل قوا، روح توست؛ آن روح خدایی که خداوند آن را در انسان دمیده و باید تعقل و تفکر انسان، زیر نظر این روح باشد، آنگاه عالی درمی‌آید و الا اگر این تفکر و تعقل نباشد و اگر فرمانبرداری از روح و آن مغز ما نباشد، حتی اگر مقدس باشد، بدتر هم می‌شود. بعضی اوقات می‌رسد به اینجا که کار زشت و گناه را نیکو و ثواب می‌پندارد. جرداق نصرانی یک جمله شیرینی دارد و می‌گوید: انسان گاهی می‌رسد به اینجا که ولی خدا را در خانه خدا قربه‌الی الله می‌گشود! زیرا فکر ندارد و تعقل ندارد، زیرا در زندگی فکر نمی‌کند تا نتیجه بگیرد.

گفتم مراد من از تفکر و تعقل در قرآن، تفکر و تعقل فلسفی نیست، بلکه تعقل و تفکر عوامانه است که زیر نظر روح ما، ما را صددرصد رستگار می‌کند. اگر تعقل را در دست شهوت بدهیم، آنگاه این بی‌عفتی و بی‌غیرتی امروزه می‌شود. اگر تعقل و تفکر را به دست اقتصاد ناسالم بدهیم، آنگاه اقتصادی می‌شود که الان برای همه و مخصوصاً برای فقرا و ضعفا و بیچاره‌ها، کمرشکن شده است. اسلام اقتصاد دارد، همان گونه که دستور به

حجاب و عفاف دارد. اسلام، قانون مواسات دارد و همه این‌ها با فکر عوامانه درست می‌شود. اما به شرط اینکه فکر کنیم و زیر نظر روح الله فکر کنیم. وقتی زیر نظر روحمان تعقل و تفکر کنیم، آنگاه یک آدم صددرصد حسابی می‌شویم. به عنوان مثال سواد ندارد، اما عقل دارد. به قول حضرت امام علیه السلام که به بعضی افراد می‌فرمودند: فلانی سوادش از شما کمتر است، اما عقلش از شما بیشتر است.

تقوای منهای تعقل

در روایات زیاد آمده که تقوای منهای تعقل و تفکر، هیچ ارزش ندارد. حتی کسی که عقل ندارد، در حقیقت دین ندارد.^۱ حال یک قضیه بگویم تا ببینید که بی‌تعقلی و بی‌تفکری آدم را به کجا می‌رساند! ببینید که اگر تعقل و تفکر ما در دست خودمان شد، چه توجیه‌های عوامانه غلطی می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند تعریف کسی را می‌کردند و من خیلی دلم می‌خواست او را پیدا کنم. روزی در کوچه او را پیدا کردم و مردم اطرافش را گرفته و به او التماس دعا می‌گفتند و از او مسئله می‌پرسیدند و او مشهور شده بود. می‌گویند من صبر کردم تا مردم رفتند و او تنها شد و رفت و من به دنبال او رفتم. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند دیدم که این شخص به مغازه نانوايي رفت و دو نان دزدید و در مغازه میوه‌فروشی دو انار دزدید و به خرابه رفت و

۱. تحف العقول، ص ۵۴: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»

آن نان و انارها را به فقرا داد. امام صادق علیه السلام می فرمایند تعجب کردم و جلوی او را گرفتم و گفتم این چه کارهایی بود که کردی و گفتم دزدی تو را دیدم و صدقه تو را هم دیدم. معلوم می شود وقتی راه با ولایت نباشد، چنین می شود. وقتی پیرو علی علیه السلام نباشد، معلوم است که خوارج نهروان می شود. این شخص مثل اینکه سر و کاری با ولایت نداشته و سرخود کار می کرده است. به امام صادق علیه السلام گفت معلوم می شود که مسئله بلد نیستی. مگر قرآن نخواندی؟! قرآن می فرماید:

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۱

هر که کار خوب کند، خدا ده برابر به او می دهد و هر که کار بد کند، خدا یک برابر به او کیفر می دهد. گفت من دو نان و دو انار دزدیدم و چهار گناه در نامه عملم نوشته شد و بعد به خرابه رفتم و این چهار نان و انار را صدقه دادم و هر کدام ده ثواب و بالاخره چهل ثواب بردم. چهار ثواب در مقابل آن چهار گناه و سی و شش تا ثواب بُرد کردم. امام صادق علیه السلام پس از شنیدن جواب او، فرمودند: «تَكَلَّتْكَ أُمَّكَ». سپس امام صادق علیه السلام می فرمایند به او گفتم تو در ابتدا با دزدی، چهار گناه کرده ای و سپس چهار گناه دیگر به آن

۱. الانعام، ۱۶۰، «هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هر کس کار بدی

بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود.»

اضافه کرده‌ای که مال را بدون اجازه صاحبانش، صدقه داده و تصرف نمودی؛ نه تنها ثواب نبردی، بلکه هشت گناه مرتکب شده‌ای.^۱

اگر انسان با منبر و محراب سر و کار نداشته باشد و سر و کار با ولایت نداشته باشد، خوارج نهروان یا این آدم عامی می‌شود. من زیاد دیدم در میان مردم که می‌خواهد با فکر عوامانه‌اش زرنگی کند، اما نمی‌شود و گاهی به دردسرهای عجیبی هم می‌افتد.

عقل از نعمت‌های عالیست و از خواجه عبدالله انصاری این جمله شیرین را نقل کرده‌اند که در مناجات‌های خود، درباره عقل گفته است: «به هر که دادی چه ندادی و به هر که ندادی چه دادی!»

اگر آدم عقل نداشته باشد، ولی تمام دنیا از آن او باشد، آنگاه تمام دنیا موجب می‌شود که این جهنمی شود. در مقابل، اگر آدم عقل داشته باشد و هیچ نداشته باشد، همان عقل او را بهشتی می‌کند. یکی از ابزارهای روح ما برای سعادت ما، مغز ماست که به آن تعقل و تفکر می‌گوئیم. عقل بالاترین مخلوقات بعد از روح است.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام، تعاریف بسیاری از عقل و تفکر شده است:

«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»^۲

شما یک سال شبانه‌روز نماز و شبانه‌روز روزه و شبانه‌روز عبادت کنید و اما

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۸: «ساعتی اندیشیدن، بهتر از سالی عبادت کردن است.»

اگر سه ربع ساعت پای منبر بنشینید، امام صادق علیه السلام می فرماید ثواب این سه ربع بالاتر از آن یک سال است. اهل معرفت و از جمله حضرت امام علیه السلام در چهل حدیث، روایتی را نقل کرده اند که می فرماید:

«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً»^۱

ثواب یک ساعت فکر کردن، بالاتر از هفتاد سال عبادت است. هفتاد سال شبانه روز عبادت کردن و یک ساعت پای منبر نشستن، آنگاه این یک ساعت افضل از آن هفتاد ساعت است؛ زیرا عقل و تفکر است که انسان را سعادتمند می کند و الا اگر آدم بی عقل و بی فکر باشد و عقلش زیر پوشش روح نباشد، سعادت نیست و آنگاه می شود مقدّس های صدر اسلام با آن همه خدمتشان که بعد، خاک بر سر اسلام کردند.

۱. چهل حدیث (امام)، ص ۱۹۱: «ساعتی اندیشیدن، بهتر و برتر از هفتاد سال عبادت است.» همچنین ر.ک: تفسیر المحيط الاعظم، ج ۴، ص ۲۰۸؛ خلاصة المنهج، ج ۳، ص ۸۵؛ تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا)، ج ۷، ص ۲۶۲؛ تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۴۴۰ و...

درس‌گفتار چهارم: قلب، ابزار بعد روحی



ما مرکب از روح و جسم هستیم. آن روح از عالم ملکوت است. این جسم از عالم ناسوت است. او مجرد است و این مادی است. ترکیبی شده بین روح و جسم. نحوه ترکیب را نمی‌دانیم. چیزی که می‌دانیم اینست که این روح سه ابزار در جسم ما دارد و اگر بگویید سه پیامبر در درون ماست، اشتباه نکرده‌ایم.

ابزار اول، فطرت بود و درباره آن فی‌الجمله صحبت کردم. ابزار دوم عقل بود که درباره آن فی‌الجمله صحبت کردم. و امروز ابزار سوم یعنی قلب را مطرح می‌کنیم.



تسلط روح بر قلب

بحث امروزمان ابزار سوّم روح، یعنی «قلب و عواطف» ماست. این ابزار خیلی مهم است. اگر بالاتر از آن فطرت و عقل نباشد، کمتر نیست و اگر قلب ما تابع روح ما باشد، کارهای زشت ما قلب را نکشته باشد و سیاه نکرده باشد و روح ما بتواند به قلب ما فرمان دهد، همه عواطف از اینجا سرچشمه می‌گیرد. عاطفه، اوّل مربوط به ما و خداست. همینطور که خدا ما را دوست دارد و از هفتاد پدر مهربان، مهربانتر است و مهربانی بالاتر از خدا نداریم، اگر ما دل داشته باشیم، تا سر حدّ عشق خدا را دوست داریم. لذا وقتی تا سر حدّ عشق خدا را دوست داشته باشیم، آنگاه گناه در زندگی ما نیست، نافرمانی از خدا در زندگی ما نیست و ما به طور ناخودآگاه گناه نمی‌کنیم، چه حقّ الله و چه حقّ الناس و چه گناه کوچک و چه گناه بزرگ. حالتی برای

ما پیدا می‌شود که می‌یابیم در محضر خدائیم و باید ادب حضور را مراعات کنیم و ادب حضور زمانی مراعات می‌شود که در محضر خداوند متعال و در زندگی ما، گناه نباشد. همچنین یک فرد مطیع خدا می‌شویم. یک فرد مطیع رسول الله ﷺ و ائمه طاهرين ﷺ می‌شویم. برای اینکه به قول عوام هر که گوش را دوست دارد، گوشواره را نیز دوست دارد. کسی که خدا را دوست دارد، پیامبرش را نیز دوست دارد و از ایشان متابعت می‌کند. اولی الامر را هم دوست دارد، یعنی اهل بیت ﷺ را دوست دارد و از آن‌ها متابعت می‌کند و به این جمله خدا صددرصد عمل می‌کند:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

از خدا اطاعت کنید، از پیغمبر اطاعت کنید، از اهل بیت ﷺ نیز اطاعت کنید. اگر ما دل داشته باشیم، این حالت در دل ما پیدا می‌شود. آنگاه یک نورانیت از طرف خدا در دل ما پیدا می‌شود:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ

لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ أُولِيكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲

خوشا به حال کسی که دل دارد و مبارک باد بر او؛ وای به کسی که دل ندارد.

۱. النساء، ۵۹: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.»

۲. الزمر، ۲۲: «پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد [همانند فرد تاریکدل است]؟ پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند.»

در آیه دیگر، باز همین آیه است و اما با تأکید خاصی تکرار شده است: هر که دل دارد و شرح صدر دارد، نور خدا را در دل دارد و مورد عنایت پروردگار عالم است. اما اگر کسی این دل را نداشته باشد و به عبارت دیگر دل ما ابزار برای روح ما نشده باشد، قرآن می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^۱

در آن آیه می‌فرمود وای به کسی که دل ندارد و در این آیه می‌فرماید پلید است آن دلی که گناه، آن دل و آن قلب را از بین برده باشد. دل ما خیلی کار می‌کند و در زندگی و سرنوشت ما مؤثر است. در روایات ما و در قرآن، راجع به این قلب خیلی حرف زده شده است:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲

در روز قیامت هیچ چیز به درد نمی‌خورد به جز دل سالم. یعنی دلی که گناه او را سیاه نکرده باشد. یعنی دلی که گناه او را نکشته باشد. یعنی دلی که گناه

۱. الأنعام، ۱۲۵: «پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید؛ و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه، خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.»

۲. الشعراء، ۸۸ و ۸۹: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.»

او را منحرف نکرده باشد و ابزار روح ما باشد. پروردگار عالم او را خلق کرده برای اینکه ابزار روح باشد و ما را به خدا برساند:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾

دل این منور به نور خداست. حکومت خدا بر دل است و جداً خدا را می‌یابد. در شب یک لامپی روشن شود، شما لامپ را می‌بینید و اگر نور خدا در دل باشد، شما خدا را می‌یابید. این علم حضوری است و علم حصولی نیست و خیلی بالاست و یابیدن است و آنچه علمای علم اخلاق تبعاً از قرآن و تبعاً از روایات اهل بیت علیهم‌السلام به ما یاد می‌دهند، یابیدنی‌های ماست. دل ما برسد به آنجا که نور خدا در دل تجلی کند و این خدا را ببیند. امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه به ما یاد می‌دهند. دعا می‌خوانند، اما در دعا اخلاق است؛ می‌فرمایند:

﴿عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ﴾^۱

کور باد آن چشمی که خدا را نبیند. مرگ بر کسی که دل دارد اما خدا را نمی‌بیند. همین که آیه‌اش را خواندم که وای بر دلی که خدا را نمی‌یابد و وای به دلی که سیاه است و نور خدا در آن دل نیست. این یکی از نتایج وجود قلب است؛ البته قلبی که تابع روح ما و ابزاری برای روح ما باشد. یعنی تحت نظر آن جنبه ملکوتی ما که از طرف خداست، قرار گیرد.

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹: «پروردگارا! کورباد چشمی که تو را نبیند.»

درباره جنبه ملکوتی انسان صحبت کردم که خداوند متعال اسم آن را «روح الله» گذاشته است:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱

به ملائکه خطاب شد وقتی روح را در او دمیدم، یعنی وقتی مخلوق من که نظیر من است و اگر روح را در او بدمم، برتر از همه می شود، همه به او سجده کنید:

﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ، إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۲

این روح با این عظمت، می تواند برای ما «فطرت ساز» باشد و می تواند «عقل ساز» باشد و می تواند «دل ساز» باشد و این ساختن دل و اینکه انسان دارای قلب شود، خیلی ارزش دارد. گرچه به همین چیزی که در سینه همه من و شماست، قلب گفته می شود اما این فقط جنبه جسمی قلب است. قلبی که ابزار برای روح است، یعنی روح ما به آن فرمان می دهد، فرق می کند و اگر زیر نظر روح باشد، امام حسین علیه السلام می فرمایند این خدا را می یابد؛ اصلاً کور باد چشمی که خدا را نبیند و مرگ بر کسی که دل ندارد که خدا را بیابد. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه مشابه همین جملات و معانی را دارند.^۳

۱. الحجر، ۲۹: «پس چون او را [کاملاً] درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم.»

۲. الحجر، ۳۰ و ۳۱: «پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند، جز ابلیس.»

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹: و قد سأله ذعبل الیهانی فقال هل رأيت ربك يا أمير المؤمنين؟ فقال عليه السلام «أفأعبد ما لا أرى» فقال: و كيف تراه؟ فقال: «لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ»

این نتیجهٔ اوّل استفادهٔ درست از قلب و از آثار تحت نظر روح قرار گرفتن آن است.

عواطف بر خاسته از قلب سالم

نتیجهٔ دوّم، عواطف راجع به دیگران است. می‌رسد به آنجا که حاضر نیست بی‌جا یک برگ درخت را از درخت بکند.

من یادم نمی‌رود در خدمت حضرت آیت الله شیخ مرتضی مظاهری رحمته الله علیه بودیم. ایشان یکی از علمای بزرگ اصفهان بودند که به راستی به مقام‌هایی رسیده بود. من بچه بودم و یک برگ درخت را در مقابل ایشان بیجا کردم. ایشان اعتراض کردند و فرمودند چرا به درخت اذیت کردی و چرا این برگ درخت را کندی!

یکی از بزرگان به من می‌گفت مرحوم آقا میرزا جواد آقا رحمته الله علیه مرد عجیبی بوده و کسانی که در جبهه بودند و ایشان را در جبهه دیده‌اند و کارهایشان را در جبهه دیده‌اند، متوجه می‌شدند که ایشان از لحاظ معنوی، خیلی بالا بوده است و حضرت امام رحمته الله علیه نیز ایشان را خیلی دوست داشتند. آن آقا به من می‌گفت ایشان برای درس آمده بودند در صحن مطهر در مدرسهٔ آقا میرزا جعفر و وقتی وارد جلسه شدند، ناگهان برگشتند و گفتند صبر کنید الان می‌آیم. رفتند و هفت هشت ده دقیقه‌ای طول کشید و برگشتند و درسشان را گفتند؛ اما قبل از درس یک عذرخواهی از طلبه‌ها کردند که ببخشید که ده دقیقه شما را معطل کردم. گفتند من وقتی وارد جلسه درس شدم، یک

مورچه به عبایم بود و من این مورچه را از خانه به اینجا آوردم، حال اگر درس بگویم، این مورچه سرگردان می‌شود و خانه‌اش را گم می‌کند، من رفتم خانه و مورچه را به خانه‌اش رساندم.

انسان اگر دل داشته باشد، اینطور می‌شود. آنگاه معنا ندارد که غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و آبروی کسی را بردن و مال کسی را خوردن و توهین کردن در زندگی او باشد.

اگر غیبت می‌کنید و تهمت می‌زنید و اگر توهین می‌کنید و اگر بد اخلاق هستید، بدانید که دل ندارید. دل و قلبی که شما را زنده نگاه می‌دارد، حیوان‌ها نیز دارند و مرادمان این دل نیست، بلکه مراد دلی است که ابزار برای روح واقع شود.

این قلب گاهی خودسر است و گاهی تابع شیطان است و گاهی تابع نفس اماره است و همین است که گفتیم: «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»، یعنی وای به این دل. این دلی که باید نور خدا در او باشد، کارش به اینجا رسیده که غیبت می‌کند، تهمت می‌زند و شایعه‌پراکنی می‌کند و مال مردم می‌خورد و آبروی مردم را می‌برد. وای به این دل! این دل باید برسد به آنجا که آقا میرزا جواد بشود و آقای شیخ مرتضی مظاهری شود و او بگوید این مورچه نباید سرگردان باشد و من نباید مورچه را سرگردان کنم و این بگوید چرا برگ درخت را کنده. آنگاه کار به جاهای خوبی می‌رسد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیزده سال در مکه هر چه گفتند، نشد؛ اما خیلی به پیغمبر اذیت کردند. قانون وضع کرده بودند برای بچه‌ها که تا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خانه بیرون می‌آید، ایشان را سنگسار کنند. لذا پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا از خانه بیرون می‌آمد، این بچه‌ها و اراذل و اوباش پیغمبر را سنگباران می‌کردند. گفته بودند این سنگ‌ها را به سر پیغمبر نزنید که پیغمبر را شهید کنید، زیرا در دسر درست می‌شود، بلکه این سنگ‌ها را به ساق پا نزنید که هم خیلی درد بیاید و هم ایشان را نکشد. سنگ‌ها به ساق پای پیغمبر می‌خورد. پیغمبر گاهی فرار می‌کردند و به مسجد الحرام می‌رسیدند و وقتی وارد مسجد می‌شدند، اراذل و اوباش وارد مسجد نمی‌شدند. گاهی به خانه برمی‌گشتند و بچه‌ها جرئت نداشتند به خانه وارد شوند، اما خانه را سنگباران می‌کردند. گاهی هم به طرف بیابان فرار می‌کردند.

به حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام خبر می‌دادند و ایشان با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم که یک نوجوان بودند، هر دو مقداری آب و غذا برمی‌داشتند و در پی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به بیابان می‌رفتند. در آن بیابان حجاز با هوای گرم و بی‌آب و علف، در جستجوی پیامبر بودند. آن‌ها پیامبر را گم کرده و در حالت سرگردانی بودند تا اینکه بالاخره یک جایی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیر سنگی یا زیر خاری پیدا می‌کردند. حال آنچه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کنند و آنچه حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَام نقل می‌کنند، اینست که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خون از ساق پای مبارکشان می‌چکید، اما با این وجود، نفرین نمی‌کردند، بلکه زمزمه‌ای

داشتند و برای نجات این مردم، از خدا درخواست هدایت می کردند و مثلاً می فرمودند:

﴿اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

خدایا این ها را مؤاخذه نکن. خدایا اگر می خواهی به سر من منت بگذاری، به این ها دل بده که مسلمان شوند. خدایا این ها که به پای من سنگ می زنند، نمی دانند و نمی فهمند، خدایا آن ها را مؤاخذه نکن.

قرآن در این باره راجع به همه ما و مخصوصاً راجع به خانواده می فرماید:

﴿وَإِنْ تَعَفُوا أَوْ تَصَفَحُوا أَوْ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۲

با همدیگر باید گذشت و ایثار و فداکاری داشته باشید و تلافی کردن نباشد و قرآن می فرماید تلافی کردن بدی به بدی، خود یک بدی است:

﴿وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا﴾^۳

اینکه مردانگی نیست که کسی در صورت کسی بزند و او هم تلافی کند و در صورت او بزند. این هم یک گناه مثل گناه اول است. باید عفو و گذشت داشت و قرآن می فرماید باز کم است، بلکه باید «صفح» داشت. اگر کسی

۱. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مواضع مختلفی، این عبارت یا مشابه آن را می فرمودند؛ از جمله پس از آزارها و شکنجه های مشرکان در مکه (بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱)، در جنگ احد (مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۹۲) در فتح مکه (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۶۴) و ...
۲. التغابن، ۱۴: «و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید، به راستی خدا آمرزنده مهربان است.»
۳. الشوری، ۴۰: «و جزای بدی، مانند آن، بدی است.»

بدی به شما کرد، مواظب باشید که کینه او را به دل نگیرید و کینه‌توزی نکنید، بلکه گذشت و فداکاری داشته باشید و اصلاً به دل نگیرید که زخم بد است و اصلاً به دل نگیرید که شوهرم بداخلاق است و اصلاً به دل نگیرید که اولادم ناسازگار و بد است؛ بلکه به جای این‌ها دعا کنید. قرآن می‌فرماید باز هم کم است، اگر کسی به شما بدی کرد، شما باید به او خوبی کنید. اگر یک ناراحتی بین زن و شوهر پیدا شد، حق ندارند قهر داشته باشند و شوهر باید به جای اینکه تلافی کند، اگر خانم بدی کرده، اما این خوبی کند. در وقتی که برمی‌گردد با یک حلقه طلا برگردد و نه با باد و بُق کردن. اگر تقصیر آفاست، وقتی خانم شوهرش در می‌زند، قبلاً یک وضع خاصی برای خود درست کرده باشد و با صورت باز و با تبسمی در را باز کند و سلام کند و دست شوهر را ببوسید و از شوهر عذرخواهی کند. اگر خانم تقصیر دارد، آقا باید عذرخواهی کند، آنگاه ﴿فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾. دل پیدا می‌شود و رحمت خدا در دل می‌آید و رحمت خدا در خانه می‌آید و این خانه پربرکت می‌شود و این خانه عاقبت به خیر می‌شود و این خانه مورد عنایت خدا می‌شود.

این چیزهایی که گفتم از من نبود، بلکه همه از قرآن بود. ما باید عاطفه داشته باشیم. این عاطفه خیلی ارزش دارد. آقا! خانم! ما در قرآن قانون مواسات داریم و این قانون مواسات خیلی مهم است، اما متأسفانه هیچکدام از ما به این قانون مواسات عمل نمی‌کنیم. راجع به اینکه نمی‌شود ما خودخور باشیم و

خودگرا باشیم و فقط به فکر خود باشیم، بلکه باید همین مقدار که به فکر خود هستیم، به فکر دیگران هم باشیم. هزار آیه و بالاتر در قرآن راجع به این هست.

مرحوم کلینی رحمته الله در کافی، صدها روایت آورده‌اند و مؤمن را تعریف می‌کنند. می‌فرماید مؤمن کسی است که آنچه برای خود می‌خواهد برای دیگران هم می‌خواهد و آنچه برای خود نمی‌پسندد، برای دیگران هم نمی‌پسندد.^۱

قرآن در ابتدای سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۲

مؤمن کسی است که رابطه کامل با خدا دارد و مؤمن کسی است که رابطه کامل با مردم دارد. حال کسی اینطور است که «دل» دارد. یعنی کسی که روح توانسته قلب او را تسخیر کند. وقتی روح قلبش را تسخیر کرد، به اینجا می‌رسد. امیرالمؤمنین علیه السلام را خانه‌نشین کردند و خاک بر سر خودشان و عالم اسلام کردند. پیشتر گفتم این داعش، زائیده همان سقیفه بنی ساعده است. خیلی بدی کردند و یک بدی اینکه علی علیه السلام را خانه‌نشین کردند و اما بدتر از آن، اینکه بی‌اعتنایی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام کردند؛ به طوری که زهرای مرضیه علیه السلام با گریه و تأسف فرمودند یا علی! من شنیدم که به تو سلام

۱. ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۶۱ تا ۲۱۱ و ص ۶۳۵ تا ۶۷۲.

۲. البقرة، ۳: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ام انفاق می‌کنند.»

نمی کنند. حضرت فرمودند: نه تنها سلام نمی کنند بلکه وقتی من سلام می کنم، جواب سلام مرا نمی دهند.

در بحث قبلی می گفتم بی عقلی آنها، سقیفه بنی ساعده درست کرد؛ حال اینجا مرادم است که امیرالمؤمنین علیه السلام خانه نشین شدند؛ اما در ۲۵ سال، ایشان ۲۶ مزرعه به دست مبارکشان آباد کردند و یکی از مزرعه‌ها به ارث نرسید و همه از آن فقرا و ضعفا و بینوایان و برای تقویت اسلام عزیز بود.

راوی می گوید من در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم و آقا چاه می کنند و این مزرعه قنات دار شده بود. بعضی از مزرعه‌ها چاه داشته و بعضی قنات داشته است. امیرالمؤمنین علیه السلام قنات می کنند تا آب پیدا شود. ظهر از قنات بیرون آمدند و نماز خواندند. گفتند ناهار چیست؟ گفتم یا امیرالمؤمنین برای شما کدوی پخته تهیه کردم. فرمودند: بیاور و من خدمت مولا امیرالمؤمنین آوردم و امیرالمؤمنین دست مبارک را با آبی که از شن بیرون می آمد، شستند. دیدم که زمزمه دارند و هر لقمه‌ای که برمی دارند علاوه بر اینکه در اوّل بسم الله و در آخر الحمد لله می گویند، یک جمله هم دارند و می فرمایند لعنت خدا باد به کسی که به واسطه شکم به جهنم رود؛ شکمی که بتوان با کدوی پخته سیر کرد!

بالاخره کدو را خوردند و برای کندن قنات رفتند؛ ناگهان کلنگ به سنگی برخورد و آب فوران کرد و نگذاشت امیرالمؤمنین علیه السلام حفر کردن را ادامه دهند. دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام آب فراوانی از چاه و قنات بیرون آمد و اتفاقاً قوم و خویش امیرالمؤمنین علیه السلام همان موقع آمده بودند تا به مولا سری بزنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام از چاه بیرون آمدند و در اثر آبی که فوران کرده بود، دیدم که ریش مبارکشان گِل آلود است.

تا چشم امیرالمؤمنین علیه السلام به قوم و خویش و به آن آب افتاد، فرمودند قوم و خویش من! به این قنات چشم داشت نداشته باشید، بلکه این قنات از آن فقرا و مستمندان است. سپس به من گفتند قلم و دوات بیاور و من قلم و دوات آوردم و در حالی که پاهای مولا در چاه و تن ایشان از چاه بیرون آمده بود، با دست مبارکشان قنات را برای مستمندان و برای مسلمانان و اسلام عزیز، وقف کردند.

به این می گویند کسی که روح، قلب او را استخدام کرده است. انصافاً اینها افتخار برای بشریت هستند. انصافاً باید بنازیم به این افراد و افتخار کنیم در میان انسانها چه شخصیتها و چه دُرّهایی پیدا می شود و علی کلّ حال اگر دل ما خادم روح ما شود، یعنی روح بتواند قلب ما را استخدام کند، خیلی نتیجهها در بر خواهد داشت.

درس گفتار پنجم:

نفس لوّامه (از اسماء قلب)



بحث به اینجا رسید که ما قلب داریم و یکی از ابزارهای مهم روح، همین قلب است و اگر قلب زیر نظر روح برود، سعادت دنیا و آخرت از این انسان است. نتایجی برای این قلب گفتم که عمده نتایجش اینست که همهٔ محبت‌ها و جاذبه‌ها و همهٔ عواطف از این قلب سرچشمه می‌گیرد. وقتی قلب انسان زیر بار روح رفت، به فرمان روح، تمام عواطف از این قلب سرچشمه می‌گیرد.



اسامی مختلف قلب

از نظر قرآن، قلب انسان، اسماء مختلفه‌ای دارد. گاهی قرآن اسم او را «صدر» گذاشته که قبلاً آیه آن را گفتم:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِإِسْلَامٍ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾^۱

گاهی هم اسم او را همان «قلب» گذاشته که در مبحث گذشته درباره‌اش صحبت کردم و آیه آن را بیان کردم:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ، إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۲

۱. الزمر، ۲۲: «پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای [پذیرش] اسلام گشاده، و [در نتیجه] برخوردار از

نوری از جانب پروردگارش می‌باشد.»

۲. الشعراء، ۸۸ و ۸۹: «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد، مگر کسی که دلی پاک به سوی

خدا بیاورد.»

گاهی هم اسم او را گذاشته «نفس لوّامه»، و قرآن به این نفس لوّامه فوق العاده اهمّیت داده است. به اندازه‌ای که نفس لوّامه را در پیش روز قیامت گذاشته است و به او قسم خورده است:

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۱

قسم به روز قیامت، قسم به نفس لوّامه. همینطور که روز قیامت روز حساب و کتاب است و برای خوبان روز رستگاریست، متابعت از این نفس لوّامه هم موجب رستگاری دنیا و آخرت است،

معنای نفس لوّامه

چرا به قلب، «نفس لوّامه» می‌گویند؟ برای اینست که انسان در کارهای خوب، در درونش یعنی همان قلب، ترغیب و تحریص می‌کند که کار خوب انجام شود. مثلاً شما می‌خواهید یک جهیزیه به یک دختر بینوا دهید و او را خوشحال کنید. در درون شما یک چیزی هست که مرتّب ترغیب و تحریص می‌کند که این کار را بکن و مواظب باش هرچه زودتر به تأخیر نیفتد و پشیمانی پیدا نشود و بالأخره ترغیب می‌کند. اگر شما آن کار خیر را انجام دادید، تحسین می‌کند و آفرین می‌گوید. در وقتی که یادتان می‌آید آن جهیزیه را برای آن دختر تهیه کرده‌اید، درون شما به شما آفرین می‌گوید. این راجع به کارهای خیر است.

۱. القیامة، ۱ و ۲: «نه! سوگند به روز رستاخیز، و [باز] نه! سوگند به وجدان سرزنشگر!»

راجع به کارهای شرّ نیز، مثلاً اگر کسی تصمیم بگیرد که خانه کسی را بیجا و ناحق جمع کند، در درون او چیزی هست که او را تقبیح و سرزنش می کند که این کار را نکن و ظلم عاقبت ندارد و این کار برکت ندارد و خیر دنیا و آخرت ندارد و شرّ دنیا و آخرت نصیب تو خواهد شد و مرتّب تقبیح می کند و شما را از آن کار شرّ منصرف می کند. حال اگر کسی این کار شرّ را انجام داد. یعنی خانه مردم را به نام خودش ثبت کرد، در درون همان که تقبیح می کرد، در اینجا ملامت می کند و اینکه نفس لوّامه می گویند به این اعتبار است که در درون شما چیزی هست که در بدی ها و در وقتی که بدی را انجام دهید، شما را ملامت و سرزنش می کند. به این «نفس لوّامه» می گویند. این همان قلب است و چون در کارهای شرّ ملامت می کند، قرآن اسم آن را نفس لوّامه گذاشته و علمای علم اخلاق هم به آن نفس لوّامه می گویند.

اگر قلب ما زیر نظر روح ما برود، یعنی روح ما فرمانده آن شود، به عبارت دیگر آن روح که بنا شد جنبه ملکوتی داشته باشد و به قلب فرمان دهد، آن وقت یکی از کارهای قلب اینست که در کارهای خوب تحسین و در کارهای بد تقبیح می کند. در کارهای خوب آفرین می گوید و یک نشاطی در درون انسان پیدا می شود و اما در کارهای بد تقبیح و ملامت می کند و یک نگرانی در عمق جان او پیدا می شود.

روان شناسان به آن ضربان «وجدان» می گویند و این نیز اسم خوبی است. یعنی اگر کسی آبروی کسی را ببرد، اگر نفس لوّامه داشته باشد، وقتی خلوت شد، اگر خواست بخوابد، خوابش نمی برد. در درون او چیزی هست

که مرتّب به او تازیانه می‌زند و او را ملامت می‌کند اینکه چرا امروز آبروی مردم را بردی! چرا امروز ظلم کردی! باید این ظلم را جبران کنی. روان‌شناسان به این، «ضربان وجدان» می‌گویند و خیلی خوب است، ولی بهتر، علمای علم اخلاق تبعاً از قرآن، اسم این را نفس لوّامه گذاشته‌اند.

تضعیف و مرگ نفس لوّامه

گاهی این نفس لوّامه می‌میرد یا ضعیف می‌شود. در وقتی می‌میرد یا ضعیف می‌شود که زیر بار آن فرمانده کل قوا نرود و حرف روح را نشنود. وقتی حرف روح را نشنید، در مراتب اوّل، ضعیف می‌شود و ضربان وجدان دارد، اما کم و آهسته است و اما کم کم اگر گناه روی گناه آمد، اگر کارهای ناحق روی کارهای ناحق آمد، کم کم می‌میرد؛ به این معنا که روح نمی‌تواند به آن فرمان دهد و وقتی روح نتوانست به آن فرمان دهد، کارهای ننگ‌آور و عیب آوری می‌کند، اما مثل اینکه هیچ کاری نکرده است و ضربان وجدان ندارد و نفس لوّامه ندارد و وای به کسی که در درون او نفس لوّامه مرده باشد.

قرآن گاهی می‌فرماید پلیدی باد بر دلی که زیر حکم روح نباشد. گاهی می‌فرماید وای به کسی که دل او سیاه شده باشد و دل او سنگ شده باشد:

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ

قَسْوَةً﴾^۱

۱. البقرة، ۷۴: «سپس دل‌های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن.»

بعضی دل‌ها از سنگ هم سخت‌تر است. بعد قرآن می‌فرماید گاهی از سنگ آب بیرون می‌آید یا بعضی از سنگ‌ها برای دیگران مفید است، اما دل ناپاک و دل سیاه فایده ندارد، بلکه همیشه در صدد اینست که ضرر برساند. خانه مردم را می‌گیرد و سند را به اسم خود می‌کند و به جای اینکه بگوید چرا، در درونش می‌گوید چه کار خوبی و چه زرنگی خوبی کردم.

در میان مردم فراوان است که غیبت می‌کند و خود را نه تنها سرزنش نمی‌کند، بلکه خود را تحسین می‌کند. آبروی مردم را می‌برد و بعد هم می‌گوید دلم حال آمد از اینکه آبرویش را بردم. بعضی اوقات شایعه‌پراکنی می‌کند و تهمت می‌زد و ناسزا می‌گوید و نه تنها خود را ملامت نمی‌کند، بلکه خود را تحسین می‌کند. بعد درباره‌اش صحبت می‌کنم که علمای علم اخلاق به این «نفس محصنه» می‌گویند. یعنی بدبخت کارش رسیده به اینجا که گناه می‌کند و گنااهش را می‌پسندد. گناه می‌کند و به خودش آفرین می‌گوید که گناه کرده است. حال اگر به این حد نرسیده باشد، اما گناه روی گناه می‌شود. گناه روی گناه را پیشتر معنا کردم که یعنی نشنیدن حرف روح. آنچه روح می‌گوید از طرف خداست و قرآن درباره آن می‌گوید:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱

قسم به آن روح مقدّس، قسم به نفسی که الهام دارد. قسم به آن نفسی که

۱. الشمس، ۷ و ۸: «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و

پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.»

خوبی را می‌فهمد و بدی را می‌فهمد و خوبی را از بد تمیز می‌دهد و به خوبی‌ها فرمان می‌دهد و از بدی‌ها جلوگیری می‌کند. آن نفس و آن فرمانده کلّ قوا اگر راجع به قلب ما فرمان داد و قلب ما فرمان‌پذیر شد، این قلب است که نور خدا در آن می‌تابد و خیر دنیا و آخرت برای او هست. این قلب است که به اعتبار کارش به آن نفس لوّامه می‌گویند و به اعتبار کارش به آن قلب می‌گویند و به اعتبار کارش به آن صدر می‌گویند. در قرآن همین بیش از این سه اسم ندارد، اما فلاسفه و عرفا و علمای علم اخلاق و مفسرین برای این قلب هفت مرتبه درست کردند و هفت اسم گذاشتند، ولی یک چیز بیشتر نیست. اینطور نیست که در درون ما یک چیز به نام صدر باشد و یک چیز به نام قلب و یک چیز برای نفس لوّامه باشد، بلکه همه یک چیز است و همان قلب قرآن است. این قلب به اعتبار کارش هفت اسم دارد و در بحث فعلی، این قلب به اعتبار اینکه در کارهای خوب تحسین می‌کند و در کارهای بد تقبیح می‌کند، قرآن به آن نفس لوّامه می‌گوید. و وای به کسی که این وجدان اخلاقی را نداشته باشد. روان‌شناسان و بعضی از علمای علم اخلاق به آن وجدان اخلاقی می‌گویند و این همان قلب است. اگر این وجدان اخلاقی در درون کسی نباشد، از هر سگ درنده‌ای درنده‌تر است. آن کسی که وجدان اخلاقی ندارد، ضررش برای جامعه از هر میکروب و از هر درنده‌ای بیشتر است:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

پست تر از هر جنبنده و از هر سگ درتده و پست تر از هر میکروب مسری و هر میکروب کشنده، کسی است که قلب ندارد. کسی است که روح نمی تواند به قلبش فرمان دهد تا اینکه قلب دارای عواطف شود. وقتی قلب دارای عواطف نشد، قلب سیاه می شود و یک آدم بی قلب و یک آدم درتده به تمام معنا می شود.

قسم به نفس لوّامه در کنار قسم به قیامت

مطلب دیگری هم در قرآن اشاره دارد و آن هم مطلب دقیقی است. چرا قرآن نفس لوّامه را با روز قیامت در پیش هم گذاشته است و می فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا أُقْسِمُ

بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۲

قسم به روز قیامت و قسم به نفس لوّامه! چرا این دو پیش هم گذاشته شده است؟!

قرآن در آیات دیگری دلیل این را می گوید و آن اینست که در روز قیامت پارتی بازی نیست و اشتباه نیست و رشوه خواری نیست و ناحق بازی نیست.

۱. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.»

۲. القیامة، ۱ و ۲: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، نه! سوگند به روز رستاخیز، و [باز] نه! سوگند به

وجدان سرزنشگر!»

روز قیامت، حساب و کتاب دقیق است و ذره‌ای زیر و رو نیست و به قول قرآن ذره‌ای خوب باشد، می‌بیند و ذره‌ای بد باشد، می‌بیند:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا

يَرَهُ﴾^۱

لذا معنای یک آیه در قرآن تکرار شده و می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا

شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^۲

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا﴾: اشتباه کاری در روز قیامت نیست. ممکن است در دادگاه‌های اینجا قاضی یک قاضی خوبی باشد، اما اشتباه کند؛ اما قاضی روز قیامت اشتباه کاری ندارد.

﴿وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ﴾: پارتی‌بازی هم در روز قیامت نیست. اگر کسی لیاقت شفاعت داشته باشد، شفاعتش می‌کند و اگر لیاقت شفاعت نداشته باشد، باید به جهنم رود و پارتی‌بازی در روز قیامت نیست.

﴿وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾: در روز قیامت رشوه نیست. در اینجا ممکن است

۱. الزلزلة، ۷ و ۸: «پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. و هر که هموزن

ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.»

۲. البقرة، ۴۸: «و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از

او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود. و نه یاری خواهند شد.»

قاضی رشوه بگیرد و حکم ناحق بدهد، اما رشوه خواری در روز قیامت نیست.

﴿وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ در روز قیامت ظلم نیست و طرفداری بی جا نیست و صددرصد حق است. وجدان اخلاقی هم اگر در درون ما باشد، چنین است و نمی شود که وجدان اخلاقی را گول زد. اگر وجدان اخلاقی داشته باشیم و کار بدی انجام دهیم، آن وجدان اخلاقی ما را مذمت می کند روی آن کار بد و اینکه چرا آن کار بد را کردی! چرا تجاوز به ناموس مردم کردی؟! اگر وجدان اخلاقی در درون ما باشد، نمی شود به او رشوه داد که ساکت شود و وجدان اخلاقی، رشوه بازی بر نمی دارد. آن قلب ما، آن وجدان اخلاقی ما کار خود را می کند و پارتی بازی و تملق و چاپلوسی و... هم نیست. و بالاخره اگر بخواهد او را فریب دهد و حق را جای ناحق و ناحق را جای حق بگذارد، نفس لوّامه مانند روز قیامت، این چیزها را بر نمی دارد. یعنی همان آیه شریفه که راجع به روز قیامت خواندم، همان راجع به نفس لوّامه هم صدق می کند.

خوشا به حال کسی که این نفس لوّامه را دارد و یک آدم حسابی است؛ تملق و چاپلوسی در درون او نیست و نفس لوّامه بیجا کار کردن و بیجا حرف زدن را قبول نمی کند و رشوه و پارتی بازی هم نیست. بلکه وجدان اخلاقی کار خودش را می کند به شرط اینکه بیدار باشد. یعنی به شرط اینکه از ابزار روح ما واقع شود. اگر ابزار روح ما باشد، حسابی کار می کند.

اهمیت نفس لوّامه در کنار عقل و فطرت

قلب (نفس لوّامه) اگر از عقل و فطرت بهتر نباشد، حتماً کمتر نیست، و ما اگر می‌خواهیم رستگار شویم، باید کاری کنیم، و الاً رستگار شدن بدون این کاری که من می‌گویم، محال است و کار اینست که ما این سه پیامبر در درون، یکی فطرت و یکی به نام عقل و یکی به نام نفس لوّامه را به دست روح دهیم و مواظب باشیم که فرمانده کل قوا، سه قوه داشته باشد. یکی فطرت و یکی عقل و یکی وجدان اخلاقی. معلوم است روح ما به واسطه این سه قوه و به واسطه این سه نیرو و سه ابزار می‌تواند ما را برساند به جایی که به جز خدا نداند. می‌تواند ما را برساند به جایی که بهشت برای ما کوچک باشد و به عبارت دیگر می‌تواند ما را برساند به جایی که سعادت دنیا و آخرت، هر دو از ما باشد و به عبارت سوم می‌تواند ما را برساند به جایی که عاقبت به خیر شویم، هم خودمان و هم اولادمان، هم در دنیا و هم در آخرت. اما اگر این سه نباشد و یا یکی از این سه نباشد، باید بدانیم که بدبختیم. یعنی روح ما بدون فطرت نمی‌تواند کار کند. یعنی روح ما بدون نفس لوّامه و وجدان اخلاقی نمی‌تواند کار کند، روح ما بدون مغز ما که بنا شد اسم آن عقل باشد، نمی‌تواند کار کند. پروردگار عالم این سه ابزار را در عمق جان آفریده است، یکی به نام فطرت و یکی به نام وجدان اخلاقی و نفس لوّامه و یکی به نام عقل. و برای این آفریده است که ما را در دنیا و آخرت رستگار کند. حال روح است که ما را رستگار می‌کند، البته با این سه ابزار. روح با همه عظمتش، اگر بخواهد به مقام استکمال برسد و به مقام عنداللهی

برسد، باید به واسطه این سه ابزار باشد. روح به خودی خود نارس است و ما اگر قائل شویم به اینکه روح در ازل بوده، اما بالاخره میوه ناری است و ما اگر بخواهیم یک شجره طیبه قرآنی در درون خود درست کنیم، روح باید ابزار داشته باشد و ابزار آن این سه چیزی است که گفتیم، یعنی سه پیغمبر در درون ما. لذا عقل علاوه بر اینکه ما را درستگار می کند و وجدان اخلاقی علاوه بر اینکه ما را درستگار می کند و فطرت علاوه بر اینکه ما را درستگار می کند، ترقی از برای روح ماست و روح نارس ما را رسا می کند. آن روح با عظمتی که مسجود ملائکه شد، به مقام عنداللهی می رسد و وقتی به این مقام می رسد که قلب ما کار کند. همینطور که اگر کسی پنج دقیقه ایست قلبی پیدا کرد، می میرد، اگر کسی هم گناه روی گناه قلب او را خراب کرده باشد و سیاه کرده باشد، روح ما نمی تواند ترقی داشته باشد و روح ما نمی تواند به جایی برسد. استکمال روح ما به واسطه عقل ما و به واسطه وجدان اخلاقی ما و به واسطه فطرت ماست؛ و باید مواظب باشیم که عاقل باشیم، باید مواظب باشیم نفس لوامه داشته باشیم، باید مواظب باشیم، فطرت داشته باشیم تا هم خود درستگار شویم و هم روح ملکوتی را درستگار کند و آن روح نارس را شجره طیبه قرآن کند.

این بحث از نظر علمای علم اخلاق و از نظر فلاسفه و عرفان، فوق العاده مهم بود و من بحث را در قالبی ریختم که همه متوجه شوند. امیدوارم همه شما استفاده کرده باشید و ان شاء الله مرضی آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم شده باشد.

درس گفتار ششم:

صدر (از اسماء قلب)



ما از عالم ملکوت روح داریم و ارزش فوق العاده‌ای دارد، به اندازه‌ای که مسجود ملائکه است. این روح مقدس و این فرمانده کَلِّ قُوا، نیروهایی دارد و یکی از آن‌ها فطرت یعنی عمق جان ماست و فی الجمله درباره‌اش صحبت کردم. یکی هم مغز ماست که به نام عقل نامیده شده است و فی الجمله درباره‌اش صحبت کردم. یکی هم قلب است. این روح ما به قلب فرمان می‌دهد. عامل روح ما، قلب ماست.

این قلب به اعتبار کارش، چندین اسم دارد. یکی خود قلب که گفتم تمام عواطف از اینجا سرچشمه می‌گیرد. حتی تمام تقواها از اینجا سرچشمه می‌گیرد. یکی هم نفس لوامه که در قرآن به این نام خوانده شده است و علمای علم اخلاق و روان‌شناسان به آن وجدان اخلاقی می‌گویند. یکی هم صدر که در قرآن هفت‌هشت مرتبه به نام صدر نامیده شده است. قرآن می‌فرماید اگر کسی این صدر را داشته باشد، دنیا و آخرت او اصلاح است.



نقش شرح صدر در موفقیت‌ها

حضرت موسی علیه السلام به رسالت مبعوث شد. امتحان عجیبی برایش جلو آمد و نمره خوبی آورد. در بیابان بود و برف گرفت و زن او آبستن بود و درد حاملگی گرفت و چند گوسفند هم داشت که متفرق در بیابان‌ها شدند. این تحمل می‌خواهد و به این «سعه صدر» یا «شرح صدر» می‌گویند. از دور نوری دید و قرآن می‌فرماید آتشی دید. به خانمش که او هم علاوه بر اینکه دختر پیغمبر بوده است، در امتحان‌ها هم خوب نمره آورده و سعه صدر او خوب بوده است؛ به او گفت اینجا باش تا من بروم و برای شما آتش بیاورم. در کوه طور و نزدیک درختی در کوه طور رفت و در آن درخت نورانیت دید. باید صددرصد خودش را به خدا بسپارد و در اینجا آنطور که باید نمره بیاورد، نیاورد، یعنی دل بسته به خانمش بود. این از نظر عقل و وجدان اخلاقی

جا داشت که دلش وابسته به خانم باشد. بالاخره با این جمله، به رسالت مبعوث شد:

﴿إِنِّي أَنَارُ بُكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^۱

محبت همسر را از دل ببر و صد در صد محبت خدا در دل باشد. وقتی صد در صد محبت خدا شد، قضیه همسر و فرزندت هم اصلاح می شود و معلوم است که اصلاح شد. لذا خطاب شد تو اینجا آمده ای که به رسالت مبعوث شوی و آمده ای تا با خدا گفتگو کنی و این وادی هم، «وادی مقدس» شده است که تو می خواهی در آن، به رسالت مبعوث شوی.

معلوم است که محبت زن و بچه و آن دلواپسی برای زن و بچه اش اصلاح شد و از ذهنش بیرون رفت. البته خدا این کار را کرد و نیرویی از غیب آمد و هم فرزندش به دنیا آمد و هم امور همسرش اصلاح شد و هم گوسفندها جمع شدند و بالاخره کارهای حضرت موسی علیه السلام جمع و جور شد.

حضرت موسی علیه السلام به رسالت مبعوث شد. خطاب اول خداوند راجع به فرعون اینست که فرمود:

﴿اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ

يَخْشَىٰ﴾^۲

۱. طه، ۱۲: «این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طوی» هستی.»

۲. طه، ۴۳ و ۴۴: «به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته، و با او سخنی نرم گویند، شاید که

بند پذیرد یا بترسد.»

فرمود این قلدر یعنی فرعون ادّعی خدایی کرده است. تو برو و او را تبلیغ کن که دست از این خرافات‌ها بردارد، اما با سعه صدر. گفتار آرام باشد و با تلطف و مهربانی باشد، خدا دوست دارد این فرعون قلدر، آدم شود.

حضرت امام علیه السلام در درس‌های اخلاق یک جمله داشتند و جمله خیلی شیرین است. می‌فرمودند: حضرت موسی علیه السلام زیر نظر خدا، زیر نظر آسیه زن فرعون پرورش پیدا کرد. البته خدا در قرآن می‌فرماید زیر نظر خودمان. بعد هم آمد زیر نظر پیغمبر خدا یعنی حضرت شعیب و دوازده سال در آنجا شاگردی کرد. آنگاه مبعوث به رسالت شد. یعنی کار کرده و عمده هم سعه صدر و تحمل مشکل‌ها و شخصیت پیدا کردن زیر نظر خدا و پیغمبر خدا بود. خدا، حضرت موسی را ساخت. حال این خدا، این موسای به این چینی را برای هدایت فرعون آنچنانی فرستاده است و سفارش فرعون را به حضرت موسی می‌کند. خدا موسی را برای فرعون ساخته و وقتی هم مبعوث به رسالت شده، سفارش می‌کند که با او خشن برخورد نکن و با تلطف و مهربانی به او بگو و خدا دوست دارد این آدم شود. به قول ما طلبه‌ها در آیه **لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى**، «لعل» به معنای محبت است؛ یعنی خدا دوست دارد فرعون آدم شود. لذا پیغمبر خود را می‌فرستد برای فرعون و سفارش فرعون را هم به این پیغمبر می‌کند. معلوم است پیغمبر خدا هم قبول می‌کند. الان نمی‌خواهم تاریخ بگویم که به چه زحمت‌هایی توانست فرعون را پیدا کند و روبرو شود و حرفش را بزند؛ اما متأسفانه او دل نداشت و قلب نداشت و وجدان اخلاقی

نداشت و حرف موسی را نپذیرفت تا آیات مربوط به روش حضرت موسی و قضیه بنی اسرائیل و قضیه فرعون و آن مشقات و زحماتی که برای حضرت موسی جلو آمد. حال حرف آنجاست که این حضرت موسی با این همه علمش که علم لدنی است و ماکان و ما یکون است و علم خداست و خدا به او داده و علم حضرت شعیب است و حضرت شعیب او را تربیت اخلاقی کرده و دوازده سال زیر نظر حضرت شعیب بوده است و خوب بلد است که چه چیز از خدا بخواهد. معمولاً اگر مرد دنیا باشیم، می‌گوییم حضرت موسی باید از خدا یک لشکر مجهز بخواهد و امکانات فراوان بخواهد. به قول بزرگان از نظر عُدّه و مُدّه، قدرتمند باشد و در مقابل قدرتمندی مثل فرعون رود؛ اما این را نخواست و معلوم می‌شود چیزی بهتر از این هم هست و آن «شرح صدر» است؛ زیرا که فرمود:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾^۱

خدایا! به من شرح صدر بده تا بتوانم تحمل مصائب کنم برای خدا. بتوانم مشقات را تحمل کنم برای اینکه تهذیب نفس کنم و پیروز بر دشمن شوم. خدایا! به من تحمل و شرح صدر بده. بعد قرآن عُلّتش را هم از زبان حضرت موسی عليه السلام نقل می‌کند:

﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾^۲

۱. طه، ۲۵: «پروردگارا، سینه‌ام را گشاده گردان.»

۲. طه، ۲۶: «و کارم را برای من آسان ساز.»

خدایا اگر به من شرح صدر دادی، کارها آسان می‌شود. معلوم است که حضرت موسی علیه السلام خیلی زحمت کشید و اما خدا را دارد و شرح صدر دارد و بالاخره توانست فرعون با آن قُلدری را، شکست دهد. فرعون خیلی قدرتمند بود و نه تنها شاه بود، بلکه ادّعیای خدایی کرده و مردم نیز این ادّعیای خدایی را پذیرفته بودند و او را خدا می‌دانستند.

فرعون از نظر نیرو و امکانات و قدرت و شخصیت اجتماعی، خیلی بالا بود و حضرت موسی علیه السلام تک بود و هیچ کس را نداشت. فقط قرآن می‌فرماید حضرت هارون علیه السلام را هم همراهش برد. به خدا گفت این هارون را همراه من و به عنوان وزیر من بفرست که در آنجا که من نباشم، او باشد. بالاخره هیچکس را نداشت، اما حضرت موسی علیه السلام در مقابل این قدرت‌ها، پیروز شد، زیرا از خداوند خواسته بود: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي»؛ خدایا! شرح صدر بده تا کارهایم آسان شود.

﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي﴾^۱

خدایا! شرح صدر بده و اراده قوی بده تا بتوانم در مقابل این قُلدِر قد علم کنم و آن اراده قوی من کار کند و بتوانم خوب حرفم را بزنم.

﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾^۲

۱. طه، ۲۷: «و از زبانم گره بگشای.»

۲. طه، ۲۸: «[تا] سخنم را بفهمند.»

خدایا! شرح صدر به من بده تا زبان گویا و زبان نافذ داشته باشم. تبلیغ، زبان گویا و نافذ می‌خواهد. خطاب شد که دادم.

حضرت موسی علیه السلام با این نیرو در مقابل فرعون آمد و پیروزی بالاخره از یک چوپان بود که در ظاهر هیچ نداشت به جز یک عصا. آن عصا هم خیلی کار کرد و بالاخره پیروز شد و با ذلتی، دشمن را عقب زد و با عزتی به جای دشمن نشست و بالاخره توانست به واسطه سعه صدر، دین خدا را عزت ببخشد.

شرح صدر حضرت زینب علیها السلام

این قلب محلّ عطف هاست؛ این قلب همان نفس لوّامه است و شاید بتوان گفت بالاتر از این دو کار، اینکه قلب جایگاه سعه صدر است.

قلب ما گاهی اراده قوی و اطمینان صددرصد و راه شناخته شده و شناخت وظیفه و عمل کردن به وظیفه پیدا می‌کند و اگر خیلی بالا باشد، آنگاه قلب امام حسین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام می‌شود.

اراده حضرت زینب علیها السلام به اندازه‌ای قوی و سعه صدر ایشان به اندازه‌ای قوی بود که در جلسه ابن زیاد، این ابن زیاد جسارت کرد و گفت دیدی خدا با شما چه کرد؟! حضرت زینب علیها السلام یک جمله دارد؛ در حالی که امام نیست، اما تالی تلو امام است و از سینه حضرت زهرا علیها السلام شیر خورده است و از نطفه امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا آمده است؛ گفت:

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً... تَكَلَّمَكَ أُمَّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ»^۱

به قول یکی از بزرگان می گفت اگر گردو را محکم به سنگ صافی بزیند، چطور پخش می شود! ابن زیاد به آن قلدری که برای جشن و شماتت جلسه گرفته بود، به اندازه‌ای له شد که اصلاً بنا کرد دیوانه‌وار به سر مقدس جسارت کند.^۲ یزید یا ابن زیاد می دانستند جسارت کردن به سر امام حسین علیه السلام خیلی سنگین است، اما دستپاچه شدند.^۳

آدمی که شرح صدر نداشته باشد، در مشکلات دستپاچه می شود و وقتی دستپاچه شد، همه چیز را از دست می دهد. حتی می رسد به جایی که دینش را هم از دست می دهد و بنا می کند با خدا گله و بدبینی کند و العیاذ بالله بدگفتن به خدا. اما مثل حضرت زینب علیها السلام، سعه صدر و تحمل و بردباری دارد و با این تحمل و بردباری، زینب مظلومه در آنجا که باید گریه کند، گریه می کرد.^۴ به گودال قتلگاه می آمد و فریادها بر سر دشمن می آورد.^۵

۱. الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۲.

۲. ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۷.

۳. ر.ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۱۴.

۴. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷: «و هي تندب الحسين و تنادي بصوت حزين و قلب كئيب و ا محمداه صلي عليك مليك السماء هذا حسين مرمل بالدماء مقطوع الأعضاء».

۵. الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲: «فَنَادَتْ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَيَحْكُ يَا عُمَرُ أَيُّ قَتْلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟» و نیز ر.ک: انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۵؛ الكامل فی

التاريخ، ج ۴، ص ۷۸.

آنجا که باید بچه‌ها را پرستاری کند، حسابی انجام می‌داد و مثل اینکه اصلاً اتفاقی نیفتاده و بچه‌ها را پرستاری می‌کرد. در آنجا که باید تبلیغ کند، تبلیغ امامت می‌کرد. حتی آنجا که باید دل‌داری دهد، مثل امام سجاد علیه السلام را دل‌داری می‌داد^۱ و آنجا هم که باید حرف بزند و تبلیغ کند، حرفش را می‌زد؛^۲ به این سعه صدر می‌گویند. لذا بالاترین قدرت برای زینب علیها السلام، سعه صدر زینب و پیروزی هم صددرصد از آن ایشان بود.

شرح صدر راه نجات در جزر و مدّ روزگار

پیدا شدن این خصوصیات مشکل است، اما باید پیدا کنیم. اگر پیدا نکنیم، در جزر و مدّ روزگار خود را گم می‌کنیم و غرق می‌شویم. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام که از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ وَقَدْ غَرِقَ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ»^۳

جزر و مدّ دنیا مثل دریاست و موج‌هایش مثل دریاست و نود درصد مردم به بالا هم در این دنیا غرق می‌شوند و تحمّل و بردباری و شخصیت ندارند و وقتی شخصیت نداشت، به خاطر هیچ، خودش را گم می‌کند. وقتی خودش را گم کرد، دنیایش را می‌دهد و آخرتش را نیز می‌دهد.

۱. کامل الزیارات، ص ۲۶۰.

۲. ر.ک: الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۳؛ اللهوف، ص ۱۴۶ و ...

۳. التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص ۴۳۲.

قرآن راجع به خانم‌ها یک جمله عجیبی دارد و آن جمله عجیب اینست که چادر را برای خانم «شخصیت» می‌داند و می‌فرماید ای خانم! تو با شخصیتی، تو باید چادر داشته باشی تا تو را به عنوان زن با شخصیت بشناسند و الا اگر چادر و روگرفتن نبود، تو بی شخصیتی و همه کس و همه چیز تو را می‌برند. تو با یک پیامک می‌روی یا با یک جمله عشق و دیوانگی، تو می‌روی. پس با چادر و با شخصیت باش تا دیوانه‌ها نتوانند تو را ببرند. با شخصیت باش برای اینکه اگر چادر نداشتی و اگر عفت نداشتی، شخصیت نداری. به راستی چه می‌شود که الان اگر بعضی از خانم‌ها را رها کنند، بدون لباس بیرون می‌آیند؟! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رد می‌شدند و دیدند عده‌ای اطراف یک نفر را گرفته‌اند. پیغمبر فرمودند چه خبر است؟ گفتند یا رسول الله! دیوانه‌ای اینجا است. پیغمبر جمله شیرینی دارند و فرمودند: این دیوانه نیست و مریض است و روحش نمی‌تواند به مغز فرمان دهد و مریض شده است. اگر رگ ذره‌بینی او درست شود، دیوانگی او هم رفع می‌شود. بعد پیغمبر فرمودند می‌خواهید دیوانه واقعی را به شما نشان دهم؟ دیوانه کسی است که در کوچه با طرز راه رفتنش، مردم را به خود جلب می‌کند؛ این شخص، دیوانه و بی شخصیت است.^۱

۱. الخصال، ج ۱، ص ۳۳۲: «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَمَاعَةٍ فَقَالَ: عَلَى مَا اجْتَمَعْتُمْ؟ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا مُجْنُونٌ يُصْرَعُ فَاجْتَمَعْنَا عَلَيْهِ. فَقَالَ: لَيْسَ هَذَا بِمُجْنُونٍ وَ لَكِنَّهُ الْمُتَبَلَّى، ثُمَّ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْمُجْنُونِ حَقَّ الْمُجْنُونِ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: إِنَّ الْمُجْنُونَ حَقَّ الْمُجْنُونِ الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيَّتِهِ النَّاطِرُ فِي عَطْفِيهِ الْمُحْرَكُ جَنْبِيهِ بِمَنْكِبِيهِ يَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ هُوَ يَعْصِيهِ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ شَرُّهُ وَ لَا يُرْجَى خَيْرُهُ فَذَلِكَ الْمُجْنُونُ وَ هَذَا الْمُتَبَلَّى»

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ
عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يُعْرِفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا﴾^۱

یا رسول الله! به همه زن‌ها بگو و اختصاص به زن و دختر خودت نده، بلکه به همه زن‌ها بگو که چادر سر کنند. با چادر خوب رو بگیرد و چادر رها نباشد و حسایی باشخصیت باشید؛ برای اینکه این چادر علامت شخصیت توست و اگر چادر نداشته باشی، سعه صدر نداری و وقتی خانمی سعه صدر ندارد، به طرف بی‌حجابی می‌رود. گاهی به خاطر حرف مردم و گاهی به خاطر شوهر کردن و گاهی به خاطر اینکه مردم باریک‌الله بگویند و بعضی اوقات هم نفوذی می‌شود و آلت دست استکبار جهانی می‌شود و فساد اخلاقی در جامعه تقصیر این خانم‌های بی‌ادب است. آنگاه به جای اینکه زیر نظر حضرت زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام برود، به طور مجانی زیر نظر و فرمان استکبار جهانی می‌رود.

صهیونیست‌ها برای این وضع فعلی ما، خیلی خوشحالند و جشن می‌گیرند؛ برای اینکه اگر فساد اخلاقی یک جامعه را بگیرد، آن جامعه تباه می‌شود.

۱. الأحزاب، ۵۹: «ای پیامبر، به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است، و خدا آمرزنده مهربان است.»

الان ما با کارهای خود، صهیونیست‌ها را خوشحال کرده‌ایم، برای اینکه فساد اداری داریم و این فساد اداری یعنی با هم دشمن هستیم. وقتی این آقا ببیند کارش در این اداره درست نمی‌شود. التماس می‌کند و حتی مجبور می‌شود که رشوه دهد و همه کاری می‌کند که کارش درست شود، اما درست نمی‌شود و می‌گوید برو فردا بیا. این کسی که پشت میز نشسته، گاهی آدم بی‌شخصیتی است و الا اگر آدم باشخصیتی بود و سعه صدر داشت، باید کار او را فوراً انجام می‌داد. و الا بدانید که این فساد اداری دشمنی می‌آورد. الان بسیاری از مردم، به خاطر اداره‌ای‌ها و عملکرد آن‌ها، دشمن دولت هستند؛ زیرا کارشان را انجام نمی‌دهند. العیاذبالله علاوه بر رشوه‌خواری‌ها و پارتی‌بازی‌ها، اما تنبلی و بی‌کاری و کم‌کاری به این دلیل است که سعه صدر نیست. وقتی سعه صدر نیست با یک لیسانس گول می‌خورد. اگر دکترا بگیرد، چه غروری پیدا می‌کند و در مقابل ارباب رجوع اگر ارباب رجوع سلام کرد، این جوابش را نمی‌دهد. این غرور یعنی نداشتن سعه صدر و این خیلی بد است. اما آنچه الان مدنظر من است، اینکه دشمن ساز است. الان خیلی‌ها دشمن یکدیگرند برای اینکه ارباب رجوع بوده است و در اداره کار داشته و کارش را انجام نداده‌اند؛ علاوه بر اینکه حقوقی که این‌گونه اداره‌ای می‌گیرد حرام است و علاوه بر اینکه پشت میزی که او نشسته، حرام است. این شخص با این پست، خدمتگذار خلق خداست و اگر کم‌کاری و بدکاری کند، حرام است. این بچه‌هایی که درست می‌شوند و بد هستند به خاطر لقمه حرام است.

چرا ما باید اقتصاد ناسالم داشته باشیم؟! چرا باید فقر در جامعه ما باشد؟! امیرالمؤمنین علیه السلام پنج سال حکومت کرده و در نماز جمعه در مقابل خوارج نهروان در مقابل دوست و دشمن می گویند: ای مردم در این پنج سال حکومت من، یک نفر فقیر نیست. از نظر خوراک و پوشاک و مسکن و ازدواج همه در رفاهند و برای شما آب هم آوردم. ' اما این بی شخصیت ها سه جنگ در این پنج ساله روی دست امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشتند، اما در این پنج ساله با این سه جنگ، توانستند اقتصاد را سالم کنند و توانستند اقتصاد اسلام را پیاده کند و وقتی اقتصاد اسلام پیاده شد، صد درصد فقر نیست.

وقتی امام زمان بیایند، به یک شبانه روز، با خرق عادت دنیا را فتح می کنند و به شش شبانه روز مسلط بر جهان می شوند و این خرق عادت و معجزه است و اما بعدش معجزه نیست، بلکه پیاده شدن قرآن است. پیاده شدن قرآن یعنی داشتن یک زندگی منهای فقر و یک زندگی منهای نگرانی و غم و غصه و یک زندگی صد درصد بهشتی. اما الان چرا بازاری ها اینقدر بی رحم هستند؟! این تفاوت نرخ ها در بازار برای چیست؟! در حالی که بازار یعنی شخصیت.

من بچه بودم و با بازاری ها تماس داشتم. بازاری ها تقید به نماز و تقید به خدماتشان و از جمله ارزان فروشی و تک نرخی بودن اجناس آن ها زیانزد بود، ولی الان می بینید که در بازار هر کسی نرخی درست کرده است. بازار یعنی

۱. بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷: «مَا أَصْبَحَ بِالْكَوْفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةَ لِيَأْكُلَ الْبُرَّ وَ يَجْلِسُ فِي

الظِّلِّ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ»

شخصیت اقتصادی. اصلاً اقتصاد وابسته به بازار و بازار با شخصیت است. الان در رادیو وقتی می‌خواهد اصفهان را نام ببرد، می‌گوید پایتخت فرهنگ و تمدن اسلامی؛ شما اینگونه خودتان را به دنیا معرفی می‌کنید، اما چرا بازارتان عروسک‌بازی شده است؟ برای اینکه یک بلوز بفروشند، عروسکی درست می‌کنند و بلوز را به تن عروسک می‌کنند و... این‌ها نشان از بی‌شخصیتی است. از این دو بدتر، فساد اخلاقی است. خانم با یک وضع بدی به بازار می‌آید و شما بازاری‌ها یک احترام حسابی به او می‌گذارید. شما بازاری‌ها اگر یک خانم با چادر و روگرفته و یک خانم بدحجاب در مغازه‌تان بیاید، بعضی از شما خانم چادری را رها کرده و به آن خانم بی‌حجاب اهمیت می‌دهید تا کارش را انجام دهید و بعد به سراغ خانم چادری بروید! البته اگر به او تشرّ نروید. معلوم است که همه این‌ها بی‌شخصیتی است.

رابطه حجاب و عفاف با شخصیت انسان

وقتی سعه صدر نباشد، کار می‌رسد به اینجا که من و شما باید خون‌گریه کنیم. چرا دبیرستان‌ها اینقدر بد شده است؟ این تقصیر همه است. تقصیر دولت و آموزش و پرورش و تقصیر مردم است. در دانشگاه رفته درس بخواند یا بی‌عفتی را یاد بگیرد؟! اول چیزی که کنار زده می‌شود، حجاب و عفاف است. اصلاً چادر دمده شده است. قرآن می‌گوید چادر یعنی شخصیت. قرآن می‌گوید باید چادر باشد و الا آدم بی‌شخصیتی هستی؛ اما الان چادر کهنه و قدیمی شده است و مختص پیرزن‌ها شده است که وضع

بعضی از پیرزن‌ها هم بد شده است. می‌بینیم گاهی، دخترها و دانشگاه‌رفته‌ها هر چه چهار تا اصطلاح بیشتر یاد گرفته‌اند، وضع حجابشان بدتر شده است. الان فساد اخلاقی داریم. بترسید از روزی که این‌ها دست و پا پیچ ما شود و العیاذبالله یک دفعه داعشی‌ها بر سرمان مسلط شوند. باید بترسیم و به خود ننازیم و به گناهانمان فکر کنیم. این فساد اخلاقی خیلی خطر دارد و تقصیر همه است. تقصیر دولت و مجلس و مردم و مسئولین است. این اقتصاد بیمار دست خودمان است. این مصائب و بلاهایی است که خودمان بر سر خودمان آورده‌ایم. فساد اداری ما بدتر از فساد اقتصادی و هر دو بدتر از فساد اخلاقی و فساد اخلاقی بدتر از هر دوست. هر سه زیر سر بی‌شخصیتی است. اگر خانم‌ها باشخصیت باشند، اگر دنیا را به او بدهی و بگویی بی‌چادر در پیش حتی دامادت باش، اما حاضر نیست.

پدر آیت الله سیستانی، از علمای بزرگ مشهد بوده است. دلش هوای امام زمان را کرده بود، لذا نذر کرد چهل نماز امام زمان در چهل مسجد بخواند. داماد ایشان برای ما تعریف کرد که در مسجد چهلم نزد او آمدند و گفتند آقا امام زمان در این خانه است و تو را می‌خواهد. مرحوم آیت الله سیستانی گفته بود، خدمت آقا امام زمان رفتم و دیدم خانم خانه از دنیا رفته و آقا امام زمان آمده تا نمازش را بخواند. بعد رو به من کردند و فرمودند: این خانم با عفت بود و یک عمر با حجاب و عفاف بود و در زمان پهلوی اصلاً از خانه بیرون نیامد. به این زن باشخصیت می‌گویند و ما باید در این اوضاع فکری کنیم.



۳

فصل سوم:

استكمال روح

درس گفتار هفتم:

پیدایش روح و نقش بُعد روحی در تکامل انسان



بحث این جلسه، بحث فوق‌العاده ارزنده‌ای است. مقداری مشکل است، چون بیشتر جنبه فلسفی دارد؛ اما اگر توجه به مطالب داشته باشید، آن نیز آسان می‌شود و امیدوارم این بحث فلسفی، رنگ اخلاق هم پیدا کند و همه از نظر اخلاقی از آن استفاده کنیم.



زمان خلقت روح

در میان بزرگان اختلاف است که آیا این روح ما با جسم ما وجود پیدا می‌کند و اول جسمانیة الحدوث است و بعد روحانیة البقاء می‌شود؟! یا اینکه قبلاً این روح ما بوده است و پروردگار عالم در قبل، روح ما را در چندین هزار سال قبل خلق کرده است و همه این ارواح ما نزد خدا موجود بوده است. بعد به مرور زمان با خلقت جسمی انسان، این ارواح ما وارد بدن‌های ما شده است. وقتی که بچه در شکم مادر است، آن روح يك تعلقى به او پیدا می‌کند و بالاخره وارد بدن می‌شود؟

درباره این دو قول مشهور، با صرف نظر کردن از مباحث فلسفی خاص و با نگاه قرآنی و اخلاقی، سخن خواهیم گفت.

۱. خلقت روح قبل از جسم

در میان فلاسفه، این قول مشهور است که پروردگار عالم قبل از خلقت جسم انسان، روح او را در چندین هزار سال قبل خلق کرده است و همه این ارواح نزد خدا موجود بوده است و بعد به مرور زمان، این ارواح، وارد بدن‌ها شده است. مشهور در میان علما نظیر کلینی‌ها، مفیدها، شیخ طوسی‌ها، علامه مجلسی‌ها رحمته‌م‌الله، نیز همین قول است. این‌ها برای اثبات نظر خود، هم از قرآن و هم از روایات اهل بیت علیهم‌السلام استفاده کرده‌اند. شاید بیش از صد روایت به این صورت داشته باشیم که:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفَيِّ عَامٍ»^۱

این دو هزار سال هم، از باب مثال است و در چندین هزار سال قبل، این ارواح ما موجود شده است و پروردگار عالم این ارواح را موجود کرده است و این‌ها پیش خدا بوده‌اند و هر کسی که به دنیا آمده، روح او از عالم ملکوت می‌آید و متعلق به جسم او می‌شود. این روح برای استکمال می‌آید. یعنی یک میوه نارس است و در این بدن می‌آید و در حالی که بدن را تربیت می‌کند، خود نیز استکمال پیدا می‌کند و بالاخره این انسان می‌رسد به جایی که به جز خدا نداند. این انسان مرگب از روح و جسم است.

آیه‌ای هم هست به نام «آیه میثاق» که قرآن می‌فرماید ما در ازل از این انسان‌ها تعهد گرفتیم؛ میثاق گرفتیم و به آن‌ها گفتیم:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۳۸ و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۳۱ تا ۱۵۱.

﴿الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾

به همه انسان‌ها گفتیم آیا خدا هست یا نه؟ آیا مرئی تو خداست یا نه؟ و همه آن‌ها گفتند آری. این آیه شریفه هم که اسم آن آیه میثاق است، به ما می‌گوید قبل از بدن انسان، این روح در ازل بوده است. بعضی‌ها می‌گویند: تا خدا خدایی می‌کرده است. حتی به قول این‌ها بعضی می‌گویند این انسان ازلی است؛ قدیم است از نظر اینکه همیشه در ازل خلق شده است؛ بله، معلوم است که مخلوق است و ممکن است و حادث است.

حال آنچه مورد بحث ماست، روایاتی است که می‌فرماید: دوهزار سال و این دوهزار سال از باب مثال است. یعنی از خیلی قبل، پروردگار عالم این ارواح را ایجاد کرد و روح همه انسان‌ها از زمان حضرت آدم تا روز قیامت، یعنی چندین هزار میلیارد روح را خلق کرد. پروردگار عالم همه ارواح از زمان حضرت آدم تا روز قیامت را خلق کرد و بعد، ارواح در عالم ملکوت پیش خدا بودند و همه این ارواح موحد بودند. همینطور که راجع به فطرت صحبت کردم که فطرت ما می‌گفت خدا، این روح ما بود که می‌گفت خدا. در ازل هم خدا یک تعهدی از این ارواح گرفت و قرآن می‌فرماید به این صورت که فرمود: ﴿الَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ و همه گفتند: بله! تو پروردگار ما هستی. که یک معنای اخلاقی هم دارد که قبلاً درباره‌اش صحبت کردم که فطرت انسان خدایاب است، فطرت انسان خداجوست. اگر خدا را نمی‌یابد و

۱. الأعراف، ۱۷۲: «آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا.»

اگر خدا را نمی‌جوید، غفلت دارد و منغم در عالم کثرت شده است، لذا در بن بست‌ها خدا را می‌یابد:

﴿فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۱

وقتی در بن بست واقع شد، خداجو و خدایاب می‌شود و جداً خدا را می‌یابد و خدا را صدا می‌کند. پس ذات روح ما خداجو و خدایاب است و در ازل هم بوده است و در ازل خداجو و خدایاب است و در این دنیا هم که متعلق به بدن شود، خداجو و خدایاب است. در این باره صحبت‌ها شده است و مخصوصاً فلاسفه مشاء مثل شیخ‌الرئیس صحبت‌ها کرده‌اند.

قصیده‌ای به نام «قصیده عینیه» هست که از شیخ‌الرئیس است^۲ و این قصیده عینیه، از اول تا آخر راجع به همین مطلب است. مثال می‌زند و می‌گوید این روح ما، در ازل بوده است و یک پرنده در عالم ملکوت است و این پرنده در بدن ما آمده است، نظیر یک پرنده‌ای که در قفس زندان شود. اگر در این قفس را باز کنند و او را راحت بگذارند و اگر بدن، قفس برای این روح نشود، این روح بدن را بُراق یا مرکب می‌کند و عروج می‌کند و می‌رسد به جایی که به جز خدا نداند. همینطور که برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بُراق آوردند

۱. العنكبوت، ۶۵: «و هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را پاکدلانه می‌خوانند.»

۲. قصیده عینیه شیخ‌الرئیس، با این بیت شروع می‌شود:

«هبطت اليك من المحل الأرفع و رقاء ذات تعزز و تمنع»

«از جایگاهی بلند و بس رفیع، به سوی تو فرود آمد، کیوتری نیرومند و خویشتن دار.»

و او را به جایی بردند که جبرئیل متوقف شد و به جایی بردند که فرقی نبود بین خدا و او به جز «میم امکانی»؛ یعنی «احد» بود و «احمد» بود. این روح می آید تا به اینجا برسد. البته هم خود را به عالم ملکوت می رساند و هم بدن را رستگار می کند؛ این بدنی که از نظر مادی خیلی شرّ است:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾^۱

اما اگر همین بدن بُراق روح واقع شد، مثل یک اسب چموشی که شما دهنه کرده‌اید و سوار اسب شده‌اید، آنگاه از این اسب خیلی می‌توانید استفاده کنید. این روح هم در این بدن می‌آید، این مرغک در این قفس می‌آید و باید در این قفس باز شود و باید جسم ما برای روح بُراق شود، همینطور که پیغمبر با بُراقش رفت به جایی که به جز خدا نداند و به جز خدا نبیند، این انسان نیز همین است. اگر بتواند این بُعد مادی، یعنی جسم را بُراق کند. مثل اسب چموش، دهنه به دهانش بزند و روح بر آن سوار شود. آنگاه پرواز می‌کند. بعضی اوقات به یک لحظه راه صدساله را می‌پیماید و علی‌کلّ حال این روح به واسطه جسمی که بُراق شده و این جسمی که بُراق روح شده، هر دو بهشتی می‌شوند. این قول مشهور است و گفتم شیخ‌الرئیس قصیده عینیه در این باره دارد و من طلبه بودم و این قصیده عینیه را در ده بیست صفحه ترجمه کردم.

خاطره‌ای هم از این قصیده دارم، این که به خواستگاری دختر مرحوم آیت‌الله

۱. یوسف، ۵۳: «چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند.»

حاج آقا شیخ مرتضی مظاهری رحمته الله رفتیم و ایشان از علمای بزرگ بود، اما در اصفهان بی نام بود و اصفهانی‌ها قدر او را ندانستند؛ ایشان خیلی وارسته و متقی بودند. مرحوم حاج شیخ مرتضی به مادر من گفته بودند پسران بیاید تا من ایشان را ببینم. من هم خیلی جمع و جور با عبای شیک نزدشان رفتم تا ایشان مرا ببیند. مرحوم حاج شیخ مرتضی با چند کلمه مرا پسندید؛ اول حرفی که به من زد، راجع به عبای من بود. گفت طلبه نباید تجمل‌گرا باشد. بعد گفت این عبایی که به دوش من است، شانزده سال است که به دوش دارم و خیلی نو و تمیز است. بعد کم کم حرف را آورد به قضیه روح و بدن و گفت شیخ‌الرئیس یک قصیده عینیه دارد و من این قصیده عینیه را به شما می‌دهم و شما ترجمه کن و ترجمه را به من بده تا استفاده کنم.

من قصیده عینیه را در چند روز ترجمه کردم و ایشان خیلی پسندید و به عنوان جایزه دختر خوبشان را به من داد. لذا این قصیده عینیه برای من یک خاطره شیرینی است و انصافاً مرحوم شیخ‌الرئیس رحمته الله در شفا راجع به اینکه آیا ارواح قبل از ابدان هست یا نه، خیلی بحث کرده و گفتم از جمله اشعاری به نام اشعار عینیه دارند.

۲. خلقت روح بعد از جسم

قول دیگر درباره خلقت روح، قول صدرالمتألهین در اسفار است. او می‌گوید این روح قبل از بدن نبوده، بلکه بعد از بدن بوده است. وقتی بچه به دنیا می‌آید، جسمانیة الحدوث است و فقط جسم و بعد مادی دارد، اما زمینه دارد

که به جاهای بالا برسد. یک قاعده کلی به نام «حرکت جوهری» دارد و این حرکت جوهری انسان را می‌رساند به جایی که به جز خدا نداند. صدرالمتألهین می‌گوید اینطور نیست که روح قبلاً بوده و متعلق به بدن شده و بدن را بُراق کرده و حرکت کرده است. وقتی انسان به دنیا بیاید، یک بچه است و به قول ایشان حیوان بالفعل، انسان بالقوه است. این حیوان است که اگر بیفتد در راه و اگر زیر نظر انبیاء و اولیاء و بزرگان رود، کم‌کم با آن حرکت جوهری استکمال پیدا می‌کند و بالأخره می‌رسد به جایی که این حیوان، اول انسان می‌شود و بعد می‌شود از اولیای خدا و بعد صدرالمتألهین سیر هفت‌گانه را در اسفار می‌آورد. از یقظه به توبه و از توبه به تقوا و از تقوا به تخلیه و تحلیه و تجلیه و فنا. و به قول استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام، تازه اول کار است. یعنی اگر کسی به مقام فنا برسد، تازه اول کار است. اسم این را سیر من الحق الی الحق می‌گذارند. تا خدا خدایی می‌کند، این انسان در حرکت است و حرکت استکمالی دارد. لذا خیلی از بزرگان می‌گویند این انسان وقتی مُرد از حرکت می‌افتد. اگر بهشتی باشد به بهشت می‌رود و در آنجا خوش است و اگر جهنمی است، به جهنم می‌رود و در آنجا در الم و آتش جهنم و بدبختی است. اما مرحوم صدرالمتألهین می‌گوید: این انسان هیچگاه از حرکت نمی‌افتد، مگر اینکه خودش را از حرکت بیندازد. یعنی جهنمی شود و زندان شود و خودش را در جهنم زندان کند، آنگاه مثل پرنده در قفس است و باید در قفس بماند تا بمیرد و مُردن

هم جایی نیست و به قول قرآن این جهنمی ﴿هُم فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱ است. اما اگر در راه بیفتد، یعنی در صراط مستقیم بیفتد، اینکه روزانه لا اقل ده مرتبه و اگر کسی نماز شب و نافله بخواند، لا اقل پنجاه و یک مرتبه می گوید: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾^۲، یعنی خدایا! مرا هدایت کن به راه راست. ما شیعه هستیم و در راه راستیم، لذا مفسرین مانده اند که این را چطور معنا کنند و مشهور در میان مفسرین می گویند: یعنی خدایا ما در راهیم و ما را پایدار کن و حال انحراف برای ما نده. ولی مرحوم صدرالمآلهین می گوید نه، این انسان لحظه به لحظه در حرکت استکمالی است. مرحوم ملاصدرا اسم این را حرکت جوهری یا «حرکت استکمالی» گذاشته است؛ یعنی لحظه به لحظه رو به کمال است و آن به آن راه را می پیماید به سمت قرب الهی و حرکت او تمام نمی شود، برای اینکه پروردگار عالم نامتناهی است و این هرچه جلو رود به سمت مقام قرب الهی جلو رفته و استکمال پیدا کرده، اما باز ناقص است و بالاخره هیچگاه تام نمی شود. این تام شدن مختص به چهارده معصوم علیهم السلام است و اما انسانی غیر از آن ها تام نمی شود و هرچه جلو رود، جا دارد. بعضی اوقات به یک لحظه راه صد ساله را می پیماید. بعضی اوقات با دو رکعت نماز می تواند به مقام قرب الهی و آن هم مقامی که هیچ چیز نمی تواند درک کند و هیچ کس نمی تواند درک کند، جز اینکه به آن

۱. البقرة، ۳۹: «و در آن ماندگار خواهند بود.»

۲. الفاتحه، ۶: «به راه راست ما را راهبر باش.»

برسد. همینطور که درباره بهشت هم قرآن می‌فرماید نمی‌دانی چه چیز خوئیست و باید به آن برسی تا بفهمی که بهشت یعنی چه.

مقام قرب خدا از بهشت خیلی بالاتر است، از همین جهت هم کسانی که به مقام قرب خدا رسیده‌اند، بهشت برای آن‌ها کوچک است و اصلاً اعتنا به بهشت ندارند.

مرحوم دیلمی رحمته الله در کتاب ارشادالقلوب یک روایت نقل می‌کند و روایت خیلی شیرین است که بهشت از دست بعضی از بهشتیان، پیش خدا شکایت می‌کند. عالم بهشت عالم حیوان است و روح و درک دارد:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

روح دارد و فهم و شعور دارد، لذا میوه بهشتی با انسان حرف می‌زند. لذت‌های بهشتی فقط مربوط به حورالعین نیست، بلکه آن سبب هم لذت بخش است و با انسان حرف می‌زند. بعضی از بهشتیان خیلی اعتنا به بهشت ندارند، لذا بهشت از دست آن‌ها شکایت می‌کند که خدایا! تو مرا برای این خلق کردی، اما این هیچ اعتنا به من ندارد. حورالعین این شکایت را می‌کنند و باغ‌ها این شکایت را دارند و آن میوه‌ها و آب‌ها در زیر درختان و آن هوای آزاد و فضای سبز شکایت می‌کنند و آنگاه پروردگار عالم جواب می‌دهد و می‌فرماید این منغم در عالم وحدت است و سر و کاری با بهشت و عالم کثرت ندارد. اصلاً نمی‌تواند بهشت ببیند برای اینکه آنچه می‌بیند خدا

۱. العنکبوت، ۶۴: «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند.»

می‌بیند و خطاب می‌شود من هر روز هفتاد مرتبه به این‌ها نظر دارم و در هر نظری سعه و جودی به آن‌ها می‌دهم و در هر نظری ملک آن‌ها را زیاد می‌کنم، یعنی سعه و جودی آن‌ها را افزایش می‌دهم.^۱

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چقدر سعه و جودی دارند! امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام چقدر سعه و جودی دارند؟! یک سعه و جودی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام که خیلی کوچک است، اینست که در وقتی محشر شد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام یک تسلط و جودی بر عالم محشر پیدا می‌کنند. کسانی که به راستی ولایت دارند، مهر ولایت را به پیشانی آن‌ها می‌زنند و ملائکه آن‌ها را زیر لوای حمد می‌آورند. به این‌ها سعه و جودی می‌گویند. خدا به بهشت می‌گوید من هر لحظه به این بنده‌هایم سعه و جودی می‌دهم. آنگاه بهشت عدن و بهشت رضوان و کم کم برسد به بهشت خدا:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً،

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّاتِي﴾^۲

ای کسی که بهشت برایت کوچک است، به بهشت خودت بیا و پیش عبادالله خودت بیا و پیش اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام بیا و لذت تو اینکه پیش اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام باشی و لذت تو اینکه من با تو حرف بزوم و تو با من حرف بزنی.

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۰: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ لَوْلُؤٍ فَوْقَ لَوْلُؤٍ وَ دَرَّةٍ فَوْقَ دَرَّةٍ لَيْسَ فِيهَا قَصْمٌ وَلَا وَصْلٌ فِيهَا الْحَوَاصُّ أَنْظَرُ إِلَيْهِمْ كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً فَأُكَلِّمُهُمْ كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَيْهِمْ وَ أَزِيدُ فِي مَلِكِهِمْ سَبْعِينَ ضِعْفًا وَ إِذَا تَلَدَّدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ تَلَدَّدُوا أَوْ لَيْتَكَ بِذِكْرِي وَ كَلَامِي وَ حَدِيثِي»

۲. الفجر، ۲۷ تا ۳۰: «ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان

بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو.»

مرحوم صدرالمتألهین رحمۃ اللہ علیہ می گوید این اوول و این اسپرم، هر دو یک عروسی عجیبی در دل مادر می کنند و تک سلول می شوند، این تک سلول کم کم به قول قرآن شریف «عَلَقَه» و «مُضْغَه» می شود و بعد روح در او دمیده می شود؛ اما ایشان می فرمایند: این خودش روح است، اما بالقوه است. یک بچه است و یک حیوان است و شعور و امثال این ها ندارد الا بالقوه. اگر در راه بیفتد، روح پیدا می کند و می رسد به جایی که به جز خدا نداند و اما اگر در راه نیفتد، هیچگاه روح پیدا نمی کند و همانست که وقتی به جهنم می رود، جهنمیان با هم حرف می زنند و می گویند عجب بی عقل هایی بودیم که به جهنم آمدیم:

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

جای ما در جهنم نیست و ما بی عقل بودیم، یعنی نتوانستیم روح را به جایی برسانیم. نتوانستیم جسم خود را برای روح بُراق و مرکب کنیم تا حرکت کند و به بهشت برسیم و اما به جای اینکه به بهشت برسیم، به جهنم رسیدیم، زیرا عقل نداشتیم.

صدرالمتألهین می گوید: این عقل را خود ما پیدا می کنیم. این انسان یک حیوان بالفعل است و اما یک انسان بالقوه است و خودش را انسان بالقوه می کند. این انسان جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاست و روح را خود پیدا می کند و با حرکت جوهری این روح را پیدا می کند.

۱. الملک، ۱۰: «و گویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان

تکامل روح در دنیا

علی کلّ حال از مباحث گذشته، یک نتیجه می‌گیریم که چه قول اوّل و چه قول دوّم صحیح باشد، نتیجه یکسان است.

در قول دوّم گفتم که اصلاً روحی نیست و کم‌کم پیدا می‌شود و در قول اوّل هم روح هست، اما ما قول سوّمی می‌گوییم که این روح، در حقیقت نارس است و مثل یک میوه نارس است. پروردگار عالم در ازل او را خلق کرده، اما یک میوه نارس است و اگر بخواهد رسیده شود و اگر بخواهد شجره طیبّه قرآنی شود، باید در این بدن‌ها بیاید و در این دنیا بیاید و آن روح، ولو قبل از بدن بوده است، اما استکمالش به واسطه این دنیا و تعلق به این بدن‌هاست و این ناری، رسا می‌شود و کم‌کم شجره طیبّه قرآن می‌شود. لذا از این ان قُلْتُ قُلْتُ فلسفی که گفتم، این نتیجه را می‌گیریم که چه بگوییم روح قبل از بدن خلق شده و چه بگوییم بعد از بدن خلق شده، در هر دو صورت استکمالش مربوط به این دنیا است و در هر دو صورت باید متعلق به این بدن شود و با توجه ما، حرکت صعودی کرده و در حرکت، استکمال پیدا کند.

در نتیجه چه قول اوّل صحیح باشد و چه قول دوّم، روح باید استکمال پیدا کند و بعد از استکمالش باید برسد به آنجا که به جز خدا نداند.

درس گفتار هشتم:

آیا اهل بیت علیهم السلام استکمال روحی دارند؟



بحث رسید به اینجا که آیا روح ما قبل از بدن ما بوده است یا نه؟ عده‌ای از بزرگان، اعم از فلاسفه و مفسرین و اخباریین، فرموده بودند که روح ما قبل از بدن ما بوده است. همه ارواح از زمان حضرت آدم تا روز قیامت در جایی به نام عالم ذر و عالم میثاق جمعند و پروردگار عالم این‌ها را زودتر خلق کرده است. این‌ها هم از قرآن و روایات و هم با دقت‌های فلسفی، دلیل داشته‌اند.

عده‌ای از بزرگان، از فلاسفه نظیر صدر المتألهین و از مفسرین نظیر استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی و از اخباریین مانند مرحوم فیض و... نیز بوده‌اند که می‌گفتند روح، بعد از جسم پیدا می‌شود. انسان جسمانیة الحدوث است و اما کم‌روح در او پیدا می‌شود.

مرحوم صدر المتألهین برای همین يك قاعده به نام «قاعده جوهری» درست کرده‌اند و تقریباً يك جلد أسفار مربوط به همین سفر نفس است. می‌گویند همه ما مرکب از روح و جسم هستیم و وقتی به دنیا آمدیم، فقط جسم بودیم و با آن حرکت استکمالی در درون ما، برای ما روح ایجاد شد. این‌ها نیز ادله فراوانی ذکر کرده‌اند که بیان ادله طرفین، به درد مباحث ما نمی‌خورد.



خلقت روح قبل از جسم و تکامل آن در دنیا

علاوه بر دو قول مشهور که یاد کردم، من یک قولی دارم به نام قول سوّم و اینست که در ازل، ارواح ما خلق شده است به نام عالم ذر. به این اندازه هم شعور داشته است که خدا از آن‌ها تعهد گرفته است:

﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾^۱

خدا به آن‌ها گفته آیا من پروردگار شما نیستم؟ و همه گفته‌اند: بله. حتی کفّاری که در عالم ذر هستند، گفته‌اند بله، پروردگار تویی و خدا تویی و اللّٰهی و مستجمع جمیع صفات کمالات هستی. و اما باید توجه به این مطلب داشت که این روح، نارس است و در عالم ذر استکمالی نداشت. اگر بخواهد

۱. الأعراف، ۱۷۲: «آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری!»

استکمال کند، باید در این جسم و این دنیا بیاید و به واسطه آن جسم، که روح آن را بُراق می کند و حرکت می کند و می رسد به جایی که به جز خدا نداند، استکمال در این دنیا پیدا می شود. این استکمال مسلماً در عالم ذر نبوده است و همه می گویند و قطعاً چنین است. اگر روح در این دنیا نیاید، این استکمالی که برسد به آنجا که به جز خدا نبیند، ندارد؛ چون آن استکمال مربوط به این دنیاست و مربوط به عالم ذر نیست. لذا این قول سوّم که ندیده ام کسی بگوید، جمع بین دو قول است و معنایش اینست که عالم ذر داریم و این ارواح ما، قبل از ابدان ما خلق شده و معلوم نیست چند سال است و در بعضی از روایات آمده دو هزار سال و این از باب مثال است و بالأخره قبل از بدن ما خلق شده به نام عالم ذر، به نام عالم میثاق. و در این دنیا کم کم به این بدن ما متعلق شده است. حال اگر بیفتد در راه استکمال، یعنی آنچه صدرالمتألهین می گفتند، اگر بیفتد در حرکت جوهری، آنگاه استکمال پیدا می کند و این استکمالش ابدی است و اینطور نیست که یک دفعه این استکمال متوقف شود، بلکه در بهشت هم این استکمال هست و بالأخره این استکمال و این حرکت جوهری ملاصداست که ما را می رساند به آنجا که به جز خدا نداند.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند	بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد	همه عمر زنده مانی به روان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت	به در آی تا ببینی طیران آدمیت

من خیال می‌کنم این قول سوّم، جمع بین اقوال است و جمع بین دو قولیست که بزرگان گفته‌اند و در بردارنده امتیازهای هر دو قول است و آنچه ملاصدرا در أسفار می‌خواسته، تحقّق پیدا می‌کند.

این بحث، از بحث‌های فوق العاده مهم در اسلام عزیز است. در میان فلاسفه اسلامی و در میان عرفا و در میان مفسّرین بحثی بسیار ارزنده است.

معصومین علیهم‌السلام و استکمال روحی

مطلب دیگری که خیلی مهم است، راجع به ارواح اهل بیت علیهم‌السلام است. قرآن و روایات اتفاق نظر دارند و همه بزرگان مثل بوعلی سینا با آن مقامش، مثل صدرالمتألّهین با آن عرفانش و... اذعان دارند که ما عالم ذر را قائل شویم یا نشویم، ما روح این انسان را جسمانیّة الحدوث یا روحانیّة البقاء بدانیم یا ندانیم یا به قول من ارواح نارس آمده باشند برای استکمال یا خیر که اگر در راه استکمال بیفتند به مقام‌های بالایی می‌رسند و خدا هم این انسان‌ها را برای همین خلق کرده است که از صفر شروع کنند و به بیست برسند و... همه این‌ها راجع به انسان‌های معمولی است؛ اما راجع به اهل بیت علیهم‌السلام این‌گونه نیست. حضرت امام علیه‌السلام یک جمله دارند که ندیده‌ام کسی بگوید. بارک الله به این دهان‌ها و بارک الله به این فهم و شعورها و بارک الله به این عشق به ائمه طاهرین و معرفت به اهل بیت علیهم‌السلام.

حضرت امام علیه‌السلام می‌فرمایند: خدا در ازل تجلّی کرد با همه اسماء و صفاتش و حتّی اسماء و صفات مستأثره‌اش و اهل بیت علیهم‌السلام پیدا شدند و بعد هم تجلّی

دوم کرد در ازل با همه اسماء و صفاتش و حتی اسماء و صفات مستأثره اش و آنگاه قرآن پیدا شد. قرآن، عترت و عترت، قرآن؛ و اینها در ازل بوده‌اند. بعد خدا بر سر ما منت گذاشت و این اهل بیت علیهم السلام به این دنیا آمدند. مفسر قرآن و معلّم قرآن، برای اینکه ما را به خدا برسانند و برای اینکه ما را با این حرف‌های مقدّس آشنا کنند.

در زیارت جامعه در چندین جا و از جمله در وسط زیارت جامعه این فرمایش حضرت امام علیه السلام هست. امام هادی علیه السلام می‌فرمایند:

«خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»^۱

می‌فرماید پروردگار عالم در ازل انوار مقدّس شما را خلق کرد و در عرش خدا شما انوار مقدّس در پیش خدا بودید و ذکر خدا و ورد خدا و تماس با خدا داشتید تا اینکه خدا بر سر ما منت گذاشت و شما را در این دنیا آورد برای اینکه ما را آدم کنید. برای اینکه ما به مقام‌های بالا برسیم:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۲

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲. النحل، ۴۴: «و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده

است توضیح دهی.»

اهل بیت علیهم السلام معلّم قرآن هستند.

قرآن کریم می گوید من آنم که «تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۱ هستم. قرآن شریف می گوید من آنم که «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۲ می باشم.

قرآن می گوید من آنم که «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»^۳ و...

نمی توانید از ازل تا ابد چیزی پیدا کنید که در قرآن نباشد. نمی توانید چیزی از قرآن بخواهید که در آن نباشد؛ اما معلوم است که این کتاب، معلّم می خواهد و معلّمش را هم خداوند سبحان تعیین می کند:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾

یا رسول الله! مبین قرآن تو هستی. یا علی! مبین قرآن تو هستی. اهل بیت! مبین قرآن شما هستید. شمائید که می توانید علم ماکان و مایکون و ما هو کائن را از قرآن بیرون بکشید. ما می دانیم که چیزی نیست از علم که در قرآن نباشد. گفتم تجلّی ذاتی خداست. این تجلّی ذاتی خدا را کسی می تواند تفسیر کند که خود تجلّی ذاتی خدا باشد، یعنی اهل بیت علیهم السلام؛ لذا ما مدعی هستیم که همه کس نمی تواند قرآن را تفسیر کند و هر کسی بخواهد از ذهن خودش قرآن را معنا کند، جایگاه او آتش جهنّم است:

۱. النحل، ۸۹: «روشنگر هر چیزی است.»

۲. الأنعام، ۵۹: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.»

۳. الأنعام، ۳۸: «ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم.»

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱

بنا این طور بود که قرآن و عترت توأم یکدیگر باشند و قرآن نازل شود و عترت در پیش قرآن باشد و مفسر قرآن باشد. لذا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این روایت عترت و روایت ثقلین را بیش از هزار مرتبه در هر فرصتی فرموده‌اند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر فرصتی جلو می‌آمد، می‌فرمودند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا،
كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضِ»^۲

دو چیز است، یکی قرآن و یکی اهل بیت علیهم السلام و این دو از هم جداشدنی نیستند و الا اگر جدا شود، ضلالت و گمراهی است. قرآن منهای عترت نمی‌شود و عترت منهای قرآن نمی‌شود.

عترت و قرآن آنست که انسان‌ها را در اخلاق کامل می‌کند و در عرفان، انسان‌ها را کامل می‌کند و اگر بنا باشد راجع به علوم طبیعی صحبت شود، انسان‌ها را کامل می‌کند و بالاخره می‌تواند هر علمی را به انسان‌ها یاد دهد، البته اگر زمینه باشد و اگر مردم بخواهند؛ ولی مردم نخواستند.

۱. عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۶۳؛ همچنین ر.ک: الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ امالی الصدوق، ص ۵۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶ تا ۱۱۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴؛ کتاب السنه، ص ۶۳۰؛ المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۵۴؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۸۶ و...

من عقیده دارم از بی عقلی نخواستند. قبلاً در این باره صحبت کردم و وقتی عقل را معنا می‌کردم، می‌گفتم چطور می‌شود علی عَلَيْهِ السَّلَام را رها کنند و سقیفه بنی ساعده را جلو بیاورند و برسانند به آنجا که حتی به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام سلام نکنند. این بی عقلی و بی شعوری است و تقصیر مردم است. فقط تقصیر سقیفه بنی ساعده نگذارید. بله آن‌ها تقصیر دارند؛ اما تقصیر مردم هم هست. مردم اگر گفته پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را سرمشق کرده بودند، سقیفه بنی ساعده جلو نمی‌آمد. ولی سقیفه بنی ساعده از سکوت مردم استفاده کرد، به اندازه‌ای که حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را کشت و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را خانه نشین کرد، بی عقلی مردم و سستی مردم. و بالاخره این حدیث ثقلین باید سرمشق مردم باشد، ولی سرمشق مردم نشد و وقتی نشد، آنگاه گمراهی است، زیرا: «مَا إِنْ تَمَسَّكُمْ بِرِمَا لَنْ تَضِلُّوا».

لذا قرآن و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام همیشه باهم‌اند و این اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام استکمال ندارند. اینکه دیدم بعضی از بزرگان در کتاب‌هایشان نوشته‌اند آقا امام زمان چون هزار سال عمر می‌کند، هزار سال عبادت می‌کند، پس از این جهت بهتر از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بهتر از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است، با این حرف‌ها جور در نمی‌آید. بلکه چهارده معصوم تام و کامل هستند و ذره‌ای نقص در آن‌ها نیست تا حرکت جوهری ملاصدرا بتواند آن‌ها را کامل کند. تا نماز شب‌ها و جنگ‌ها و خانه‌نشینی‌ها بتواند آن‌ها را تام کند، بلکه آن‌ها از اول تام هستند. مانند قرآن که از اول تام است.

قرآن ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾، یک مجموعه علم است و از ازل بوده است و تا ابد نیز همین است. مفسر قرآن هم معنایش این نیست که چیزی بر قرآن اضافه می شود و چیزی از قرآن روشن می شود، بلکه آنچه در قرآن هست برای ما گفته می شود؛ اما مردم نخواستند بدانند و لذا آن ها هم مجبور شدند ساکت بمانند. قرآن تام و کامل است و ذره ای کم و زیاد ندارد و حرکت جوهری ذره ای روی آن اثر ندارد. اهل بیت علیهم السلام نیز چنین هستند. همه اهل بیت علیهم السلام تام و کامل هستند.

زیارت جامعه زیارت خویست. آقا امام زمان فرموده زیارت خویست. علامه محمد تقی مجلسی رحمته الله می گوید در سرّمن رای خدمت آقا رسیدم و آقا فرمودند جلو بیا. ابّهت آقا مرا گرفته بود و نمی توانستم برود و بالاخره آقا فرمودند بیا. می گوید خدمت آقا رفتم و آقا دست مبارک را روی شانه من گذاشتند و فرمودند: «نعمت الزیارة». علامه مجلسی رحمته الله تا اینکه چشمش به آقا افتاده بود، زیارت جامعه را مدّاح وار خوانده بود و به جای سلام زیارت جامعه را خوانده بود. آقا هم فرموده بودند: «نعمت الزیارة»، این چه زیارت خویست. علامه مجلسی رحمته الله می گوید اشاره کردم به قبر امام هادی علیه السلام و گفتم از جدتان است؟ ایشان تقریر فرمودند: آری.^۱ لذا در پیش اهل دل و پیش بزرگان و از جمله علامه مجلسی رحمته الله می فرمایند: بهترین زیارات از نظر سند و دلالت، این زیارت جامعه است.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۴۴.

این زیارت جامعه همه چیز دارد؛ تمام اسرار شیعه در این زیارت جامعه خوابیده است و نمی‌توانید سرّی از اسرار شیعه پیدا کنید که در این زیارت جامعه نباشد. این زیارت باید یک صبحگاهی برای همه ما باشد، ولی متأسفانه برای هیچکس نیست. قبل از اینکه از خانه بیرون آید یک صبحگاهی برای شما باشد. می‌دانید که قوای مسلّحه در هر مملکتی برنامه صبحگاهی دارند. الان در همین نظام مقدّس ما ارتش صبحگاهی دارد و سپاه صبحگاهی دارد و قوای مسلّح صبحگاهی دارند. و ما ادّعا می‌کنیم قوای مسلّح امام زمانیم و منتظر امام زمان هستیم تا به دست ما و به رهبری ایشان پرچم اسلام روی کره زمین افراشته شود. پس لااقل این زیارت جامعه را هر روز همه به عنوان صبحگاهی بخوانید و در این زیارت جامعه، این جمله‌ای که گفتم، جمله شیرینی است:

«خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرَشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنَّ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُدْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»

آقا! در ازل بودی و پیش خدا بودی و در عرش خدا بودی و خدا بر سر ما منت گذاشت و شما را در این ابدان مقدّسه آورد برای اینکه ما به کمال برسیم و برای اینکه ما عالم و عارف شویم و به مقام عبودیت برسیم. قرآن شریف می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾^۱

این آیه شریفه، آیه خوئیست و سنی نمی تواند درست معنا کند و شیعه معنا می کند. سنی آیه را معنا می کند و می گوید مساجد مقدس هستند و باید تقدس آنها را حفظ کنیم^۲ و اما شیعه می گوید: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ﴾، مسجد نیست، بلکه علی علیه السلام است، امام حسن و امام حسین علیهم السلام هستند و این قطب عالم امکان است.

قتاده یکی از علمای بزرگ اهل سنت است. روزی به مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم رفت و منتظر دیدار امام باقر علیه السلام شد. هنگامی که امام باقر علیه السلام وارد شدند، عده ای دور حضرت بودند و سؤالاتی از ایشان می پرسیدند. وقتی خلوت شد، قتاده با امام باقر علیه السلام گفتگوهایی کرد و از جمله با ترس و لرز گفت: یابن رسول الله! پنیر خوردن چگونه است؟ حضرت تبسمی کردند و فرمودند: خوردن پنیر حلال است. بعد امام باقر علیه السلام فرمودند: سؤالت همین بود؟! گفت نه، من سؤالات مشکل تهیه کرده بودم که از شما پرسم، ولی تمام آنها یادم رفت و ابهت شما مرا گرفته و نمی توانم حرف بزنم. مرادم اینجاست که آقا امام باقر علیه السلام فرمودند: می دانی کجا نشسته ای؟!

۱. النور، ۳۶: «در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود.»

۲. ر.ک: تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم)، ج ۸، ص ۲۶۰۴ و ۲۶۰۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۶۵ و

﴿فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ﴾

آنگاه قتاده گفت: یابن رسول الله چنین است؛ آقا می دانم که این بیوت در قرآن، مساجد و خانه های سنگی و گلی نیست.^۲ منظور از این بیوت، ابدان مقدّس و مطهّر معصومین علیهم السلام است. بدن های مقدّسی که خداوند سبحان اراده کرده است و می خواهد روزبه روز رو به ارتفاع باشد و شخصیت اجتماعی، شخصیت سیاسی، شخصیت علمی و... پیدا کنند.

خلاصه اینکه ارواح مطهّر اهل بیت علیهم السلام ذره های استکمال ندارند و کامل تمام و تام تمام هستند و در عالم ذر با خدا راز و نیاز داشته اند و در این دنیا هم با نماز شبشان با خدا راز و نیاز دارند و در بهشت هم با خدا راز و نیاز دارند و تا خدا خدایی کند، مکالمه و معاشقه با خدا دارند و اما استکمال ندارند و حرکت جوهری ملاصدرا برای ماست و برای غیر اهل بیت علیهم السلام است.

۱. النور، ۳۶ و ۳۷: «در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن ها رفعت یابد و نامش در آن ها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند، مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا، به خود مشغول نمی دارد.»

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲۵۶: «... قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَيُحِكُّكَ أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ؟ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيَّ ﴿بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيْتَاءِ الزَّكَاةِ﴾ فَأَنْتَ تَمَّ وَ نَحْنُ أَوْلِيكَ؛ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ: صَدَقْتَ وَ اللهُ جَعَلَنِي اللهُ فِدَاكَ وَ اللهُ مَا هِيَ بُيُوتٌ حِجَارَةٌ وَ لَا طِينٌ...»

درس گفتار نهم:

پیامبران و اوصیای ایشان، یاری‌دهنده بُعد روحی



بحث رسید به اینجا که همه ما مرکب از يك بُعد ملکوتی به نام روح و يك بُعد ناسوتی و مادی به نام جسم هستیم. حقیقت روح و حقیقت جسم را کسی نشناخته است و نحوه ترکیبش را خدا می‌داند. جمع بین ضدین است. کلیه تمایلات روح، الم و رنج برای جسم است و کلیه لذات جسم، الم و رنج برای روح است. به قول بزرگان صدرصد با هم ضد هستند. اما پروردگار عالم جمع بین ضدین کرده است و يك چیزی در خارج به نام انسان آفریده است که هم بُعد ملکوتی دارد و هم بُعد ناسوتی دارد.

برای بُعد ملکوتی انسان، بنا شد سه پیغمبر در درون او باشد. فطرت و عقل و قلب (اعم از صدر و عاطفه و نفس لوامه و...) و روح ما با این سه پیامبر کار می‌کند. حال هر کدام از این‌ها یا چند مرتبه از يك چیز است یا آن‌ها به صورت مستقل ابزار برای روح ماست و بالاخره پیامبر درون ماست و از الطاف بزرگ خدا برای سعادت ما و برای رسیدن به مقام‌های بالا، این سه پیغمبر هستند که به کمک روح ما آمده‌اند.



جنود عقل

پروردگار عالم برای سعادت و تکامل انسان، تنها به سه پیغمبر درونی اکتفا نکرده است؛ بلکه در درون ما، یک لشکر مجهز برای ترقی روح و برای استکمال و برای اینکه به جایی برسیم، به نام «جنود عقل»، موجود است. کلیه فضائلی که بیش از چهل فضیلت است، در عمق جان ما هست و این فضائل، از لشکریان این روح ماست. روح ما به واسطه این لشکر مجهز می‌تواند به جاهای بالایی برسد. علمای علم اخلاق به این‌ها «فضائل» می‌گویند و در کتاب‌های اخلاقی بیش از چهل فضیلت در درون انسان شمرده‌اند. تقریباً علمای علم اخلاق، چندین جلد کتابی که نوشته‌اند راجع به جنود عقل و جنود روح است، مربوط به این لشکر مجهزی است که خدا در عمق جان ما آفریده است تا به روح مقدس ما و روح ملکوتی ما کمک کند، که آن روح

ملکوتی ما از ناری، رسا شود و از عالم طبیعت رها شود و بتواند مراتب هفتگانه را پیماید و به مقام فنا و لقا برسد و تا خدا خدایی می‌کند، این روح ما در رفاه و آسایش و این روح ما در استکمال باشد و بالاترین لذت‌ش همین استکمال و صحبت کردن خدا با او و صحبت کردن این با خداست. معاشقه و مکالمه این با خدا و خدا با اینست.

راجع به این جنود عقلی، باید بعد مقداری صحبت کنم؛ اما اینجا یک اشاره کنم و ببینید که الطاف خفیه خدا و الطاف جلیه خدا راجع به ما چه مقدار است!

خداوند فراهم‌کننده زمینه تکامل روحی انسان

پروردگار عالم به انبیای درونی اکتفا نکرده، بلکه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که هر کدام اوصیای داشتند و لأقل مثل اسلام عزیز که پیغمبرش دوازده خلیفه به نام دوازده امام داشت، اما همه پیامبرها این اوصیا را داشتند. لذا پروردگار عالم صد و بیست و چهار هزار نیرو برای این روح مقدس ما و جنبه ملکوتی ما فرستاده است.

کار پیامبرها کمک کردن به روح است. تا اینکه این روح بتواند از فطرت و عقل و قلب استفاده کند و کم کم برسد به جایی که به جز خدا نداند. برسد به جایی که به جز خدا نبیند. بلکه به قول استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام، قبل از اینکه ما روی این کره زمین بیائیم، پیامبر آمده است. یعنی حضرت آدم علیه السلام روی کره زمین آمد و احدی نبود و اما حضرت آدم علیه السلام پیامبر بود.

بعد هم پروردگار عالم چه سفارش‌هایی به همهٔ پیامبرها و حتی پیامبر ما با آن همه رحمت و عنایتش کرده است و بارها و بارها، خدای رحمان، سفارش ما را به این پیغمبر کرده است. اینکه با این‌ها بساز و از بدی‌های این‌ها رنج مبر و صابر باش و تا می‌توانی تبلیغ کن.

راجع به این هم، حضرت امام علیه السلام یک جمله دارد که خیلی شیرین است. می‌فرمود حضرت موسی علیه السلام به رسالت مبعوث شد. بعد از اینکه در خانهٔ فرعون زیر دست خدا بزرگ شد و بعد هم زیر دست پیغمبر خدا حضرت شعیب علیه السلام، دوازده سال پرورش یافت و بعد مبعوث به رسالت شد، اول به او خطاب شد که ای موسی! این قلدر را از این قلدری نجات بده و به دنبال فرعون برو. به قول حضرت امام علیه السلام، خدا سفارش فرعون را به حضرت موسی کرد:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾^۱

خدا دوست دارد این فرعون آدم شود، لذا با مهربانی با او رفتار کن. پرخاشگری نباشد و با تَلَطُّف باشد و در مقابل بدی‌هایش صبر و استقامت کن، شاید بتوانی او را آدم کنی. لذا ما برای بقا خلق شده‌ایم، چنان‌که در روایات هم آمده است:

﴿إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ﴾^۲

۱. طه، ۴۴: «و با او سخنی نرم گوید، شاید که پند پذیرد یا بترسد».

۲. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۳۳: «همانا شما برای باقی ماندن خلق شده‌اید نه برای فنا و

تو را خلق نکردم که چند روزی زحمت و مشقت در این دنیا داشته باشی و بعد هم بمیری و تمام شود، بلکه تو را خلق کردم برای اینکه تا خدا خدایی می‌کند، در رفاه و آسایش‌های روحی باشی که از جملهٔ این آرامش‌ها، مکالمه و معاشقه با خداست. به قول حضرت امام علیه السلام، این مناجات شعبانیه، خیلی مناجات خوبیست و به راستی دل می‌دهد؛ به اندازه‌ای باحال است که همهٔ ائمهٔ طاهرين علیهم السلام این مناجات شعبانیه را می‌خوانده‌اند. در وسط دعا می‌گوید خدایا من دلم می‌خواهد مثل بنده‌های تو باشم و با تو معاشقه و مکالمه داشته باشم و همینطور که من با تو حرف می‌زنم، تو هم با من حرف بزنی و همینطور که من عشق به تو دارم، تو هم به من عشق داشته باشی و همینطور که من با تو مناجات می‌کنم، تو نیز با من مناجات کنی.

این انسان اگر جهنمی شود، یکی از حسرت‌ها و ندامت‌هایش که بدتر از آتش جهنم است، اینست که اصلاً در جهنم آمده است. سابقاً آیه‌اش را گفته‌ام که خیلی بی‌عقلی می‌خواهد که کسی جهنم برود. در وقتی که جهنم می‌روند، جهنمیان با یکدیگر می‌گویند ما اگر عقل داشتیم به جهنم نمی‌آمدیم:

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۱

خدا همه چیز برای ما فراهم کرده است تا به سعادت برسیم. خدا همه چیز برای ما فراهم کرده است که از «عدم» به «وجود» و از «وجود» برسیم به آنجا

۱. الملک، ۳۰: «و گویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم در [میان] دوزخیان

که «شبیہ» خدا شویم:

«عَبْدِي اطْعِنِي حَتَّى اجْعَلَكَ مِثْلِي اَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ
تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ»^۱

بنده ام! متابعت کن و آنچه می گویم بشنو و تشخیص هدف بده که برای چه خلق شدی و بعد از تشخیص هدف، شناخت وظیفه و عمل کردن به وظیفه داشته باش و آنگاه به مقام عبودیت می رسی و وقتی به مقام عبودیت رسیدی، آنگاه می توانی هر کاری که من می کنم، تو هم بکنی.

من می توانم بگویم باش و آنچه می خواهم وجود پیدا می کند و می توانم بگویم نباش و آنگاه آنچه نمی خواهم، نابود می شود. دلم می خواهم تو نیز مثل من باشی. لذا در جهنم، یکی از حسرت های جهنمیان همین است که به خاطر شهوت و هوی و هوس و برای اینکه حرف نشنیدند - که این حرف نشنوی خیلی زشت است؛ مثلاً خانم حرف شوهر را نشنود یا پسر و دختر حرف پدر و مادر را نشنوند و مثل الان مردم حرف روحانیت را نشنوند؛ این

۱. ر.ک: عده الداعی، ص ۳۱۰؛ مشارق انوار الیقین، ص ۱۰۴؛ ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵؛ این روایت در مشارق انوار الیقین، ص ۱۰۴ چنین است: «عَبْدِي اطْعِنِي اجْعَلَكَ مِثْلِي: اَنَا حَيٌّ لَا اَمُوتُ، اجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ؛ اَنَا عَنِّي لَا اَفْتَقِرُّ، اجْعَلَكَ عَنِّيًّا لَا تَفْتَقِرُّ؛ اَنَا مَهْمَا اَشَاءُ يَكُونُ، اجْعَلَكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ» در عده الداعی، ص ۳۱۰ نیز آمده است: «يَا ابْنَ اَدَمَ اَنَا عَنِّي لَا اَفْتَقِرُّ اطْعِنِي فَيَمَّا اَمَرْتُكَ اجْعَلَكَ عَنِّيًّا لَا تَفْتَقِرُّ يَا ابْنَ اَدَمَ اَنَا حَيٌّ لَا اَمُوتُ اطْعِنِي فَيَمَّا اَمَرْتُكَ اجْعَلَكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ يَا ابْنَ اَدَمَ اَنَا اَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ اطْعِنِي فَيَمَّا اَمَرْتُكَ اجْعَلَكَ تَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ».

خیلی زشت و بد است و نتیجه‌اش جهنم است - آنگاه حسرت و ندامت است و قرآن هفت‌هشت مرتبه این آیه را نقل می‌کند که می‌گویند: ای کاش از انبیاء متابعت کرده بودم. ای کاش از علما و احکام و آنچه خدا گفته بود، متابعت کرده بودم تا حال گرفتار جهنم نشوم.

قرآن می‌فرماید وقتی جهنمی شدی، معنایش اینست که نتوانستی استکمال پیدا کنی. معنای جهنم رفتن همین است که نمی‌تواند به بهشت رود و نمی‌تواند استکمال پیدا کند و به قول قرآن، آنگاه هیزم جهنم می‌شود:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾^۱

خدا این شخص را هیزم جهنم نکرده، بلکه خودش کرده است و خدا این را بدبخت نکرده، بلکه خودش کرده است. خدا روح مقدس این را در این بدن آورده برای اینکه این روح مقدس از ابزار و لشکرش استفاده کند و این استکمال پیدا کند و بالا رود. مثل زارعی که یک هسته زیر خاک کند و این هسته کم‌کم درخت می‌شود و این درخت میوه‌دار می‌شود:

﴿تَوَاتِي أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۲

و همه از این میوه استفاده می‌کنند و خودش هم سبز و خرم و محترم در پیش زارع است. اما یک وقت هم این هسته زیر خاک می‌ماند و وقتی زیر خاک ماند، اصلاً سبز نمی‌شود تا ریشه‌اش پائین رود و سبزهٔ آن بالا رود. چه رسد به

۱. الأنبياء، ۹۸: «در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید.»

۲. ابراهیم، ۲۵: «میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.»

اینکه ساقه کند و شاخه کند و چه رسد که میوه دهد. ما اگر در زیر خاک ماندیم و اگر ترقی نکردیم، اگر حرف عقل را نشنیدیم، اگر حرف فطرت و وجدان اخلاقی و صدر را نشنیدیم و به عبارت دیگر اگر حرف روح مقدسی که از طرف خدا آمده، نشنیدیم، اگر حرف پیامبرها و اوصیا را نشنیدیم و به جهنم رفتیم، خود هیزم جهنم شده ایم:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اقْبُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱

ای مردم خودتان و زن و بچه‌تان را از آتش جهنم نجات دهید و هیزم آتش جهنم خود انسان است: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾؛ حال نمی‌شود این هیزم جهنم به بهشت رود و نمی‌شود استکمال پیدا کند و منازل را طی کند؛ بلکه باید در راه بیفتد و همه پیامبرها آمده‌اند تا ما را در راه بیندازند.

توقف برای انسان ممنوع

یک آقا روی منبر یک جمله داشت و جمله شیرینی بود. می‌گفت خدا رحمت کند آن کسی که یک قدم جلو بیاید. چقدر خوب است که انسان هر روز یک قدم جلو بیاید. یعنی پیش خدا بیاید. حرف شنو باشد، حرف کسی

۱. التحريم، ۶: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن، مردم و

سنگ‌هاست حفظ کنید...»

را که رئوف ترین افراد به اوست، بشنود. قرآن در آخر سوره توبه یک آیه راجع به پیغمبر دارد، می فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

یک پیغمبر آمده و از جنس خودتان است و ملک نیست که نتوانید به او دسترسی داشته باشید، بلکه از جنس خود شماست؛ اما برای او خیلی سخت است که شما جهنمی شوید. این پیغمبر همیشه دلش برای شما می تپد. شما او را اذیت می کنید و او می گوید خدایا! هدایتش کن.

در زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینگونه بود که به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سنگ می زدند و ایشان به بیابانها فرار می کرد و خون از ساق پای آقا می چکید و اما باز می فرمود خدایا! اینها نمی فهمند. خدایا! اینها را هدایت کن. الان نیز همینطور است. الان پیامبر زنده است و هر که این عقیده را نداشته باشد، مسلمان نیست. الان ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَام زنده هستند. شما در کربلا می گوید:

﴿يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَتَسْمَعُ كَلَامِي وَأَنَّكَ
حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُرْزَقُ﴾^۲

۱. التوبه، ۱۲۸: «قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به

[هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»

۲. عدةالداعی، ص ۶۴: «ای ابا عبدالله! شهادت می دهم که تو مقام و موقعیت مرا می بینی و کلام مرا

می شنوی و تو زنده ای و از روزی خاص الهی بهره مندی.»

در زیارات دیگر هم داریم:

«تَرُدُّسَلَامِي»^۱

می گویند آقا سلام بر تو! تو سلام مرا می شنوی و جواب سلام مرا می دهی. تو کلام مرا می شنوی و جواب کلامم را می دهی. آن‌ها الان زنده هستند و الان هم دلشان برای ما انسان‌ها می تپد. الان می گویند چرا تابع قرآن و ولایت نیستید و چرا تابع روایات نیستید؟! چرا پای منبرها نمی روید! چرا احکام و اخلاق و اعتقادات را یاد نمی گیرید؟! تو را به خدا، برو، برو، برو. این کلام امام رضا علیه السلام و امام حسین علیه السلام است. التماس می کند. هم دلش برای شما می تپد و هم التماس می کند و هم از دست شما حرص می خورد که چرا متوقف هستید؟ تو که برای توقف خلق نشده‌ای و توقف ممنوع است. این توقف ممنوع در عمق جان انسان نوشته است. هیچگاه نمی شود این انسان متوقف شود؛ بلکه یک وقت می شود درخت خودش را بخشکاند که ما جهنمی شویم و وقتی جهنمی شدیم، هیزم جهنم هستیم و معلوم است که هیزم جهنم استکمال ندارد و در جهنم است و متوقف است و الا این انسان برای حرکت خلق شده است.

مرحوم صدرالمتألهین حرکت جوهری برای انسان درست کرده است. قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام می گویند ای انسان! تا خدا خدایی می کند باید در حرکت باشی و این حرکت‌ها از بهشت هم خیلی بالاتر است. باید این

۱. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۹۵: «سلامم را پاسخ می گویند.»

منازل هفتگانه را بیمایی و پیمودن این منازل دست خودت است. آنچه دست من است به تو روح و جنود روح و ابزار روح دادم و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اوصیا یعنی یک میلیون اوصیا به تو دادم و حتی بیشتر، برای اینکه قرآن، روحانیت و این منبرها را اوصیای پیغمبر ما حساب می‌کند. ثوابش هم ثواب همان اوصیاست برای کسی که به منبر می‌رود. لذا اوصیا در زمان ما تا زمان ظهور امام زمان و بعد از ظهور امام زمان همین است و خدا برای ما فرستاده برای اینکه توقّف ممنوع است و باید حرکت کنی و حرکت تو، اوّل قدمش بهشت است. اما تو را برای بهشت خلق نکردم، بلکه تو را برای خودم خلق کردم:

﴿وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي﴾^۱

بهشت برای تو کوچک است، بلکه تو را خلق کرده‌ام که بررسی به اینجا که خطاب شود:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً،

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲

در روایات ما، امام حسین علیه السلام را مصداق آیه ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ تعیین کرده‌اند؛ لذا این که می‌گویند سورهٔ فجر برای امام حسین علیه السلام و مشهور به

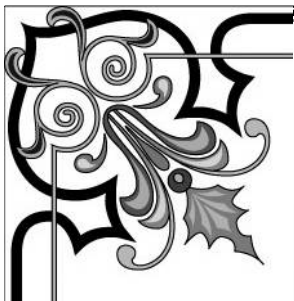
۱. طه، ۴۱: «و تو را برای خود پروردم».

۲. الفجر، ۲۷ تا ۳۰: «ای نفس مطمئنه، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان

بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو.»

«سورة الحسين» است، به خاطر همین آیه ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ است.^۱ این راجع به روح ما و ابزار روح ماست و این راجع به لشکریان روح ما و راجع به کمک کاران روح ماست، از انبیاء و اوصیا و روحانیت. پس اگر حرکت کردیم، و خدا این اختیار را به ما داده و جبری در کار نیست. این اختیار از ماست که یا جلو رویم و حرف شنو باشیم و آنگاه توقف ندارد، یا متوقف شویم که آنگاه سقوط است و هیزم جهنم می شود و باید این هیزم جهنم بسوزد و این هم بگوید ای کاش عقل داشتم و توقف نداشتم و ای کاش حرف همه انبیا و اوصیا و روحانیت را شنیده بودم. ای کاش پای منبرها خیلی جمعیت بود. ای کاش از این منبرها استفاده می کردم و ای کاش برای رسیدن از این منزل به آن منزل، در مسیر حرکت بودم.

۱. تأویل الآیات، ص ۷۶۹: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ وَنَوَافِلِكُمْ فَإِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارْزَعُوا فِيهَا رَحِمَكُمُ اللَّهُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو أُسَامَةَ وَكَانَ حَاضِرَ الْمَجْلِسِ كَيْفَ صَارَتْ هَذِهِ السُّورَةُ لِلْحُسَيْنِ خَاصَّةً؟ فَقَالَ: أَلَا تَسْمَعُ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخِلِي فِي عِبَادِي وَادْخِلِي جَنَّتِي﴾ إِنَّمَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ...»



۴

فصل چهارم:

بُعد جسمانی انسان

درس گفتار دهم: شناخت بُعد جسمی



تا اینجا مطرح شد که روح ما از عالم ملکوت است. استفاده کردیم که این روح ما در درون ما، ابزاری دارد: عقل، فطرت، قلب (صدر).

استفاده کردیم که روح ما يك لشکر مجهز در درون ما دارد و آن فضائل است. همه فضائل اخلاقی از آنجا سرچشمه می‌گیرد و فرمانده کل قوا، روح ماست. و بالأخره استفاده کردیم صد و بیست و چهار هزار پیامبر هم برای تأیید روح و کمک به روح آمده‌اند تا این روح بتواند کارش را انجام دهد و ما را به سرحد کمال برساند. اما توجه به این مطلب هم دادم که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، هر کدام، اوصیا داشتند و روحانیت و مبلغ داشتند و با يك حساب ساده، از زمان حضرت آدم تا الان، چندین میلیون می‌شود که همه این‌ها به کمک روح ما آمده‌اند تا آن جنبه ملکوتی ما حرکت کند و برسیم به جایی که به جز خدا نداند.

این روح، مرکبی هم به نام جسم دارد که ان شاء الله چند جلسه درباره آن صحبت می‌کنیم.



جسم مرکبی برای روح

بحث این جلسه به بعد، راجع به بُعد ناسوتی انسان است؛ یعنی راجع به جسم ماست. اولاً توجه به این مطلب داشته باشید که این نفس ما بسیط نیست. یک قُبّه‌ای به نام قُبّه جمادی در اوست و این یک منزل است. خاک بوده است و پروردگار عالم نه تنها حضرت آدم و حوا، بلکه همه ما را از خاک آفریده است برای اینکه دانه گندم را که در خاک بیندازند، به واسطه خاک و آب است که گندم‌ها آرد می‌شوند، بعد نان می‌شوند و بالاخره به قول قرآن می‌فرماید:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾^۱

۱. فاطر، ۱۱: «و خدا [است که] شما را از خاکی آفرید.»

یعنی شما را از خاک آفریدیم و این بُعد اول این جسم است که به آن جسم «جمادی» می‌گویند. به قول مثنوی: «از جمادی مُردم و نامی شدم». همه ما این بُعد جمادی را داریم.

بُعد دوّم جسم ما، بُعد «نمو» است، که ما از یک تک سلول، رسیده‌ایم به اینجا که من با شما حرف می‌زنم و شما هم حرف‌های مرا گوش می‌دهید. یک تک سلول بوده و نمو کرده است، که علم هنوز نمی‌داند نحوه نمو چگونه است و به آن جسم نامی می‌گویند. این بُعد نمو هم در ما هست و این جسم این دو بُعد را دارد. یکی هم بُعد «حیوانی» است. یعنی این جسم ما می‌تواند کار کند و می‌تواند خود را ارضا کند و بالاخره هر چیزی از حیوان برمی‌آید، از ما هم برمی‌آید و هرچه از ما برمی‌آید و روی آن قدرت داریم، همه حیوان‌ها هم قدرت دارند و حتی اراده ما. اینکه بعضی برای تمیز حیوان و انسان گفتند «متحرکٌ بالارادة»،^۱ اینطور نیست، بلکه الاغ هم متحرکٌ بالارادة است و کرم زیر زمین هم متحرکٌ بالارادة است و هرچه حیوان‌ها دارند ما هم داریم و هرچه ما داریم، حیوان‌ها هم دارند و به این «بُعد حیوانی» یا «جسم حیوانی» می‌گویند.

امتیاز ما از همه موجودات، به آن «بُعد ملکوتی» ماست که به این بدن متعلق شده است و الا همه عالم وجود، هم جنبه نباتی دارند و هم جنبه نامی دارند و مثل حیوان‌ها علاوه بر این دو بُعد، بُعد حیوانی دارند و جریان خون در بدن

۱. کتاب الماء، ج ۱، ص ۷۱.

آن‌ها هست و فعالیت بدنی دارند و اینکه بالاخره بدن آن‌ها هم کارشان را انجام می‌دهد و با اراده هم انجام می‌دهد؛ اما انسان چیزی دارد که مابقی ندارند، یعنی عالم نبات و جماد و عالم حیوان ندارد، و آن «روح» اوست. لذا اهل منطق وقتی می‌خواهند انسان را تعریف کنند، جنس و وصل برایش درست می‌کنند؛ ممیز این انسان از همه مخلوقات اینجاست که حیوان ناطق است و معنای ناطق هم حیوانی نیست که حرف می‌زند، بلکه یعنی حیوانی است که خوب را از بد و بد را از خوب تمیز می‌دهد.

به عبارت دیگر حیوان ناطق یعنی حیوانی که روح دارد و آن روح جنبه ملکوتی دارد که در این مباحث، قطره‌ای از دریای فضائلش را برای شما گفتم. این روح نیز متعلق به این بدن شده است. لذا قرآن همیشه به اینکه در خارج است و این چهار بُعد را دارد، «انسان» می‌گوید؛ چیزی که هم بُعد خاکی را دارد و هم بُعد درخت و سبزی را دارد و هم بُعد حیوانی را دارد و هم یک چیزی مختص به خود را دارد که عالم وجود ندارد و آن روح است. روح است که می‌تواند انسان را به مقام‌های بالایی برساند. اما این را فراموش نکنید که در ضمن بحث‌های قبلی گفتم همین بُعدی که ممیز انسان از سایر موجودات است، اگر بخواهد ترقی کند، به این جسم احتیاج دارد. احتیاج دارد به این جسمی که بُعد حیوانی و بُعد نامی و جمادی دارد. هر دو با هم حرکت می‌کنند.

اگر قائل شویم که روح قبل از بدن بوده، اما نارساست و اگر حرف صدرالمتألهین را بزنیم و حرکت جوهری را که در آن بیان می‌شود روح بعداً

پیدا شده باشد، بپذیریم، بالاخره در هر دو صورت به اینجا می‌رسیم که این انسان که مرکب از این چهار بُعد است، حرکت می‌کند، البته اگر در راه بیفتد و اگر بگذارند که در راه بیفتد و اگر خودش بخواهد در راه بیفتد.

گفت جبریلایا اندر پی ام گفت رو رو من حریف تو نی ام

آنگاه ملائکه کمک کار او هستند و به او کمک می‌کنند و افتخار هم می‌کنند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ

أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱

کسانی که در راه نباشند، حطب جهنم هستند و سقوط می‌کنند؛ اما کسانی که در راه بیفتند، توفیق از خدا و همت از خودشان و زیر بار روح و آن عالم ملکوت روند؛ قرآن می‌فرماید این‌ها کمک کار دارند و خدا به آن‌ها کمک می‌کند و به آن‌ها توفیق می‌دهد و عنایت خاص خدا را دارند و علاوه بر این، اهل بیت علیهم‌السلام کمک می‌کنند. قبلاً عرض کردم که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلشان برای همه می‌تپد. اگر در راه نباشیم، رنج می‌برند؛ اگر در راه نباشیم، برای هدایت ما، به ما دعا می‌کنند و کمک می‌کنند، اما به کسانی که در راهند، یک رأفت خاصی دارند:

۱. فصلت، ۳۰ و ۳۱: «در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند]: هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید. در زندگی دنیا و در آخرت دوستانان ماییم.»

﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

این فقط مربوط به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم نیست، بلکه همه ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چنین اند.

سید بن طاوس می گوید در سرداب مطهر زمزمه امام زمان عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ را شنیدم و دیدم گریه می کند و به شیعه دعا می کند که خدا خدا این شیعیان ما وابسته و دل بسته به ما هستند، خدایا! کمکشان کن. همه چهارده معصوم، اگر ما در راه باشیم، به ما کمک می کنند و خدا هدایت خاصه دارد.

اقسام هدایت

پروردگار عالم در قرآن، سه هدایت به ما نشان می دهد.

یک: «هدایت تکوینی» که دانه گندم را که در خاک می اندازید، چند روز که طول کشد ریشه پایین می رود و سبزه بالا می آید. حال چه کسی گفته ریشه پایین رود و سبزه بالا بیاید؟ به این هدایت تکوینی می گویند و از جانب خداست.

وقتی فرعون از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید خدای تو کیست، گفت:

﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾^۲

۱. التوبة، ۱۲۸: «به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»

۲. طه، ۵۰: «پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که در خور اوست داده، سپس آن را

هدایت فرموده است.»

خدای من آنست که عالم وجود را خلق کرده و طرز زندگی را نیز به او یاد داده است. به این هدایت تکوینی می‌گویند و همه این هدایت تکوینی را دارند. چه عالم جماد باشد یا عالم نبات و حیوان باشد یا عالم انسان باشد، یا کافر یا مؤمن باشد، این هدایت را دارد.

دوم «هدایت تشریحی» است که قرآن می‌فرماید:

﴿هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾^۱

در ماه رمضان که می‌خوانید: «يَا عَلِيُّ يَا عَظِيم...» تا می‌رسید به «هُدًى لِلنَّاسِ» و این از قرآن گرفته شده و در سوره بقره آمده است. به این هم هدایت تشریحی می‌گویند که پروردگار عالم پیامبرانی را فرستاده و روحانیت را امر کرده است که مردم را در راه بیاورند. حق را به مردم بگویند و اخلاق و احکام و اعتقادات را نیز به مردم بگویند. به این هدایت تشریحی می‌گویند. سوم «هدایت عنائی» است. این نوع از هدایت، مختص به متقین است. به کسانی که در راه افتاده‌اند و کسانی که جلو می‌روند تا به مطلوب و مقصود برسند، اختصاص دارد. به این نوع هدایت، «عنایت خاصه خدا» می‌گویند. در اوّل قرآن در سوره بقره آمده است:

﴿الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲

۱. البقرة، ۱۸۵: «[کتابی] که مردم را راهبر، و [متضمن] دلایل آشکار هدایت، و [میزان] تشخیص حق از باطل است.»

۲. البقرة، ۱ و ۲: «الف، لام، میم. این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست؛ [و] مایه هدایت تقوایشگان است.»

قرآنی که شکی در آن نیست، آمده و اما آن عنایت خاص قرآن برای افراد باتقواست. آن کسانی که به راستی خودشان را در راه انداخته باشند و به راستی تقید به ظواهر شرع داشته باشند که اگر متقی شدیم، اول کسی که دستمان را می گیرد، خداست. آنگاه قرآن دستمان را می گیرد و اسم این را «ایصال الی المطلوب» می گذارند.

کسی از شما می پرسد بازار اصفهان کجاست و شما با نشانه به او نشان می دهید که به فلان خیابان و فلان کوچه برو و آنگاه به بازار می رسی. به این «ارائة الطريق» می گویند. اما یک دفعه شما آدم بارحم و باتلطف و مهربانی هستید و دست او را می گیرید و به بازار می برید و بازار را به او نشان می دهید. به این «ایصال الی المطلوب» می گویند. پروردگار عالم ارائة الطريق می کند و قرآن فرستاده و انبیاء و اوصیا فرستاده، اما این خدا، ایصال الی المطلوب هم می کند. آن کسانی که در هدایت تشریحی حرف خدا را بشنوند، موقع هدایت عنایه خدا می شود. یعنی پروردگار عالم دست آن ها را می گیرد و آن ها را به نور خود می رساند:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱

۱. المائدة، ۱۵ و ۱۶: «قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه های سلامت رهنمون می شود، و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می برد و به راهی راست هدایتشان می کند.»

«نور»، یعنی قرآن آمده است و برای افرادی که خدا از آنها راضی باشد، ایصال الی المطلوب است. آنگاه راه‌های سلامتی را یادشان می‌دهد و دست آنها را می‌گیرد و از این استکمال به آن استکمال و از این عنایت به آن عنایت می‌برد و بالاخره خدا با آنها رفیق می‌شود، همینطور که آنها با خدا رفیق می‌شوند و اصلاً به قول حضرت امام علیه السلام در درس‌های اخلاقی می‌فرمودند: اصلاً معنای اینکه «سُبُلُ السَّلَامِ» را به آنها نشان می‌دهد، نمی‌دانم و باید به آن برسیم. آنچه می‌دانیم اینست که پروردگار عالم ما را به راه سعادت هدایت می‌کند، اما اینکه این آیه می‌فرماید: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ»، کسانی که به راستی خدا از آنها راضی باشد و آنها از خدا راضی باشند، پروردگار عالم راه‌های سلامتی را به آنها نشان می‌دهد، این غیر از تشریح و غیر از ارائه‌الطریق است و حتی غیر از ایصال الی المطلوب است و حال دیگری است و رفاقت خداست و حالی است که خدا با بنده‌اش و بنده با خدا دارد. بنده روز به روز روشن‌تر می‌شود و دل نورانی‌تر می‌شود و پروردگار عالم هم روز به روز راه‌های سلامتی را به او می‌نمایاند. روز به روز او را به بالا می‌کشاند و رشد و ترقی می‌دهد:

﴿يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾^۱

۱. فاطر، ۱۰: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود.»

عواقب تفوق جسم بر روح

این روح ما برای استکمال آمده است. البته در وقتی که روح ما استکمال پیدا کرد، جسم نیز استکمال پیدا می‌کند. اگر بخواهیم مثال عوامانه بزنیم، همین مثال بُراق و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با بُراق به معراج رفتند. بُراق هم همراه پیغمبر به معراج رفت و جبرئیل هم به معراج رفت. اما می‌نمایاند که جبرئیل و بُراق می‌رسند به جایی که نمی‌توانند بالاتر روند و مختص به رفتن انسان پیش خدا می‌شود و مکالمه و معاشقه با خداست و درد و دل با خداست و از هر بهشتی برای این انسان لذت‌بخش‌تر و بهتر و عالی‌تر است.

خلاصه حرف اینکه جسم ما مرگب از چهار بُعد است. یکی بُعد خاکی ما که خدا ما را از خاک خلق کرده و یکی بعد نمو ما که پروردگار عالم ما را نظیر گیاه نمو داده است و می‌توانیم یک بچه یک کیلو یا دو کیلو بلکه یک تک سلول، یک آدم بزرگی شویم. یکی هم بُعد حیوانی ماست و تمایلات ما از این بُعد حیوانی است. تمام تمایلات ما از قبیل خوردن و آشامیدن و ارضای غریزه جنسی و ریاست و حکومت و امثال این‌ها، مربوط به این جسم ماست. بله، روح نیز متعلق به این بدن ماست. اگر روح بتواند بر این بدن مسلط شود، تمایلات دنیایش ارضا می‌شود و تمایلات آخرتش را نیز روح ارضا می‌کند. یعنی علاوه بر اینکه تمایلات دنیا ارضا می‌شود، حرکت می‌کند و با روح می‌رود و بالاخره نه بهشت، بلکه به بالاتر از بهشت خواهد رسید.

اما اگر بُعد جسمی تمرّد کند؛ یعنی از این روح که متعلق به این بدن است

حرف شنوی و تبعیت نداشته باشد، آنگاه شر می‌شود. قرآن می‌فرماید مطلق شرّ است:

﴿وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ
اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ﴾^۱

این بُعد حیوانی شرّ است و می‌رسد به آنجا که حاضر است همه چیز را فدای خودش کند. آنگاه حاضر است دو ثلث جهان را بکشد، برای اینکه بر یک ثلث جهان حکومت کند. می‌رسد به آنجا که به خاطر غریزه جنسی حاضر است بی‌آبرویی‌هایی انجام دهد. به خاطر ریاستش ظلم‌ها کند. این دست خودش است و اگر زیر نظر روح رود، همان حرکت استکمالی است که گفتم و اگر تمرّد کند، آنگاه ﴿اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ﴾؛ و این بعضی اوقات می‌رسد به اینجا که نفس لوّامه و نفس مطمئنّه ندارد، بلکه نفس أمّاره که امر به سوء و امر به بدی می‌کند، می‌رسد به «نفس محسنّه». یعنی ظلم می‌کند و خوشحال است که ظلم کرده یا مال مردم را خورده و خوشحال است که مال مردم را خورده است. یا آبروی مردم را می‌ریزد و خوشحال است که تهمت زده و غیبت کرده و آبروی مردم را برده است و به این «نفس محسنّه» می‌گویند. و این تقصیر خود انسان است و باید نفس زیر بار بُعد ملکوتی می‌رفته و اما نرفته و خودسر شده است و قرآن می‌فرماید:

۱. یوسف، ۵۳: «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است.»

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۱

این انسان دلش می خواهد جلو باز باشد. دلش می خواهد کنترل نباشد. روح صد درصد کنترل می کند و اما اگر جسم ما از روح تمرّد کرد و حرف نشنید، این حرف نشنیدن او باعث می شود که ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾، یعنی می خواهد جلو باز باشد و ارضای غریزه جنسی کند، حال از راهی که بشود. یا ریاست طلبی کند و به ریاستش برسد، از هر جا که باشد. یا پول پرست پولی به دست آورد، از هر کجا که بشود. معلوم است که این ها سقوط است و بدی اینجاست که سقوط می کند و روح نیز سقوط می کند، یعنی در وقتی که جهنمی شود، با روح جهنمی می شود و جسم فقط جهنمی نمی شود. اگر بهشتی باشد و حرکت، هر دو است و اگر جهنم باشد، هر دو است. روح که جنبه ملکوتی دارد، اما این انسان بدجنس می رسد به آنجا که همین روح را جهنمی می کند و همین روح را دزد و جنایتکار می کند. به امیرالمؤمنین علیه السلام می گفتند این معاویه چقدر عقل و فهم و شعور دارد. می فرمودند نگویید عقل دارد، بلکه بگویید چقدر مگار است.^۲ روح او مستخدم می شود برای این جسم و برای اینکه خودش را بدبخت دنیا و آخرت کند.

۱. القيامة، ۵: «ولی نه، انسان می خواهد که در پیشگاه او فساد کاری کند.»

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰: «وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ

لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ» و نیز ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

درس گفتار یازدهم: نحوه خلقت بُعد جسمی



بیان شد که جسم انسان، چند بُعد دارد: یکی بُعد خاکی، یکی بُعد نمو و یکی هم بُعد حیوانی که تمایلات ما از این بُعد حیوانی است. روح نیز متعلق به همین بدن ماست و اگر بتواند بر این بدن مسلط شود، تمایلات دنیای جسمی ارضا می‌شود و تمایلات آخرت انسانی را نیز روح ارضا می‌کند. این جسم با روح حرکت می‌کند و می‌تواند به بالاتر از بهشت برسد؛ اما اگر جسم تمرد کند، یعنی این بدن حرف روح را نشنود، آنگاه شرّ مطلق می‌شود و به سمت بی‌قیدی پیش می‌رود و انسان را به سقوط و تباهی می‌کشاند.



مراحل آفرینش جسمی انسان

همه ما از خاک آفریده شده‌ایم و قرآن بارها می‌فرماید شما را از خاک آفریده‌ایم:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾^۱

عبارت «ما از خاک آفریده شده‌ایم» به دو معناست: یک معنا اینکه پدر و مادر ما، یعنی حضرت آدم و حوا را خدا از خاک آفرید. خواه ناخواه زن‌ها که در حضرت آدم و در حضرت حوا بوده، منتقل شده و تا روز قیامت این انتقال هست. بنابراین همینطور که حضرت آدم و حضرت حوا از خاک آفریده شده‌اند، ما هم بچه‌های آنها هستیم و آنها از خاک آفریده شده‌اند

۱. الروم، ۲۰؛ غافر، ۶۷؛ فاطر، ۱۱: «و خدا [است که] شما را از خاکی آفرید.»

و ما هم از خاک آفریده شده‌ایم. این یک معناست و قرآن این را قبول دارد و روی آن هم پافشاری دارد.

یک معنای دیگر که باز قرآن آن را قبول دارد و خدا هم برای خودش بارک الله گفته است، اینست که همه ما از خوراکی‌ها زنده‌ایم و خلق شده‌ایم. به این معنا که مثلاً یک زن و مرد خوراکی‌ها را می‌خورند؛ نظیر گندم، برنج و حتی گوشت که از خوراکی‌هاست و حیوان‌ها خوراکی‌ها را می‌خورند و گوشت می‌شود. لذا این خوراکی‌هایی که ما می‌خوریم، خون می‌شود. یعنی دستگاه منظم و مرتب در درون ما خون می‌سازد. علم حقیقت این کارخانه‌ها را نمی‌داند، اما ظاهرش را می‌بیند. این کارخانه که به آن جهاز هاضمه می‌گوییم، از آن وقتی که غذا را در دهان می‌گذاریم تا وقتی که مدفوع و ادرار بیرون می‌آید و شیرۀ آن خون می‌شود، هر کدام از این‌ها یک کارخانه مرتب و منظم در درون ماست که این کارخانه‌ها اگر بزرگ بود و در خارج بود، کارخانه‌های متعددی در چندین هزار کیلومتر نصب می‌شد، اما در درون ما، جهاز هاضمه ما آن خوراکی‌ها را می‌خورد و آن جهاز هاضمه مدفوع و ادرار را می‌گیرد و بیرون می‌دهد و خون درست می‌کند. از آن خون نطفه در زن و مرد درست می‌شود. در زن که به آن اوول می‌گویند و در مرد که به آن اسپرم می‌گویند؛ به عبارت دیگر تخمک زن و تخمک مرد. این زن و مرد وقتی با هم نزدیکی کنند و آن نطفه مرد داخل رحم زن شود، یک عروسی عجیبی در رحم زن پیدا می‌شود، بین تخمک زن یعنی اوول و تخمک مرد یعنی اسپرم. این‌ها یک حجله عجیبی است که تخمک

مرد وارد تخمک زن می‌شود و از بس به هم محبت دارند، این دو یکی می‌شود و به آن تک سلول می‌گویند. این تک سلول یک آدمک است. این وسایلی که این‌ها دارند، این آدمک را می‌بینند و سر تا پا یک آدمک است. حتی علم از آن اسپرم می‌فهمد که پسر است یا دختر است و می‌تواند تشخیص دهد.

این اسپرم و اوول که ازدواج کردند و تک سلول پیدا شد، این تک سلول در رحم مادر مشغول رشد می‌شود و رشد هم خیلی بالاست. مثلاً در هر ساعتی یکی، هزار تا و هزار تا یک میلیون و یک میلیون، یک میلیارد می‌شود و بالاخره این تک سلول کم کم چهار ماهه یک آدم در دل مادر می‌شود، و وقتی در چهار ماه در دل مادر یک آدمک شد، علم این را می‌بیند و اما هنوز نمی‌تواند تشخیص دهد و هنوز کشف نکرده که این سلول‌ها چطور نرسیده به چهار ماه یک تغییر جنسیتی می‌دهند. یعنی سلول استخوانی و سلول گوشتی پیدا می‌شود. سلول مربوط به چشم و عقل و جهاز هاضمه پیدا می‌شود و همه این‌ها متضاد است. سلول چشم نمی‌تواند سلول گوش باشد و سلول قلب نمی‌تواند سلول ریه باشد. در اول یک تک سلول بود و بعد هم تزايد عجیبی و بعد از تزايد که شماره هم ندارد، یعنی علم ولو با حساب ریاضی بخواهد سلول‌های بدن یک انسان و حتی سلول‌های بدن انسان چهار ماهه را حساب کند، نمی‌شود. اما علی‌کلّ حال در چهار ماه یک آدمک درست می‌شود. آنگاه حیات در این آدمک دمیده می‌شود. این حیات، حیات روح نیست، بلکه حیات حیوانی است. یعنی این بچه در چهار ماهگی

در شکم مادر که خدا یک پرورشگاه عجیبی در دل مادر قرار داده، از نظر استراحت و غذای بچه و از نظر حفظ بودن بچه، خیلی عجیب است و علم خیلی بالا رفته، اما متأسفانه به جای اینکه علم پی ببرد به اینکه یک مدبر حکیمی در عالم هست و یک مدبر حکیمی توانسته تک سلول را که سلول گوشتی بوده، سلول استخوانی کند. علم می گوید نمی دانم چه کسی، اما معلوم است که همه می گویند خدا این کار را می کند.

بالاخره روح حیوانی در این بچه چهارماهه دمیده می شود تا اینکه نه ماهه شود. بچه در دل مادر رسیده می شود و می تواند در این دنیا زندگی کند. درد زایمان برای زن جلو می آید و بچه به دنیا می آید. این بچه وقتی به دنیا آمد، یک اختلاف عجیبی هست که قبلاً بیان کردم که آیا روح در ازل بوده و الان دمیده می شود و روح به واسطه این جسم استکمال پیدا می کند یا اینکه قبلاً روحی نبوده و زمینه برای آن روح هست و این بچه که یک حیوان بالفعل است، یک انسان بالقوه می شود؛ جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء. در این باره صحبت کردم و فی الجمله اشاره کردم که مرحوم شیخ الرئیس چه می گوید و مرحوم صدرالمتألهین با حرکت جوهری خود چه می گوید.

بالاخره بچه به دنیا می آید و بنابر قول صحیح که ما انتخاب کردیم، روح انسان در او دمیده می شود و اما نارس است و به مرور زمان باید رسیده شود و راهش هم فقط و فقط عبادت است. راهش استکمال و حرکت جوهری و بالاخره حرکتی است که خدا در عمق جان او نهفته است.

لذا اینکه انسان از خاک آفریده شده، معنایش اینست؛ برای اینکه بنا شد تک

سلول از خوراکی‌ها باشد و خوراکی‌ها از خاک است. برای اینکه درختانی که هزاران کیلومتر فضا گرفته‌اند، اما این هزار کیلومتر در حقیقت خاک است که درخت شده است. به قول حافظ شیرازی این خاک با آب سرشته می‌شود و یک انسان یا یک درخت درست می‌شود. پس اگر درخت است، از خاک است و اگر خوراکی‌هاست، باز از خاک است و ما هم از خوراکی‌ها هستیم، بنابراین از خاکیم. لذا اینکه قرآن می‌فرماید: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾ به دو معناست: یکی ژن‌های حضرت آدم و حوا که از خاک آفریده شده است، در عمق جان همه انسان‌ها هست، پس ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾.

یکی هم اینکه همه ما از تک سلول هستیم و آن تک سلول از نطفه و نطفه از خون و خون از خوراکی‌ها و خوراکی‌ها از خاک است، بنابراین ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ﴾.

شکر نعمت‌های الهی

ما باید در برابر این همه نعمت، خیلی شکر کنیم؛ در حالی که نعمت‌ها بی‌نهایت هستند:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾^۱

۱. النحل، ۱۸: «و اگر نعمت‌های [خدا را شماره کنید، آن را نمی‌توانید بشمارید.»

اگر انسان بخواهد شکر این همه نعمت را بکند، نمی‌شود. اگر جهاز هاضمه ما نتواند کار کند، می‌میریم و اگر بد کار کند، همین دل دردها و مصائب بزرگی که در جامعه هست، پیش می‌آید. یعنی کارش را می‌کند، اما با درد و رنج است. حال تا حال شده که ما تسبیح در دست بگیریم و بگوییم الحمدلله رب العالمین که جهاز هاضمه دارم. این کارخانه‌های دقیق خدا مجانی برایم کار می‌کند و خاک را خوراکی و خوراکی را می‌خورم و موجب زنده بودن من می‌شود. یعنی کارخانه‌ها خوراکی‌ها را مبدل به خون می‌کند و مدفوع و ادرار را عقب می‌زند و بیرون می‌ریزد و این خون است که در بدن ما جریان دارد و ما زنده‌ایم.

همین گلبول‌های سفید و قرمزی که در عمق جان ماست و ما دو نگهبان خیلی مهم و فراوان داریم. یکی گارد نگهبان و یکی هم گارد پخش ارزاق داریم. به گارد پخش ارزاق گلبول‌های قرمز و آن چیزهایی که حافظ ماست که به آن گارد نگهبان و گلبول‌های سفید می‌گویند. حال این حیوان‌های ذره‌بینی، یعنی این حیوان‌هایی که در بدن ماست، قابل شمارش نیست؛ یعنی علم ریاضی و حساب، اگر بخواهد گلبول‌های یک استخوان خون را بشمارد، نمی‌شود، زیرا خیلی زیاد است. حتی اگر بخواهد گلبول‌های سفید یک قاشق چایخوری خون را دقیق بشمارد، باز نمی‌تواند.

گلبول‌های سفید گارد نگهبان است و نمی‌گذارد میکروب وارد بدن ما شود و اگر میکروبی وارد بدن شد، این گلبول‌ها که من اسمش را گارد نگهبان گذاشتم، هجوم می‌آورند و میکروب‌ها را می‌کشند. اگر میکروب‌ها قوی یا

زیاد باشند، این‌ها بی‌سیم دارند و بی‌سیم آن‌ها تب است. انسان تب می‌کند و این تب کردن یعنی من گلبول سفید از میکروب‌ها شکست خوردم و باید نزد پزشک بروی و پزشک دوا دهد و مرا قوی کند و میکروب‌ها را ضعیف کند تا من بتوانم کارم را انجام دهم. لذا همین تب یکی از نعمت‌های بزرگ خداست.

وظیفه گلبول‌های قرمز هم پخش ارزاق است؛ یعنی مثلاً هوا را می‌گیرند و وارد ریه می‌کنند و این هوا یعنی اکسیژن را به سلول‌های بدن تقسیم می‌کنند و خیلی عادلند. اختلاف طبقاتی هم سرشان نمی‌شود و رشوه و پارتی و غیره هم نیست، بلکه با یک عدالت تام به سر تا پای ما اکسیژن می‌رسانند.

از الطاف بزرگ خدا اینست که این گارد پخش ارزاق، دو کاره هستند؛ گاز کربن را از سلول‌ها می‌گیرند و این گاز کربن اگر یک دقیقه در سلول‌ها بماند، آدم را می‌کشد. کسانی که خفه می‌شوند از همین راه است. گاز کربن در سلول‌ها مانده و بیرون نیامده و او را خفه کرده است. این گارد پخش ارزاق، گاز کربن را می‌گیرد و از راه دهان و بینی بیرون می‌رود، لذا در نفس کشیدن ما، آن وقتی که نفس فرو رود، هوا وارد تمام بدن و تمام سلول‌ها می‌شود و وقتی نفس بیرون بیاید، گاز کربن است و سمی است و این گارد نگهبان ما بیرون می‌رود.

خدا رحمتش کند سعدی را که چه عالی می‌گوید: در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری لازم:

کز عهده شکرش به در آید

از دست و زبان که برآید

﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۱

استاد بزرگوار ما آقای بروجردی رحمته الله گاهی در درس فقه به یک تناسبی مدعی بودند که سعدی اشتباه می کند که می گوید در هر نفسی دو نعمت موجود است؛ بلکه باید بگوید چهار نعمت موجود است، اما آنچه مسلم است، اقلش همین حرف سعدی است که نفس فرو رود، ممد حیات است و وقتی برمی گردد، مفرح ذات است، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است. شما در همین جا می توانید بگویید یک یا دو نعمت دیگر را باید شکر کند. یکی نعمت این سلولها و یکی نعمت این گارد نگهبان و گارد پخش ارزاق و این لشکرهای بی مزد و مواجب. یعنی مزدی به آنها نمی دهید؛ اما کارشان را عالی انجام می دهند. حال آیا شده یک دانشمند عارفی تسبیح را در دست بگیرد و صد مرتبه بگوید الحمد لله که نفس می کشم و در هر نفسی دو نعمت یا چهار نعمت یا بیش از آن موجود است؟! اما ما ناشکری می کنیم.

قرآن کتاب انسان سازی

علم باید بگوید آفرین بر قرآن با این حرف هایش. اما این را هم بگویم که قرآن کتاب این حرفها نیست. به قول استاد بزرگوار ما حضرت امام علیه السلام قرآن همه چیز دارد. همین حرفهای زیست شناسی که الان گفتم، زیاد دارد، اما کتاب زیست شناسی نیست. قرآن راجع به نجوم و کهکشان و

۱. سبأ، ۱۳: «و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.»

حرکت زمین و حرکت منظومه شمسی ما و اختراع‌های عجیب گفته، اما کتاب نجوم نیست. حتی بالاتر، قرآن قانون دارد. ششصد قانون دارد که تمام قوانین اسلام از این ششصد قانون گرفته شده، اما کتاب فقه نیست. قرآن فلسفه دارد و حرکت جوهری ملاصدرا هست که ملاصدرا افتخار می‌کند که من شاگرد قرآنم و برای حرکت جوهری خود هفت‌هشت یا ده آیه می‌آورد، اما قرآن کتاب فلسفه و فقه و کلام نیست. البته همه چیز دارد، اما نمی‌توان گفت کتاب فیزیک یا شیمی یا فلسفه یا فقه است. پس قرآن چیست؟!

این قرآنی که خودش را «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»^۱ معرفی می‌کند و می‌گوید من کتاب آدم‌سازی هستم:

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۲

قرآن آمده، پیامبر آمده و قرآن و پیامبر آمدند تا آدم بسازند. دو بال به این آدم بدهند: یکی بال علم و خداشناسی و یکی بال عمل و استکمال دهند تا

۱. الأنعام، ۵۹: «و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.»

۲. الجمعة، ۲: «اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

حرکت کند و حرکتش هم سرسام آور باشد و گاهی با یک ساعت نشستن پای منبر، صد و هشتاد درجه حرکت کند و گاهی با دو رکعت نماز بتواند یک انقلاب فرهنگی در درون خود ایجاد کند. این انقلاب فرهنگی و این انقلاب در درون و این عرفان از آنجا شروع می شود که این بچه ای که به دنیا می آید و هیچ سرش نمی شود و فقط پروردگار عالم یک غریزه به او داده و گفته گریه کن تا به تو شیر دهند و الا اگر گریه نکنی، زور نمی شوی و به تو بی محلی می کنند. از نعمت های بزرگ برای این بچه گریه است. یکی هم طرز خوردن غذاست. یعنی سینه مادر را بگیر و بمک تا از شیری که قبل از اینکه به دنیا بیایی برای تو تهیه کردم، استفاده کنی. فقط همین را دارد، اما نمی تواند حرف بزند یا کار کند، اما پروردگار عالم آنچه این بچه برای زنده بودنش لازم دارد، به او داده است.

آیا همه این ها برای اینست که مثلاً صد سال در این دنیا بماند و بعد هم بمیرد و تمام شود! معلوم است که این بازیچه است و کار خدا نیست. پس برای اینست که آدم بسازد. لذا اگر از شما پرسند قرآن چیست، باید بگویید کارخانه آدم سازی است. کارخانه ای که می تواند دو بال به انسان دهد، یکی بال علم و یکی بال عمل و با این دو بال حرکت کند از سیری به سیری و از منزلی به منزلی و انتها هم ندارد و بالاخره در میان راه هنوز به جایی نرسیده، آدم شود. این منازل هفتگانه را هنوز طی نکرده، بتواند به مقام تهذیب نفس برسد و آدم شود. یعنی بتواند درخت رذالت را از دل بکند و درخت فضیلت را به جای آن غرس کند و بارور و میوه دار کند و آدم شود. آنگاه با حیوان خیلی تفاوت

دارد. حیوان دارای رذائل است و خودخواه و خودخور است، اما انسان اگر به راستی در همان منازل سوّم و چهارم بتواند خود را تخلیه کند و تهذیب کند و خود را دارای فضیلت کند، یک آدم حسابی است. آدمی می شود که حاضر است دنیا را فدای دیگران کند، ولو اینکه خودش و عیالش شهید شود. آنگاه می شود تابع امام حسین علیه السلام و حاضر است زینبش را بدهد و بچه هایش را بدهد، برای اینکه اسلام زنده شود. حاضر نیست خودش پا بگذارد روی اسلام عزیزی که حسین علیه السلام زنده کرده است. عفاف و حجابی را که زینب آورده است، زنده می کند، چه رسد به اینکه منازل را طی کند و به مقام لقا و فنا برسد و به قول حضرت امام علیه السلام تازه، اوّل کار است. باید هفت منزل طی کند و به منزل هفتم، لقا و فنا می گویند و همه این ها مقدمه است و ذی المقدمه سیر من الحق الی الحق است که از بهشت و هر چه بگویند بالاتر است. سیر من الحق الی الحق نیز رسیدن به خداست. انسان برسد به جایی که خدا بر دلش حکومت پیدا کند. بتواند دو رکعت نماز بخواند که آن دو رکعت نماز برایش از دنیا و آنچه در دنیا است، بالاتر باشد:

«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»^۱

لذا اینچنین آدمی است که حاضر است زن و بچه اش را فدای مردم و فدای اسلام عزیز کند.

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶۳: «دو رکعت نماز در دل شب، نزد من، از دنیا و هر آنچه در دنیا است،

محبوب تر است.»

امام حسین علیه السلام برای چه به کربلا آمد و زن و بچه را در مقابل مردم آورد و گذشت و ایثار و فداکاری برای چه بود؟! برای مردم بود و برای اینکه مردم آدم شوند و اسلام عزیز زنده شود. حاضر شد همه چیز را فدا کند. بچه شیرخوارش را سر دست بلند کرد و فرمود: ای مردم به او آب دهید. در حقیقت اگر عرفانی حرف بزنیم، فرمود ای مردم اگر آدم شوید، آنگاه به بچه من شیر می دهید و او را تیر نمی زنید؛ اما اینگونه نشد....

درس گفتار دوازدهم:

نقش بُعد جسمی در تکامل انسان



بُعد جسمی ما و به عبارت دیگر بُعد حیوانی و بُعد ناسوتی ما، شرّ محض است و در قرآن دستور داده شده که پناه ببریم به خدا از شرّ این جسم یا این بُعد حیوانی، که این از شیطان برون خیلی بدتر است. اگر مواظب نباشیم، این شیطان درون ما را بدبخت می‌کند:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۱

قرآن هم در آیات فراوانی از جمله این آیه، می‌فرماید: کار این بُعد حیوانی و به عبارت دیگر این بُعد جسمی، اینست که ما را به بدی کردن امر می‌کند و همه صفات رذیله از اینجا پیدا می‌شود. همه بدبختی‌ها از اینجا پیدا می‌شود، اگر مواظب نباشیم.



۱. یوسف، ۵۳: «چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند.»

بُعد جسمی (ناسوتی) انسان

قرآن کریم می‌فرماید انسان باید مراقب بُعد ناسوتی خود باشد. اگر مواظب بُعد جسمی نباشیم، از هر شرّی شرّتر و از هر مودی مودی‌تر است و تخریبش از هر مخربّی بیشتر است و شرّترین همه درنده‌ها، این انسان است، البته اگر مواظب نباشد:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱

پست‌تر از هر حیوان درنده و از هر میکروب خطرناک، این انسان است، اگر عقلش را زیر پا بگذارد و اگر تفکّرش را از دست بدهد. از زمان حضرت آدم هم تا الان و تا روز قیامت، اگر این انسان غلبه پیدا کند، شرّش از هر

۱. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندهگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.»

شرّی بالاتر است. مثال کوچکش الان تسلط اسرائیل بر زن و بچه بی گناه است. در عرض ده پانزده روز بیش از چند هزار کودک و زن بی گناه را کشته یا مجروح کرده، به خاک و خون کشیده و ذره ذره کرده است. مغول‌ها همیشه بوده‌اند و این مغول امروز ما به نام صهیونیسم، به راستی مصداق این آیه است: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾. اگر بخواهم مثال بزنم برای اینکه همه توجه به این مثال داشته باشیم، نظیر ماشینی است که در سرازیری ترمزش بُرد. آنگاه معلوم است ماشینی که در سرازیری ترمزش بُرید چه بلاها به سر خودش و سرنشینش می‌آورد. علمای علم اخلاق مثال می‌زنند به اسب چموش. اگر سوار کار بلد نباشد سوار اسب شود و اگر دهانه به دهان اسب چموش نباشد، هم خودش را می‌کشد و هم صاحبش و هم دیگران را. علمای علم اخلاق به اسب چموش مثال می‌زنند و آن مثال خوب است و اگر شما بخواهید مثال بزیند، به ماشینی مثال بزیند که در سرازیری ترمزش بریده باشد. این، انسان از نظر بُعد جسمانی است.

بعد جسمانی محملی برای ترقی روح

اگر بعد جسمانی انسان کنترل شود، می‌تواند بُراقی برای او باشد و مثل اسبی که فوق‌العاده راهرو است، صاحبش را به مقصود می‌رساند. مثل ماشین عالی که یک راننده متوجه، پشت ماشین باشد، معلوم است صاحبش را به مقصود

می‌رساند. لذا این بُعد حیوانی اگر کنترل شود، بُراق می‌شود و مثالش همان معراج پیغمبر است.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این معراج‌ها زیاد رفته است و درباره‌اش گفتیم که این انوار اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که «خَلَقَكُمْ اللهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرَشِهِ مُحَدِّقِينَ»^۱ هستند، همیشه در معراج بوده‌اند، اما معراج جسمانی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که شاید یک مرتبه بیشتر هم نبوده و قرآن هم برایش آیه نازل کرده است:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى

الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۲

این یک نمونه است و اینکه چطور پیغمبر با بُراق رفت و کم‌کم رسید به جایی که جبرئیل با آن همه مقامش متوقف شد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جبرئیل گفت همراهم بیا.

گفت جبرئیل بیا اندر پی‌ام گفت رو رو من حریف تونی‌ام

جبرئیل پاسخ داد من تا اینجا می‌توانم، اما تویی که می‌توانی به خیلی بالاتر برسی. و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفتند و قرآن درباره‌اش می‌فرماید می‌دانی چقدر بالا رفت؟ فرقی بین «احد» و «احمد» نبود، الا به «میم» امکانی. او خالق بود و

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۳: «خدا شما را به صورت انواری بیافرید، و آنگاه شما را پیرامون عرش خود قرار داد.»

۲. الاسراء، ۱: «منزه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصى سیر داد.»

این مخلوق و خدا همه چیز را به این پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده بود. او واجب بود و این ممکن و این میم امکان و فقیر محض و خدایش غنای صرف بود؛ اما به حسب ظاهر به آنجا رسید که قرآن می فرماید:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۱

اگر بخواهم آیه را معنا کنم، همین است که الان گفتم و در دعای رجبیه هم آمده است: ای اهل بیت! فرقی بین شما و خدا نیست به غیر از اینکه خدا واجب است و شما ممکن و پروردگار عالم هر چه می شده به شما داده است.^۲ یک میم امکانی فاصله بین خدا و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است.

حال این از باب مثال و نمونه است؛ یعنی می شود این انسان و البته نه همه، به جاهای بالایی برسند.

در این مباحث فهمیدیم که همه ما انسان ها، غیر از اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام، در حرکت عجیبی هستیم. این جسم ما بُراق شده برای روح ما و از یقظه به توبه و از توبه به تقوا و از تقوا به تخلیه و از تخلیه به تحلیه و از تحلیه به تجلیه و از تجلیه به لقا و فنا. که قرآن بیش از بیست جا این فنا و لقا را بیان کرده و می فرماید اگر به راستی می خواهی به مقام لقا برسی، بت پرستی موقوف؛ بت ها را کنار بگذار، آنگاه به مقام لقا می رسی:

۱. النجم، ۸ و ۹: «سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد، تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیک تر شد.»

۲. مصباح المتهجد، ج ۲، ص ۸۰۳: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱

تو خداپرست بشو، آنگاه خدا تو را بالا می کشاند و به مقام لقا می رساند.

یعنی با چشم دل می یابد که خدا بر دل او حکومت دارد.

حال این هفت منزل را طی می کند، اما به قول حضرت امام علیه السلام تازه، اول کار

است. این هفت منزل مقدمه است برای ذی المقدمه و آن ذی المقدمه انتها

ندارد و در آن توقف ممنوع است. اگر در کنار خیابان ها نوشته توقف ممنوع

و شما از معنایش می فهمید نباید در اینجا ماشین پارک شود، در سیر و سلوک

هم می گویند توقف در انسان ممنوع است. تا خدا خدایی می کند، این انسان

استکمال پیدا می کند. این حرکت استکمالی، حرکت جوهری ملاصدرا، او

را می رساند به جایی که به جز خدا نداند. به قول مثنوی می گوید می رسد به

جایی که وهم نیز نمی تواند تصوّرش را کند.

بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندر وهم ناید، آن شوم

در روایات هم داریم که بهشت و مخصوصاً بهشت مقربین را هیچکس

نمی تواند تصوّر کند، مگر اینکه به آن برسد؛ زیرا آن یابیدنی است و علمی

نیست. حال من هرچه روی منبر از نظر علمی برای شما بگویم علم است و

یک عرضی در ذهن شما موجود می شود و شما عالم می شوید که رسد

۱. الکهف، ۱۱۰: «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد، و

هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»

آدمی به جایی که به جز خدا نداند؛ اما عمده وصول است؛ یعنی یابیدن، و تا خدا خدایی می‌کند این بیابد رو به مقام قرب خدا در حرکت است و این یابیدن، خیلی مزه دارد.

مزه دارد که انسان برسد به جایی که لحظه به لحظه رو به قرب خدا، حرکت داشته باشد. موقعی این می‌شود که همین جسم شرور که خیلی شرور بود، اما بُعد ملکوتی ما آن را مهار کرد و دهانه بر دهانش زد و سوار آن شد و جسم ما بُراق برای روح ما شد، به حرکت در این راه بیفتد.

روزه‌های ماه رمضان که به راستی برایتان مشکل است و این عبادات شما و مخصوصاً مستحبات نظیر نماز شب و نظیر انس با قرآن و خدمت به خلق خدا و این رابطه‌ها با خدا، انسان را به خیلی جاها می‌رساند. قرآن با یک کلمه می‌گوید به کجا می‌رساند:

﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾^۱

آیا می‌خواهید خدا را باور کنید؟ یعنی خدا را ببینید، یعنی برسید به جمله‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

﴿مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ﴾^۲

اگر چنین می‌خواهید، بدانید که رسیدن به این مقامات، عبادت و تلاش

۱. الحجر، ۹۹: «و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه به یقین برسی.»

۲. کلمات مکنونه، ص ۳: «چیزی را ندیدم، الا آنکه قبل و بعد و همراه با آن، خدا را دیدم.» همچنین

ر.ک: علم الیقین، ج ۱، ص ۷۰؛ شرح أصول کافی (ملاصدرا)، ج ۳، ص ۴۳۲ و...

مستمر می‌خواهد. انسان می‌تواند به اینجاها برد و باید در این راه قدم بردارد و
 الا امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می‌فرماید کور باد چشمی که خدا را نبیند:

«عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ»^۱

نمی‌دانم باباطاهر به کجا رسیده، اما انصافاً شعرهایش بعضی اوقات خیلی
 بالاست؛ مثلاً می‌گوید:

به دریا بنگرم، دریا تو بینم به عالم بنگرم عالم تو بینم
 به هر جا بنگرم از کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

یعنی انسان یک وقت از نظر چشم و از نظر عشق می‌رسد به آنجا که هیچ
 چیز در این عالم نمی‌بیند به جز خدا. این چه زیباست و خدا هم زیباست. در
 دعای جوشن کبیر هزار اسم زیبا برای خداست. همه زیبایی را خدا خلق
 کرده است.

شاعری یک شعر گفت و مصراع اول را گفت و در مصراع دوم ماند. مصراع
 اول این بود که:

حُسن یوسف را به عالم کس ندید

بعد می‌خواست مصراع دوم را بگوید و نشد و هرچه فکر کرد، نشد. آنگاه
 در عالم الهام یا در خواب، مصراع دوم را به او القا کردند:

حُسن او دارد که یوسف آفرید

انسان برسد به جایی که در این عالم هیچ چیز نبیند به جز خدا. این خیلی مزه

۱. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹: «[پروردگارا] کور باد چشمی که تو را نبیند.»

دارد و این روزه‌ها برای اینست و الا خدا داعی ندارد که این صدمه غریب و عجیب را روی سر شما بگذارد. قرآن می‌فرماید روی سر شما می‌گذارد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

این روزه مربوط به مسلمان‌ها نیست، بلکه همه ادیان روزه داشته‌اند؛ برای اینکه خدا می‌خواهد به مقام تقوا برسید؛ یعنی برسید به خدا:

﴿الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي بِهِ﴾^۲

روزه از من و پاداش آن هم خود من هستم. یعنی انسان می‌تواند در روز عید فطر پاداش بگیرد. بهشت برایش کوچک است و دنیا هم برای او ارزش ندارد، پس خدا فرمود خود من، پاداش روزه گیر هستم.

اگر به ما می‌گویند نماز بخوان و روزه بگیر و شب بیداری کن و اگر به ما می‌گویند خودخور نباش و دیگر گرا باش و اگر می‌گویند این انسانیت را مراعات کن تا آدم شوی، آنگاه اگر آدم شدی، در روز عید فطر عیدی داری و عیدی هم خداست. در روز عید حتماً خدا به همه پاداش می‌دهد. گاهی ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ یعنی تقوا می‌دهد و این خیلی بالاست. اینکه انسان یک ماه صدمه و سختی بکشد، اما ملکه تقوا پیدا کند.

۱. البقرة، ۱۸۳: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است، همان گونه که بر کسانی

که پیش از شما [بودند] مقرر شده بود، باشد که پرهیزگاری کنید.»

۲. تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۲: «روزه برای من است و من، خود، پاداش آن هستم.»

گاهی هم عاقبت به خیری است. عاقبت به خیری به سه معنا: در روز عید خدا به او عاقبت به خیری می دهد و ذلت بعد از عزت پیدا نمی کند، حال انحراف برای خود و بچه هایش پیدا نمی شود و بالاتر از این دو، در دم مرگ امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می بیند و این خیلی مزه دارد که انسان نگاهش به صورت حضرت علی علیه السلام بیفتد و از دنیا رود و این مسلم از بهشت بالاتر است.

علامه جعفری که خدا رحمتش کند، جمله ای دارد و انصافاً جمله شیرینی است. می گوید جلسه ای بود و یک آقا، عکس خانم جوان و خیلی زیبایی را پیدا کرده بود و در جلسه گردش می داد و در پیش این جوان و آن آقا نشان می داد. جمله این بود که یک لحظه امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدن یا صد سال زندگی کردن حلال با این خانم؟! گفت همه گیر کرده بودند، اما من با کمال شهامت گفتم یک لحظه علی دیدن. می گوید اتفاقاً همان وقت که از جلسه بیرون رفتم، در عالم کشف علی علیه السلام را دیدم و به من بارک الله گفت. خدا رحمت کند علامه جعفری رحمته الله حالاتی داشت.

حال اگر دم مرگ حضرت علی علیه السلام را ببینیم، آیا ارزش ندارد که یک ماه روزه بگیریم و نماز شب بخوانیم و به راستی گناه نکنیم؟!

آن آقا به علامه جعفری رحمته الله گفته بود صد سال حلال با این خانم جوان زیبا و یک لحظه با علی؟! علامه جعفری رحمته الله گفته بود یک لحظه با علی و این را واقعاً با دل گفته بود. معمولاً در این چیزها امتحان می شویم و باید فقط با زبان نباشد، بلکه باید با دل باشد.

مرادم اینجاست که این روزه‌ها و عبادت‌ها در روز عید عاقبت به خیری می‌دهد. قدری بالاتر، علاوه بر این‌ها او را سیروسلوکی می‌کند و به راستی وارد قضایا و وارد این حرف‌ها و وارد حرکت‌های استکمالی می‌شود. اینکه دنیا چیست و آخرت چیست و من برای چه آمده‌ام! اما یک وقت خیلی بالاتر از این‌هاست و اینست که یک ماه روزه می‌گیرد و خدا خودش را به این آقا می‌دهد. یعنی حکومت خدا بر دل می‌شود. آنگاه هیچ چیز و هیچ کس را نمی‌بیند به جز خدا. همین که باباطاهر می‌گوید:

به دریا بنگرم، دریا تو بینم به عالم بنگرم عالم تو بینم

به هر جا بنگرم از کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم

حال چه وقت این حالات پیدا می‌شود؟! وقتی که جسم در کنترل روح و به منزله براق برای آن باشد.

اگر جسم نباشد، نمی‌شود. ملائکه جسم ندارند و تکامل هم ندارند. یعنی جبرئیل چندین میلیون سال قبل تا الان و چندین میلیون سال بعد، همین جبرئیل است. البته خیلی مقامش بالاست و به اندازه‌ای که می‌تواند واسطه وحی قرآن شود و سعه وجودی او خیلی بالاست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند در آن وقتی که جبرئیل را در حال حقیقی می‌بینم، دنیا را پر کرده است. یعنی سعه وجودی او عالم را پر کرده، اما حرکت استکمالی ندارد. نمی‌تواند با یک تک سلول برسد به جایی که به راستی خدا را بیابد و خدا بر دلش حکومت کند.

حیوان‌ها استکمال ندارند. البته بعضی اوقات، حیوان‌ها یک تمدن عجیبی دارند، مثلاً تمدن مورچه خیلی بالاست؛ نحوه خانه ساختن با آن خصوصیات که درباره آن کتاب نوشته‌اند. یا موریانه یا زنبور عسل که درباره آن‌ها کتاب نوشته‌اند و انصافاً مترلینگ کتاب‌های خوبی راجع به حیوان‌ها و از جمله زنبور عسل و موریانه و مورچه نوشته است. تمدن این‌ها خیلی بالاست و ما هنوز به یک هزارم تمدن مورچه و زنبور عسل و موریانه نرسیده‌ایم، اما این‌ها تکامل ندارند و همین علم غریزی که خدا به آن‌ها داده، هست و تا عالم پابرجاست، این‌ها همین‌گونه هستند. اما تکامل برای این انسان هست، برای اینکه مرکب از جسم و روح است. ترکیب تنها هم نیست و در وقتی که بعد ناسوتی که شر محض یا اسب چموش است، براق واقع شود برای روح ما. این براق به واسطه روح حرکت می‌کند و این روح با براق است که می‌رسد به جایی که:

گفت جبرایلا بیا اندر پی‌ام

گفت رو رو من حریف تو نی‌ام

درس گفتار سیزدهم:

صفات رذیله، لشکریان بعد جسمی



بحث ما دربارهٔ اینست که آیا بعد حیوانی، کمک کار هم دارد یا نه؟!

همهٔ علمای علم اخلاق می‌فرمایند صفات رذیله کمک کار این بعد حیوانی انسان است. مثل حسادت، حب ریاست، دنیاداری و منیت‌ها و خودیت‌ها و... که تقریباً چهل رذالت داریم. می‌گویند این چهل صفت رذیله، کمک کار بعد حیوانی انسان است که او را به بدبختی می‌کشاند. خوانا خواه وقتی آن بعد جسمانی به شقاوت کشیده شد، انسان به شقاوت کشیده می‌شود و آن بعد روحانی هم به دنبال آن بدبختی، شقی و جهنمی می‌شود. قرآن هم این‌ها را تأیید می‌کند و می‌فرماید: رستگاری فقط و فقط از کسی است که توانسته باشد مهذب شود و بدبخت و شقی آن کسی است که مهذب نباشد.

در روایات فراوانی هم دربارهٔ صفات رذیله، هم خطرات صفات رذیله و نحوهٔ برخورد با آن‌ها و هم تهذیب نفس و خودسازی صحبت شده است.

به لشکری بعد حیوانی انسان، یعنی جسم که در مقابل بعد ملکوتی قرار می‌گیرد، «جنود شیطان» یا «لشکریان شیطان» گفته می‌شود. این لشکر، لشکر مجهزی برای بیچاره کردن انسان است.



نمونه‌هایی از غلبه صفات رذیله در انسان

وای به کسی که صفت رذیله‌ای در او باشد و او راجع به این صفت رذیله بی‌اعتنا باشد. اگر زمینه پیدا کند و اگر آتشِ برافروخته شود، خطر بالایی دارد. خطرش می‌رسد به آنجا که اوّل قتل‌ی که روی این کره زمین واقع شد، این بود که برادر، برادر را کشت و آن هم پسران پیامبر! یعنی قابیل پسر حضرت آدم، هابیل پسر حضرت آدم را کشت و قرآن هم می‌فرماید کشتنش به خاطر حسادت است. قربانی کردند و از یکی قبول شد و از یکی قبول نشد و حسادت آن کسی که قبول نشد، گُل کرد و علناً به برادرش گفت می‌کشم، و هابیل که از جنود عقل و از جنود روح ملکوتی است، جواب داد که هر کاری که تو بکنی، من دست درازی به تو نمی‌کنم و اگر قربانی تو قبول نشده، تقصیر من نیست و خدا اینطور مقدر کرده و خدا از

آدم ناباب چیزی را قبول نمی کند:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾^۱

بالاخره به خاطر حسادت برادرش را کشت و می دانست که این برادر گناه ندارد. قرآن این قصه را بیان می کند برای اینکه بدانید اگر حسادت گل کند، به بدبختی های عجیبی می رسد.

این قضیه عروس و مادرشوهر همه جا هست و طبق آماری که به ما داده اند، در ایران بیش از جاهای دیگر است و راجع به این عروس و مادرشوهر، عقل و آن بُعد ملکوتی می گوید این عروس در خانه تو آمده و تو باید مادر او باشی. باید فرقی بین دختر و عروس تو نباشد. حال این تفاوت ها برای چیست و این مادرشوهری ها و این حسادت بازی ها به چه دلیل است؟! همچنین برعکس، معمولاً عروس ها چشم دیدن مادرشوهر را ندارند. حال اگر این مادرشوهر کاری هم با آن ها نداشته باشد و خرج و مخارج آن ها را هم بدهد، اما آن حساسیتی که عروس ها روی مادرشوهر دارند، آن بُعد ملکوتی می گوید چه فرق است بین مادر تو و مادر شوهرت؟ باید همینطور که مادر خودت را دوست داری، مادرشوهر را دوست داشته باشی و احترام نگاه داری. اما حسادت می گوید مادرشوهر یعنی از هو و بدتر و عروس یعنی از هر دشمنی بدتر و این قضیه عروس و مادرشوهر هنوز درست نشده است و البته جمهوری اسلامی هم روی آن کار نکرده است. باید روان شناسان و

۱. المانده، ۲۷: «خدا فقط از تقوای پیشگان می پذیرد.»

روان کاوان و جامعه‌شناسان و از جمله روحانیّت روی آن کار کنند و این قضیه مادرشوهر و خواهرشوهر و عروس و این قضیه‌های خرافی که از حسادت سرچشمه می‌گیرد، حل شود، اما حل نشده و روز به روز هم بدتر شده است. ما خیال می‌کردیم جمهوری اسلامی آمد و مردم تمدنی پیدا کردند و زن‌ها متمدن و روشنفکر شدند و قضیه عروس و مادرشوهر و خواهرشوهر و عروس ورافتاد، اما می‌بینیم که بدتر شده است. قبل از انقلاب بوده و الان بدتر است و این از حسادت سرچشمه می‌گیرد. حسادت عروس و اینکه چشم ندارد که خواهرشوهر یا مادرشوهر را ببیند و مادرشوهر هم دشمن جانی با عروسش است و هر کاری که بتواند می‌کند و حتی تهمت هم می‌زند. حسادت چیز بدی است و این قضیه خواهرشوهر و مادرشوهر و عروس از همین جا سرچشمه گرفته است.

برادران یوسف علیه السلام همه پسران پیامبر، یعنی حضرت یعقوب علیه السلام هستند. همین مقدار که متوجه شدند حضرت یوسف علیه السلام امتیاز دارد و خدا این امتیاز را به او داده است، قرآن از قول بچه‌های یعقوب نقل می‌کند که ما قلدیریم و ما اسوه‌ایم و ما اداره می‌کنیم و پدرمان این بچه را بیشتر دوست دارد. آنگاه هفت‌هشت نفر قلدر که باید این بچه را روی دست نگاه دارند تا بزرگ شود، او را به بیابان آوردند و با زجری این بچه را زنده به چاه انداختند و بعد هم پیش حضرت یعقوب علیه السلام آمدند و یک دروغ درست کردند که گرگ بچه‌ات را بُرد. چند روز بعد فهمیدند بچه زنده است و کاروانی بچه را از چاه بیرون آورده است، آنگاه برای اینکه این بچه به پدرش برنگردد، این

هفت هشت تا قلدر در میان کاروان آمدند و گفتند بچه از ماست و اما این غلام است و او را می فروشیم. قرآن می فرماید او را به «ثمن بَخس»^۱ فروختند. یک بچه که پاره ماه بود و قیمتش میلیاردها بود، اما به ثمن بَخس او را فروختند و بالاخره آنها هم به عنوان غلامی بچه را خریدند و به مصر آمدند. قرآن می فرماید این به خاطر حسادت بود و مرگ بر حسادت.

حال قضیه مادر شوهری و عروس در جلسه ما نیست و قضیه برادران یوسف هم در جلسه ما نیست و اما یک مثال بزنم که در جلسه ما زیاد است. غیبت از حسادت سرچشمه می گیرد. این حرف های مزخرفی که الان در سایت ها و روزنامه هاست، بسیاری از آن تهمت است و از خودشان درمی آورند و آبروی مردم را می برند. به عنوان سیاست و به عنوان انقلاب و به عنوان طرفداری از یک باند و به عنوان طرفداری از مثل مقام معظم رهبری، تهمت می زنند.

کدام یک از شما شایعه پراکنی ندارید؟! همه این ها از حسادت سرچشمه می گیرد. چشم ندارید که ببینید طرف امتیاز دارد و می خواهید امتیاز را بگیرید و نمی توانید و بالاخره با تهمت و غیبت و شایعه، آبروی مردم را می برید. این صفت بدی است؛ اما به شما بگویم که همه صفات رذیله، آدم کشی است. وضع همه صفات رذیله خیلی بد است. آنگاه می شود داعشی ها. داعش می گوید من خلیفه هستم، بنابراین اگر تمام عراق را به

۱. یوسف، ۲۰: ﴿وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ﴾

خاک و خون بکشم حق من است برای اینکه خلیفه الله شوم. خودش می داند که نه تنها خلیفه نیست، بلکه رذل است و این به خاطر ریاست طلبی است و وای به این ریاست طلبی:

« آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصِّدِّيقِينَ حُبُّ الْجَاهِ »^۱

ممکن است انسان خیلی هم متقی باشد، اما وجود ریاست طلبی در عمق جان او، وی را بدبخت و بیچاره کند.

همچنین پول پرستی؛ ما چرا باید اقتصاد ناسالم داشته باشیم؟! آیا ذخیره ما کم است یا هنرمان کم است یا از دیگران عقب هستیم؟! اینطور نیست، بلکه هنر اقتصادی خیلی بالاست و امکانات ما از نظر هنر خیلی بالاست و جلو رفتیم و کارهای خارق العاده کرده و می کنیم، اما از نظر اقتصاد دم مرگ هستیم و اقتصاد ما بیمار است و این از پول پرستی سرچشمه گرفته است. از همین چند نرخی بودن در همین بازار سرچشمه گرفته و از تقلب و فریب و رشوه خواری ها و پارتی بازی ها سرچشمه گرفته است یا از ربا دادن سرچشمه گرفته است. در روایات، رباخواران از هر گرگ درنده ای درنده تر هستند.

غربی ها خیلی وام می دهند و اصلاً زندگی بسیاری از مردم غرب، روی وام می چرخد، ولی بهره آن ها یکی دو درصد است؛ اما در کشور ما که باید ربا را نابود کنند، برای اینکه ربا، نابود کننده است:

۱. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۲، ص ۱۸۱: «و من کلام بعض الصالحین آخر ما ینخرج من

رءوس الصدیقین حب الرئاسة.»

﴿يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَّاءَ وَيُرِي الصَّدَقَاتِ﴾^۱

بهره در بانک‌های آن بسیار بالاست و این یعنی بیچاره کردن و بدبخت کردن مردم. قرآن می‌گوید این اقتصاد نابود می‌شود. اقتصادی که بانکش مال مردم خوری می‌کند. یا این خیریه‌ها چرا بازی در آورده‌اند؟ خیریه‌ها از صفر شروع کردند و الان بعضی از آن‌ها میلیاردها سرمایه دارند و این از پول مردم و ربا سرچشمه گرفته است و یک کلاه شرعی هم سرش می‌گذارد به‌عنوان قرض الحسنه یا مضاربه و امثال آن. معنای خیریه اینست که مجانی وام به مردم دهند و نه میلیارد در شود و این از خوردن مال مردم سرچشمه گرفته است.

پول پرستی و ریاست‌طلبی به اینجا می‌رسد که عمر سعد می‌شود و به کربلا می‌آید و دانسته امام حسین علیه السلام را می‌کشد. هرچه امام حسین علیه السلام به او می‌گوید نکن، به خرج او نمی‌رود و هرچه امام می‌گوید بدبخت می‌شوی، او می‌گوید نمی‌توانم دست از ریاست بردارم. در آخر کار امام حسین علیه السلام عصبانی شدند و گفتند امیدوارم از گندمش هم نخوری و او امام را مسخره کرد و گفت جو هم برای ما بس است. و اما جو را هم نخورد و با ذلت عجیبی در بعد از قضیه کربلا نابود شد. اوّل پسرش را در مقابلش سر بریدند و بعد خودش را در مقابل مردم سر بریدند و برای کشتن عمر سعد جشن گرفتند. خودش این کار را کرد، برای اینکه حرف امام حسین علیه السلام را نشنید و می‌گفت نمی‌توانم دست از این ریاست بردارم.

۱. البقرة، ۲۷۶: «خدا از [برکت] ربا می‌کاهد، و بر صدقات می‌افزاید.»

اهمیت مبارزه با صفات رذیله

ریاست طلبی و پول پرستی و همه صفات رذیله، برای نابود کردن انسان خیلی مهم است.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱

گفتم در قرآن در جایی نداریم که یازده قسم بخورد. قرآن قسم می خورد برای اینکه به مردم بفهماند که امر مهم است و گاهی یک قسم یا دو قسم می خورد، اما در جایی، یازده قسم با هفت یا هشت تأکید برای یک مطلب دارد. برای مطلبی که همه ما راجع به آن بی تفاوت هستیم.

وای بر شما! مگر می شود انسان نسبت به صفات رذیله بی تفاوت باشد. باید روی آن کار کرد و زحمت کشید. مشکل ترین جنگ ها، جنگ با صفات رذیله است و قرآن از این حکایت ها فراوان دارد و این حکایت ها را برای ما نقل می کند برای اینکه به ما بفهماند که در درون ما چهل صفت رذیله است و این ها کمک کار بُعد حیوانی هستند و با بُعد روحانی در جنگ هستند.

به قول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در درون ما یک جنگ همیشگی است و این جنگ تمام شدنی هم نیست. وقتی بسیجی ها به جبهه می رفتند و از جبهه برمی گشتند و پیروز برمی گشتند، پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن ها می فرمودند:

﴿مَرَّ حَبَابٌ بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ﴾

۱. الشمس، ۹ و ۱۰: «که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت،

قطعاً در باخت.»

می گفتند بارک الله که پیروز برگشتید، اما این جنگ کوچک است و مواظب جنگ بزرگ باشید.

می پرسیدند یا رسول الله! جنگ بزرگ چیست؟ حضرت می فرمودند:

«جَهَادُ النَّفْسِ»^۱

جنگ بزرگ، جهاد با نفس است. جهاد با این بُعد حیوانی که چهل رذیله دارد و ما باید یکی یکی این رذائل را نابود کنیم، البته نابود نمی شود و اولیاء الله می خواهد و به قول حضرت امام علیه السلام بارها می گفتند چهل سال خون جگر می خواهد تا انسان بتواند منزّه شود و درخت رذالت را بکند و درخت فضیلت را به جای آن غرس کند. اما بالاخره لا اقل آتش زیر خاکستر باشد و برافروخته نشود.

اگر آتش یکی از صفات رذیله برافروخته شود، وامصیبتا! تمام این جنگ ها و جنایت ها از همین صفات رذیله سرچشمه گرفته است. بارها و بارها شده جنگی مثل جنگ ویتنام با آن همه کشت و کشتارها پدید آمد و مثلاً به امریکا می گفتند تو که می گویی حقوق بشر و تو که می گویی باید به جهان رسید، پس چرا در اینجا نمی رسی؟ می گفت منافع ما در آنجا در مخاطره نیست؛ لذا اگر همدیگر را بکشند به ما مربوط نیست! این تمدن امروز و نمود این دنیای استکباری با علم و تمدنش است که به خاطر حس قدرت طلبی و پول پرستی و امثال آن، چه می کنند.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۲.

همینطور مسائل را در نظر بگیرید و بیایید تا به مسائل و مشکلات بین دو برادر برسید. بارها می‌بینیم بر سر ارث، برادرها با هم قهرند تا بمیرند. یک مثال عوامانه زشت هم دارد و می‌گوید: «دماغم به الحد بخورد، با تو آشتی نمی‌کنم!» وقتی دماغ به الحد بخورد، تازیانه‌های نکیر و منکر قبر تو را پر از آتش می‌کند و می‌روند:

«إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيِّرَانِ»^۱

برای هیچ، بین خواهر و برادر، چه نزاع‌ها و چه حرف‌ها و بی‌اعتنائی‌ها و چه قهرها! همه این‌ها از صفت رذیله سرچشمه می‌گیرد و اگر فکر کند، می‌فهمد که از چه سرچشمه می‌گیرد. آیا از حسادت است! آیا از پول‌پرستی است! آیا از ریاست‌طلبی است! آیا از منیت و خودیت است! آیا از شهوت است! و بالاخره خودش می‌فهمد که از کدام است. گاهی نیز همه هست، یعنی همه رذائل برای بدبخت کردن کسی که با این صفات رذیله نجنگیده، دست به دست هم می‌دهند.

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۹۴: «همانا قبر، باغی از باغ‌های بهشت یا چاهی از چاه‌های آتش جهنم

خواهد بود.»

درس‌گفتار چهاردهم:

نتیجۀ غلبۀ بُعد جسمی بر بُعد روحی



علمای علم اخلاق می‌گویند که بُعد جسمانی انسان، رذائلی دارد و این صفات رذیله از اعوان و انصار این بُعد جسمانی است. در مقابل آن بُعد رحمانی و آن بُعد ملکوتی به نام روح که آن هم اعوان و فضائی دارد. راجع به بُعد ملکوتی فی الجمله صحبت کردم و راجع به این بُعد ناسوتی و جسم انسان گفتم که يك حیوانی بیش نیست و گفته‌اند صفات رذیله‌ای هست که انسان اگر می‌خواهد سعادت‌مند شود، باید این صفات رذیله را ریشه‌کن کند و آن بُعد حیوانی يك بُراق شود برای بُعد ملکوتی و پرواز کند و منازل را طی کند.

علمای اخلاق، بیش از چهل صفت رذیله را یادآور شده‌اند و در اول کتاب‌هایشان نوشته‌اند از اوجب واجبات، دانستن علم اخلاق است. فی الجمله راجع به بعضی از صفات رذیله اشاره‌ای داشتم که این صفات رذیله در انسان خیلی خطرناک است. مثل يك ماشین در سرازیری که ترمزش ببرد؛ چطور موجب سقوط خودش و سرنشستن است، اگر صفت رذیله‌ای در دل باشد و بردل حکمفرما باشد، سقوط و تخریب و ضررش از این هم بیشتر است.



کنترل بُعد جسمی

بحث این جلسه، مطلب خیلی مهمی در انسان‌شناسی یا معرفة النفس است. ممکن است کسی بگوید که خود این بُعد ناسوتی و خود این جسم که یک حیوانی بیش نیست، دارای رذائل است و نه اینکه جنود و لشکری داشته باشد؛ بلکه اگر جلوی خود این را نگیرند، این خطرهایی که مربوط به صفات رذیله هست، در آن نیز هست.

قرآن یک جمله راجع به این حرف دارد و اینست که می‌گوید این انسان می‌خواهد جلو باز باشد. می‌خواهد نیروی کنترل‌کننده نداشته باشد و هرکاری که می‌خواهد انجام دهد. این وضع بُعد حیوانی انسان است:

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾^۱

اگر روح این جسم را کنترل کرد که قبلاً درباره اش صحبت کردم، این جسم را مثل اسب چموش دهانه‌ای به دهانش می‌زند و سوارش می‌شود و پرواز می‌کند. همین جسمی که فوق‌العاده ضرر دارد، فوق‌العاده نفع پیدا می‌کند و بُراق برای حرکت می‌شود و اگر ما نتوانستیم این کار را بکنیم، یعنی نتوانستیم روح را بر جسم غلبه دهیم و نتوانستیم جسم را کنترل کنیم و مثل اسب چموش دهانه‌ای به دهانش بزنیم، خودسر می‌شود و خطرناک می‌شود. آنگاه اقتضای طبیعتش اینست که هر چه بتواند می‌کند. مثلاً می‌خواهد تمایلات را ارضا کند، از هر راهی که بتواند تمایلات را ارضا می‌کند. حال گاهی این تمایلاتش خوردن و آشامیدن است و گاهی ارضای غریزه جنسی است و گاهی حبّ مال و حبّ به اولاد است و گاهی حبّ ریاست است و بالاخره اقتضات دارد. اگر جلو باز شد و اگر نیروی کنترل کننده نداشت، خطرناک می‌شود و انسان را به بدبختی می‌کشاند. آنگاه هم خودش سقوط می‌کند و هم انسان و حتی روح ملکوتی هم سقوط می‌کند.

این سقوط به اندازه‌ای است که گاهی به آنجا که روح، رنگ جسم را می‌گیرد. همان روح به جای اینکه از عقل استفاده کند، از مکر و شیطنت جسم استفاده می‌کند. آنگاه معاویه می‌شود. همان روح نمی‌تواند کار کند و جسم غریزه جنسی را ارضا می‌کند از هر راهی که بشود. بی‌عفتی‌ها و

۱. القیامة، ۵: «ولی نه، انسان می‌خواهد که در پیشگاه او فساد کاری کند.»

بی غیرتی‌ها از اینجا سرچشمه می‌گیرد. می‌رسد به آنجا که مثل عقرب نیش می‌زند و مثل مار می‌گزد و مثل پلنگ می‌درد. آن روح هم اگر رنگ جسم را پیدا نکند، لاقلاً عرضه ندارد و کاری نمی‌تواند بکند و متأسفانه قرآن می‌فرماید غالب انسان‌ها چنین هستند. یعنی نمی‌توانند این جسم را کنترل کنند. وقتی نتوانستند جسم را کنترل کنند، جهنمی می‌شوند و حیوان و از حیوان پست‌تر می‌شوند.

یک آیه در قرآن هست و ما باید روی این آیه خیلی فکر کنیم و توجه به آیه داشته باشیم و آیه جداً برای افراد متوجه، کمرشکن است؛ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱

این ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ﴾ خطر خیلی بزرگی را گوشزد می‌کند و می‌فرماید بسیاری از مردم غافلند از اینکه بعد ناسوتی و بعد ملکوتی دارند و از اینکه باید این بعد ناسوتی یعنی جسم را کنترل کنند و اما به این فکر نیستند که کنترل کنند و سرخود و خودخواه می‌شوند و مثل اسب

۱. الأعراف، ۱۷۹: «در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافل‌ماندگانند.»

چموش بی دهانه و جلو باز می شود و این خودسری ها، آن ها را حیوان می کند و از حیوان پست تر، که در آیات دیگر هم می فرماید مثل حیوان:

﴿ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا﴾^۱

مثل حیوان ها می شود که هم و غمش خورد و خوراک است و مثل حیوان ها هم و غمش غلبه بر دیگران است. و آن روح هم می میرد. به این معنا که روح هم تابع جسم می شود و جسم خودش را به سقوط می کشاند و انسان به سقوط کشیده می شود و انسان هم مرگب از روح و جسم است. اگر توجه داشته باشد، روح، عقل و فطرت و صدر و وجدان اخلاقی را دارد و از فطرت استفاده می کند و جسم را کنترل می کند و دهانه بر دهان این اسب چموش می زند و بُراق می شود و حرکت می کند و اگر این بُراق نباشد، اصلاً روح نمی تواند ترقی کند. حال یا روح نارساست و در این دنیا می آید برای ترقی که سابقاً صحبت کردیم یا اصلاً روح وقتی به دنیا می آید همین جسم است که روح می دهد و حرکت جوهری صدرالمتألهین است و اما بالاخره اگر توجه نداشتیم و از این حرف ها غفلت داشتیم، روح می میرد و در حقیقت روح نداریم و یک حیوان به تمام معناست و هم و غمش اینست که خود را ارضا کند و آنگاه جهنمی می شود و اصلاً فکر این را نمی کند که به کجا می رسد. قرآن می گوید اصلاً منکر معاد می شود برای اینکه می خواهد جلو باز باشد. منکر روحانیت و منکر نماز و منکر خدا و بالاخره هر چه

۱. الحجر، ۳: «بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند.»

می خواهد جلوی این جسم را بگیرد، جسم منکر می شود. وقتی این حال لجاجت و انکار برایش پیدا شد، آن وقت پست تر از حیوان می شود:

﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾

اگر این بحث امروز من درست باشد، آنگاه اینکه ما چهل رذیله داریم و جنود جسم اند و جنود جهل اند، تقریباً سالبه به انتفاع موضوع می شود. باید بگوییم ما مرگب از روح و جسم هستیم و روح ما ملکوتی و معنوی و خدایی است و تمایل به خدا و معنویات دارد و جسم ما حیوانی و ناسوتی و دنیوی است و تمایل به رذائل دارد. این رذائلی که علمای علم اخلاق چهل مورد به بالا گفته اند، زمینه هایی است که در جسم ما موجود است. یعنی جسم ما را ذاتاً مثل عقرب می بیند. به قول شاعر که چه خوش می گوید:

نیش عقرب نه از راه کینه است اقتضای طبیعتش این است

اقتضای طبیعت دو حیوان، قاعده غلبه قوی بر ضعیف حکمفرما می شود. مقداری علف اگر در مقابل دو الاغ بریزید، هر کدام قوی تر است دیگری را عقب می زند و همه علف ها را می خورد. قاعده غلبه قوی بر ضعیف است. این نیز همینطور است و خودخواه و خودپسند می شود و اگر دنیا را هم بگیرد، باز کم است. اگر تمام مردم را برای منافعش بگشود، باکی نیست.

در روایات می خوانیم در زمان بنی اسرائیل که الان هم اگر به دست این داعشی ها و اسرائیلی ها بدهند، بدتر از آن ها هستند، این یهودی ها در یک شب در یک مدرسه ریختند و صد و ده نفر از علما را کشتند و فردا صبح سر

کارشان رفتند، مثل اینکه اصلاً چیزی واقع نشده است. الان این داعش اگر قدرت پیدا کند به یک شبانه روز نجف را یک تپه خاک می کند. صهیونیسم اگر قدرت پیدا کند نه تنها اسلام عزیز را بلکه دنیا را به خاک و خون می کشد. این اقتضای طبیعتش است برای اینکه روح ندارد، یعنی روح را به دست خودش کشته است و برای اینکه انسانیت و آدمیت ندارد و فقط بُعد حیوانی است و بُعد حیوانی هر چه قدرت دارد، می کند. اگر پشه ای باشد، قدرتش اینست که این پشه در شب نگذارد شما بخوابید و اگر هم پلنگی باشد، مظلوم را بدرد و اگر عقربی باشد، شما را بگزد و بکشد. بُعد حیوانی اینگونه است. حال چه باید کرد؟!

قدرت بخشی به روح در برابر جسم

راه استقامت در برابر بعد جسمی، فقط و فقط این است که قرآن می فرماید اعتقاد به معاد و اعتقاد به معنویات داشته باش؛ به عبارت دیگر روح را قوی کن و وقتی روح قوی شد، جسم را کنترل می کند و وقتی جسم را کنترل کرد، مثل اینست که یک آدم فهیمه دانا سوار یک اسب چموش است و دهانه بر دهانش زده و به واسطه این اسب چموش، به مقصد می رسد. مثل یک راننده خوب سوار بر یک اتومبیل عالی و این اتومبیل ولو جاده هم خیلی پیچ و تاب دارد، اما این راننده و ماشین را به مقصد می رساند. اگر حرف من درست باشد، بحث برمی گردد به اینکه ما مرگب از جسم و روح هستیم. روح ما ذاتاً دارای فضائل است. این چهل فضیلتی که علمای

علم اخلاق درست کردند و لشکریان روح گفتند، بگوییم خود روح این فضائل را دارد. چنان که خود جسم است که این اقتضائات بد و این رذائل را دارد. حال راهش فقط همین است که انسان در تهذیب نفس و اخلاق کار کند و از خدا توفیق بخواهد. قرآن می فرماید معلّم اخلاق، خداست:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ

أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱

اگر فضل و کرم خدا نباشد، ما در مقابل این جسم و بُعد حیوانی چه کاری می توانیم بکنیم؟ باید معلّم اخلاقمان را خدا قرار دهیم و اگر بخواهیم معلّم اخلاقمان خدا باشد، باید تقوا داشته باشیم و اهمیّت به واجبات دهیم. نماز کمک می کند. یعنی از چیزهایی که موجب می شود خدا توفیق عنایت کند و اهمیّت به واجبات مخصوصاً نماز و کمک به خلق خدا و اهمیّت به مستحبات و مخصوصاً انس با قرآن و نیز اجتناب از گناه. این گناه عجیب است برای اینکه جسم را قوی کند. یک روایتی هست و روایت خیلی عالیست و البته تشبیه معقول به محسوس است؛ اما روایت خوبیست. آقا امام صادق علیه السلام می فرمایند: اگر کسی یک گناه کرد، یک نقطه سیاه در دلش پیدا می شود و اگر توبه کرد، آن نقطه سیاه پاک می شود و اما اگر توبه نکرد، با گناه دوم آن نقطه سیاه زیاد می شود و با گناه سوم و چهارم و دهم و صدم، آن نقطه

۱. النور، ۲۱: «و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی شد، ولی

[این] خداست که هر کس را بخواهد پاک می گرداند و خدا [ست که] شنوای داناست.»

زیاد می شود و سیاهی همه دل را می گیرد. بعد امام صادق علیه السلام می فرماید:

«فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا»^۱

این رستگار نمی شود و معنایش اینست که به واسطه گناه روح را کشته و روح ندارد و یک حیوان به تمام معناست. قرآن شاید بیش از صد آیه دارد که می گوید مواظب باش یک دفعه مبدل به حیوان نشوی و مواظب باش که اگر حیوان شدی، از هر حیوان پست تر تو هستی:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمَمُ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۲

پست تر از هر میکروبی نظیر داعشی ها، هستند و همیشه در تاریخ بوده است و این حزب صهیونیسم همیشه در تاریخ بوده است. البته کم و زیاد داشته و شدت و ضعف داشته و همه از همین جا پیدا می شود. اگر عالم را روشن کرد، روح ملکوتی است و اگر عالم را به هم ریخت، بُعد ناسوتی است. چه وقت بُعد ملکوتی می تواند عالم را روشن کند، در آن وقتی که خدا توفیق عنایت کند و تقوا داشته باشد و روح را قوی کند و متوجه باشد و بتواند آن اسب چموش و آن بُعد حیوانی را کنترل کند؛ در غیر این صورت، می خواهد جلو باز باشد:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۱: «إِذَا أَدْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ

حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا»

۲. الأنفال، ۲۲: «قطعاً بدترین جنبندهاگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند.»

او دلش می خواهد هر کاری می خواهد بکند و جلوباز باشد. کسی نگوید چرا و هر چه می خواهد بکند. قرآن می فرماید کاری کن که این را کنترل کنی و وقتی کنترل کردی، عالی در می آید. اگر بخواهم مثال بزنم مثل ماشین عالی که راننده عالی می خواهد که پشت ماشین بنشیند و به مقصود برسد و اما اگر این ماشین جلوباز و بدون راننده شد و در سرازیری ترمزش برید، معلوم است که به کجا می رسد.

بعد ملکوتی به مانند راننده برای جسم ماست. اگر توانستیم جسم را کنترل کنیم، به هر کجا بخواهیم می رسیم. این منازلی که طی می شود، یک نیروی کنترل کننده می خواهد و این نیروی کنترل کننده، روح ماست و به توسط جسم جلو می رویم و همین جسمی که درنده است و از همین جسمی که داعشی ها و صهیونیسم ها و معاویه ها و شمر و عمرسعدا پیدا می شود، همین جسم می تواند سلمان فارسی را تحویل جامعه دهد. همین جسم می تواند برسد به آنجا که به جز خدا نداند. همه این ها هم دست خود ما و با اختیار ماست.

ملائکه ترقی ندارند، زیرا جسم ندارند و حیوان ها ترقی ندارند، زیرا روح ندارند و این انسان ترقی و استکمال دارد و تا خدا خدایی می کند، می تواند استکمال پیدا کند و می تواند مقام قرب الهی را ببیند در آن وقتی که بتواند روح مسلط بر جسم شود و جسم براق شود.

تقوا قدم اول در اخلاق

حال این‌ها علم اخلاق و گفتنی‌های این مدّت است و قدم اول در علم اخلاق «تقواست» و الا بدون تقوا معنا ندارد کسی وارد علم اخلاق و عرفان شود.^۱ این عرفان‌های دروغین که الان پیدا شده و موجب بدبختی برای بعضی خانم‌ها و آقایان ساده‌لوح شده، از همین جا سرچشمه می‌گیرد. اگر کسی علم اخلاق بخواهد، قدم اول تقواست. اهمّیت به واجبات مخصوصاً نماز و کمک به خلق خدا و اهمّیت به مستحبات مخصوصاً انس با قرآن و توسّل به اهل بیت علیهم‌السلام و اجتناب از گناه. گوش ما و چشم ما و زبان ما و مخصوصاً کنترل شود تا کم کم برسد به آنجا که «تقوای دل» پیدا کنیم. این تقوای دل یعنی تقوای واقعی و وقتی چنین شد، قدم اول را برمی‌داریم و وقتی قدم اول را برداشتیم، معلّم اخلاق می‌خواهیم و اول کسی که معلّم اخلاق است، خداست. خدا کمک می‌کند و الهام می‌دهد.

۱. طبق این دیدگاه، تقوا، همان غلبه روح بر جسم و سوار شدن بر مرکب جسم در حرکت صعودی برای رستگاری و پرواز به سوی ملکوت تا نیل به سعادت ابدی است که سرسختانه محتاج تلاش و مجاهدت می‌باشد. «بین نفس انسان و بدن او رابطه تنگاتنگی وجود دارد و گاهی که نفس بر بدن، غلبه و تسلط پیدا می‌کند، بدن، سعید و سعادت‌مند خواهد بود؛ زیرا کمال نفس بر اساس میزان بهره‌مندی صحیح از بدن حاصل می‌گردد و عدالت به معنای میانه‌روی در خلق و خوی‌های متضاد است.» [اسفار، ج ۹، ص ۱۲۷؛ با تلخیص] در واقع، صدرالمتألّهین تصریح می‌کند که سعادت و نیک‌بختی انسان، در گرو تعدیل غرایز است و تعدیل غرائز را همان پیروزی و غلبه بعد روحی بر بعد جسمی می‌داند و اشکالی ندارد که بگوییم سعادت و نیک‌بختی، همان «تقوا» است. [ر.ک:

سیروسلوک؛ تقوا، فصل اول]

در همین سوره شمس که سابقاً اشاره کردم و یازده قسم می خورد، یکی از قسم‌ها همین است:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۱

قسم به این انسانِ مرکب از روح و جسم که الهام دارد. هم بدی‌ها را می فهمد و هم خوبی‌ها را درک می کند. یعنی پروردگار عالم یک الهامی در این نهفته است، لذا همه ما الهام داریم و حتی آدم‌های بد هم الهام دارند و الهام‌های شیطانی دارند.

بالاخره قدم اول تقواست. وقتی تقوا درست شد، خدا خیلی کمک می کند. همه و مخصوصاً جوان‌ها این آیه را در نظر داشته باشید که قرآن می فرماید، قبل از اینکه بخواهید معلم اخلاق پیدا کنید.

در اینجا به جوان‌ها بگویم این معلم خصوصی در اخلاق، فعلاً نه ممکن است و نه جایز است و به دنبال معلم اخلاق خصوصی نروید. نود درصد کسانی که به دنبال معلم اخلاق خصوصی رفتند، گمراه شدند، مخصوصاً خانم‌ها. لذا معلم اخلاق، باید خصوصی نباشد و معلم اخلاق عمومی باشد و آن این منبرها و مجالس است و کتاب‌های اخلاقی زیاد نوشته شده و اگر شبهه‌ای پیدا کردید، از کسی شبهه را پرسید؛ اما بالاتر از معلم خصوصی اگر پیدا شود که پیدا هم نمی شود، خداست. حضرت امام علیه السلام می فرمودند ما آقای

۱. الشمس، ۷ و ۸: «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد؛ سپس پلیدکاری و

پرهیزگاری‌اش را به آن الهام کرد.»

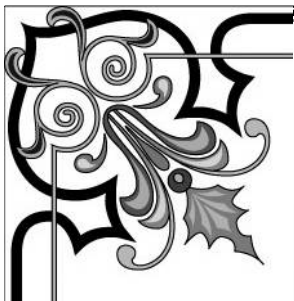
شاه آبادی را بعد از هفت هشت سال پیدا کردیم، بعد از اینکه خود حضرت امام معلّم اخلاق خصوصی و عمومی و عالی و متخصص بود.^۱ بنابراین اگر بخواهید به جایی برسید، معلّم اخلاق باید خدا باشد:

﴿وَلَوْ لَا فَضْلَ اللَّهِ عَلَيَّكُمْ وَرَحْمَتَهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ

أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

حال اگر بخواهیم خدا معلّم اخلاق ما باشد، باید تقوا داشته باشیم. تقوا یعنی اهمیّت به همه واجبات به طور عالی و مخصوصاً نماز و اهمیّت به مستحبات که به قول امام صادق علیه السلام خیلی روشنایی و نورانیّت می دهد و اجتناب از گناه و این اجتناب از گناه از اوّل و دوّم یعنی اهمیّت به واجبات و مستحبات بالاتر است. با اجتناب از گناه کم کم ملکه تقوا پیدا می شود و موجب می شود خدا بدون اینکه تو از او بخواهی، معلّم اخلاقی تو شود و به تو الهام دهد، هم در وقتی که می خواهی سقوط کنی و هم در وقتی که می خواهی عروج کنی.

۱. ر.ک: سیر و سلوک؛ یقطه، ص ۳۶ تا ۴۶.



۵

فصل پنجم:

تقویت کنندگان نفس اماره و بعد جسمانی انسان

درس گفتار پانزدهم:

یاری دهندگان برونی بُعد جسمی

راجع به معرفة النفس یعنی خودشناسی و انسان شناسی مطالبی مطرح شد. این بحث از نظر علمای علم اخلاق، بحث فوق العاده مهمی است، چنان که نزد عرفاء، بحث فوق العاده مهمی است. گفتیم که بُعد حیوانی ما به نام بُعد جسمانی، شرّ مطلق است و قرآن درباره آن فرموده:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾

وگفتم علمای اخلاق، چهل رذالت برای این بُعد جسمانی نقل کرده اند. چندین جلد کتاب راجع به رذائل داریم و به ما یاد داده اند که باید این رذائل را مرتفع کنیم و الا اگر يك رذيلة اخلاقی درون ما باشد، ما را بدبخت می کند؛ بدبخت دنیا و بدبخت آخرت.

۱. یوسف، ۵۳: «چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند، مگر کسی را که خدا رحم کند.»

پناه بردن به خدا از شرّ اعوان بعد جسمی

بحث این جلسه راجع به اینست که این صفات رذیله، ذاتی برای نفس اماره است و عرضی نیست؛ اما بعضی از این لشکریان عرضی است؛ به این معنا که با صفت رذیله و با جسم ما هماهنگ می‌شوند و ما را به سقوط می‌کشانند.

در قرآن دو سوره به نام «معوذتین» هست که این دو سوره برای محفوظ بودن از شرّ شیطان انسی و شرّ شیطان جنّی، خیلی مفید است. برای اینکه بچه‌هایمان از بلاها محفوظ بمانند، خیلی مفید است. مخصوصاً اگر دو سوره «قل یا ایها الکافرون» و «قل هو الله احد» هم اضافه شود که در میان ما مشهور شده به «چهار قل». این برای حفظ از بلاها و حفظ از آفات و حفظ از شرور فوق‌العاده مهم است و برای خودتان و برای وابسته‌های به خودتان، این چهار قل را خیلی بخوانید.

در «سوره فلق» یک مرتبه پناه به خدا برده شده از چهار دشمن فوق‌العاده

مهم. از چهار رذیله که کمک کار بُعد حیوانی ما هستند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۱

۱. شرارت افراد شرور

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾؛ یعنی خدایا! پناه می‌برم به تو از آدم‌های شرور. از شرّ خلق الله به خدا پناه می‌برم. شرّ خلق الله گاهی آدم می‌کشد، گاهی مال مردم می‌برد و گاهی آبروی مردم می‌برد. این افرادی که مال مردم را می‌برند، معلوم است که خیلی بدند، افرادی که آدم می‌کشند، خیلی بدترند، اما از نظر واقع، بلکه از نظر اسلام، آن کسانی که آبروی مردم را می‌برند، از آن آدم‌کشی و مال مردم خوردن خیلی بدتر است، لذا خلق الله سُروری دارند. یکی از این خلق الله صهیونیسم و یکی داعشی‌ها و یکی استکبار جهانی است.

اما تقاضا دارم در نظرتان همیشه این جمله باشد که خدایا! پناه می‌برم از آدم‌های شرور، مخصوصاً آدم‌هایی که آبرو می‌برند. غیبت و تهمت و شایعه

۱. الفلق، ۱ تا ۵: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده دم، از شرّ آنچه آفریده، و از شرّ تاریکی چون فراگیرد. و از شرّ دمنندگان افسون در گره‌ها. و از شرّ [هر] حسود، آنگاه که حسد ورزد.»

و بالاخره حرف زدن پشت سر مردم یا در روی آن‌ها، خیلی خطرناک است. ما می‌دانیم که از استکبار جهانی باید احتراز کنیم. می‌دانیم که باید لعن به مثل صهیونیسم کنیم و بیزاری از او بجوئیم. باید به هر اندازه که می‌توانیم با داعشی‌ها و نظیر داعشی‌ها بجنگیم و آن‌ها را نابود کنیم؛ اما به این هم توجه داشته باشید که ما باید به خدا پناه ببریم از افرادی که آبرو می‌برند، با غیبتشان و با شایعه‌پراکنی و با تهمت و توهینشان، و این‌ها زیادند. بعضی اوقات قربه‌الی‌الله غیبت می‌کند و قربه‌الی‌الله تهمت می‌زند یا شایعه‌پراکنی می‌کند. توهین به مسلمان‌ها و توهین در رو و پشت سر می‌کند. لذا خلق الله شرور معلوم است برای سقوط انسان خیلی مهم هستند و همیشه بوده‌اند و در این آیه، از شرّ خلق الله، به خدا پناه برده شده است.

۲. غریزه جنسی

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾؛ یعنی خدایا! پناه می‌برم به تو در وقتی که غریزه جنسی تحریک شود، و این غریزه جنسی در میان رذائل، مهم‌تر یا از مهم‌ترین رذائل است. غریزه جنسی اگر تحریک شود، از راهی که حرام است و از راهی که عرف و خدا نگفته است، انسان را عجیب به سقوط می‌کشاند.

یکی از علمای بزرگ یک جمله دارد و جمله خیلی بالاست. مقدّس اردبیلی، هم از مراجع بوده و هم از نظر تقدّس به اندازه‌ای مقدّس بوده که طلبه‌ها لقب

«مقدّس» به ایشان داده‌اند و جداً مقدّس بوده و تشرّف داشته است. از او پرسیده‌اند اگر در جای خلوتی هیچ کس نباشد به جز نامحرم، آیا شما زنا می‌کنی یا نه؟! ایشان نگفت نه، بلکه گفت: پناه می‌برم به خدا اگر چنین صحنه‌ای برای من جلو بیاید.^۱

این قضایا به اندازه‌ای مهم است که قرآن از حضرت یوسف علیه السلام نقل می‌کند. حضرت یوسف علیه السلام در همه صحنه‌هایی که برایش جلو آمد، نمره بیست آورد؛ اما همین حضرت یوسف علیه السلام وقتی از صحنه زلیخا فرار کرد، قرآن درباره او می‌گوید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۲

اگر عصمت حضرت یوسف علیه السلام نبود، همینطور که زلیخا به یوسف تمایل داشت، یوسف هم به زلیخا تمایل پیدا می‌کرد، اما عصمت او نگذاشت. این آیه از آن حرف مقدّس اردبیلی هم مهم‌تر است. عصمت می‌خواهد که انسان بتواند با نامحرم در یک‌جا باشد و سالم بیرون آید، حال زن باشد یا مرد باشد. باز قرآن تعریف حضرت یوسف علیه السلام را می‌کند. در وقتی که در آن مجلس کذایی حضرت یوسف را خواستند و آن زن‌ها اظهار تمایل به حضرت یوسف می‌کردند، حضرت یوسف موقّف شد و از جلسه بیرون آمد و یک

۱. جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ رسائل فقهیه (للسیخ الأنصاری)، ص ۲۷.

۲. یوسف، ۲۴: «و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را

ندیده بود، آهنگ او می‌کرد.»

جمله دارد:

﴿وَالْأَنْصَرِفُ عَنِّي كَيْدُهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنْ

الْجَاهِلِينَ﴾^۱

خدا کمکم کرد و الا اگر خدا کمک نکرده بود، همینطور که آنها به من تمایل پیدا کردند، من هم به آنها تمایل پیدا می کردم. قرآن نمی خواهد تاریخ بگوید، بلکه می خواهد زنگ خطر بزند. مواظب باشید خلوت با نامحرم، صحبت های غیرمتعارف با نامحرم، شوخی ها با نامحرم، بی عفتی ها و بی حجابی ها و بی حیایی ها با نامحرم، خطر دارد و خطرش نیز خیلی بالاست، به اندازه ای که یوسف و زلیخا می برد.

یک بزرگی راجع به این صحنه یک جمله دارد و جمله شیرینی است. می گوید زلیخا یک زنی بود که هرچه یک زن می خواست، زلیخا داشت. یک زن، شوهر خوب می خواهد و شوهر او عزیز مصر بود. از نظر تمکن و تمول، اول متمکن و متمول بود و خیلی بالا بود. یک زن، زیبایی می خواهد و او بهترین زیبایی ها و جوانی ها را داشت. بالاخره هرچه یک زن می خواست، او داشت و اما یک چیز نداشت و آن حیا و عفت و حجاب بود. می گوید همین بی عفتی و بی حیایی، زلیخا را زمین زد که اگر تمام دنیا پشت به پشت یکدیگر می کردند و می خواستند یک زن را زمین بزنند، اینقدر نمی توانستند

۱. یوسف، ۳۳: «و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله]

نادانان خواهم شد.»

که زلیخا به دست خودش، خودش را زمین زد. بعد برعکس آن می فرماید و اما یوسف یک جوانی بود که هرچه یک جوان می خواست، یوسف نداشت. تمکّن نداشت، ریاست نداشت و زن می خواست و نداشت و به قول این آقا حتّی خودش هم از دیگری بود و زلیخا او را خریده بود. اما یک چیز داشت و آن عفت و غیرت بود که قرآن، همین عفت و غیرت را در سوره یوسف نقل می کند. همین عفت و غیرت یوسف، او را بالا برد به اندازه ای که اگر دنیا پشت به پشت یکدیگر می کرد و می خواست یک مرد را اینقدر بالا ببرد، نمی توانست که عفت و حیای حضرت یوسف، او را بالا برد.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾؛ یعنی خدایا پناه می برم به تو در وقتی که تحریک غریزه جنسی شود.

این موبایل ها الان خانه شیطان شده، بلکه موجب بی حیایی و بی عفتی برای دختر و پسر شده است و این خیلی خطرناک است. البته خطرناک تر، این ماهواره هاست. موبایل جعبه کوچک و ماهواره جعبه بزرگ است و عفت و حیا را می برند و همه چیز دختر و پسر را می برند. پناه می بریم به خدا: ﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾.

بعضی اوقات دختر یک پیام به پسر می دهد و پسر تا صبح خوابش نمی برد. توهم و تحیل دارد و نماز شب که نمی خواند، بلکه قرآن می فرماید کم کم بی دین می شود:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْاى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ

کَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ^۱

یا اینکه یک پیام از یک پسر نانجیب به یک دختر با عفت زده شود، باعث می‌شود این دختر خوابش نبرد. فکرها و تخیل‌ها و توهم‌ها دارد و کم‌کم همین یک پیام، دختر عقیف را دختر بی‌عفت می‌کند. دختر نجیب را دختر هرزه می‌کند. ناگهان مادرش متوجه می‌شود که سه یا چهار تا رفیق دارد. ماهواره دارد و موبایل هم برای دخترش خریده و برای پسر هم باید باشد. این‌ها دو تا قوطی شیطان است. آن شیطان، برای بی‌عفتی و بی‌عصمتی، خیلی معونه می‌خواهد، اما این معونه هم نمی‌خواهد. با یک پیام، ناگهان یک بی‌عفتی در کنار اوست یا یک رذالت در کنار اوست.

۳. وسوسه‌های عملی

«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»؛ یعنی خدایا پناه می‌برم در آن وقتی که وسوسه زن راجع به تحریک جنسی شروع شود. راجع به مرد نیز همین است و این «وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»، یعنی یک شوخی. یک شاعری شعری گفته و خلاصه شعر او اینست که بعضی اوقات یک تبسم و بعد یک جمله شهوت‌انگیز، تحریک‌ها و بعد بی‌عفتی‌ها و بعد بی‌عصمتی‌ها در پی دارد. این بی‌حجابی الان همین است.

۱. الروم، ۱۰: «آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود، [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آن‌ها را به ریشخند می‌گرفتند.»

گاهی یک حرف در اینست که زن‌های ما حجابشان بد شده و این خیلی خطر دارد. یعنی فساد اخلاقی که روز به روز هم بیشتر می‌شود، خیلی خطر دارد. اگر جامعه ما حیا نداشته باشد، مسلّم است خانمی که گلوی باز و لباس‌های تنگ داشته باشد، حیا را می‌برد و نجابت را می‌برد و اما بالاتر از همه، عفت اجتماعی را لگه‌دار می‌کند. مثل یک آدم بی‌غیرت که چقدر پیش شما منفور است، جامعه ما هم در پیش امام زمان و حتی نزد بزرگان منفور است. بزرگان و حتی مراجع خیلی از جامعه ناراحت و منفورند.

این یک مطلب است که خیلی خطر دارد، اما مطلب بالاتر اینست که هرچه یک مرد باید داشته باشد، این خانم با نوع پوشش خود می‌برد. حیای او را می‌برد، مردانگی او را می‌برد، همت و غیرت و کار و تلاش او را می‌برد و خودش بدبخت‌تر از مرد و مرد بدبخت‌تر از خودش است. لذا این حرف سوّم در این آیه شریفه خیلی خطر دارد. پناه بر خدا از اینکه بی‌عفتی و بی‌عصمتی در کوچه‌ها زیاد شود. وسوسه‌های عملی راجع به بدبخت کردن مردها. به یک پیرمرد می‌گفتند از تو گذشته، تو چرا نگاه می‌کنی؟ می‌گفت می‌خواهم نگاه نکنم، اما نگاه می‌شود و دست من نیست. به راستی اینطور شده و پیر و جوان و مسن و زن‌دار و بی‌زن همینطور شده‌اند و از مفاسدش اینست که محبت زن و شوهر را لگه‌دار می‌کند و وامصیبتا به زن و شوهری که محبت به یکدیگر نداشته باشند. ناگهان می‌بینیم خانم عروس دارد، اما رفیق هم دارد یا داماد دارد و اما رفیق هم دارد. مرد کم‌کم یک تمایلات غلطی پیدا می‌کند، در حالی که زندگی و شرافت و آبرو و شخصیت

اجتماعی دارد، اما وقتی این عشق مجازی آمد، همه چیز را نابود می کند. از امام صادق علیه السلام پرسیدند عشق مجازی چیست؟ فرمودند: درد. در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می فرمایند عشق مجازی اینست که وقتی محبت خدا نباشد، رابطه با خدا نباشد، آنگاه عشق مجازی پیدا می شود.^۱ این عشق مجازی، عفت جامعه را برده است، حیای جامعه را برده است.

۴. حسادت افراد حسود

حرف چهارم و آخر هم اینست: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»؛ یعنی خدایا! پناه می برم به تو از شرّ حسود در وقتی که حسادتش گل کند. لذا از همه شما تقاضا دارم مواظب باشید که حسودان، حسادتشان راجع به شما گل نکند. اگر حسادت کند، حاضر است شما را بکشد. آنگاه قابیل می شود و هابیل را می کشد. اول قتلی که روی کره زمین واقع شد، برادر کشی بود و قابیل، هابیل را کُشت، به خاطر اینکه حسادتش گل کرد. وقتی حسادت حسود گل کند، به فکر اینکه طرف بی گناه هست یا بی گناه نیست و برادرم هست یا نه و امثال این فکرها، نیست.

یک مثال عوامانه هست و حکایت ملانصرالدین که وجود خارجی نداشته، اما مثال هایش آئینه فکر جامعه است. می گویند پسرش مرده بود و اما این

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۰: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ علیه السلام عَنِ الْعِشْقِ، فَقَالَ: قُلُوبٌ

خَلَّتْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ»

پسر، همکارش هم بود؛ مَلا گریه و زاری می‌کرد و به خودش می‌زد و بعضی اوقات چهار تا لگد هم به قبر پسرش می‌زد. می‌گفتند مَلا اگر گریه و زاری می‌کنی، پس این لگد زدن بر قبر برای چیست؟ می‌گفت گریه می‌کنم برای اینکه پسرم مرده و اَمّا لگد به قبرش می‌زنم برای اینکه همکارم بوده و خوشحالم از اینکه همکارم مرده است.

به راستی اگر حسادت حسود گل‌کند، چنین می‌شود. خودتان خیلی مواظب باشید که حسود نباشید. الان آیا عروس و مادرشوهر با هم می‌سازند یا نه؟! همین نساختن آن‌ها یعنی حسادت. کدام عروس است که مادرشوهرش را مثل مادرش حساب کند؟ وظیفه اینست که مثل مادر حساب کند. یا برعکس مادرشوهر باید با عروسش بهتر از دخترش باشد و طرفدار این عروس باشد؛ اَمّا وضع ما رسیده به اینجا که هنوز نتوانسته‌ایم این اختلاف بین عروس و مادرشوهر و عروس و خواهرشوهر را حل کنیم. این حسد بد چیزی است.

تقاضا دارم روی این‌ها فکر کنید و این‌ها را به کار ببندید. باید این چهار چیز در جامعه ما نباشد و الاً جامعه ما بدبخت است. باید این چهار چیز در خانه ما نباشد، و الاً خانه ما بی‌عفت است. باید این چهار چیز در جامعه ما نباشد و الاً جامعه ما ناسالم است. ما الان فساد اخلاقی داریم و این فساد اخلاقی، جامعه ما را نابود کرده است.

درس گفتار شانزدهم:

دوست بد، تقویت‌کننده نفس اماره (۱)



بحث به اینجا رسید که این بُعد حیوانی انسان به نام «نفس اماره» و به نام «طبیعت»، خود، نفس شرّ است؛ اما اگر مواظب باشیم، فوق‌العاده مفید است. آن نفس ملکوتی می‌تواند او را مهار کند و بُراق کند و سوار این بُراق شود و برسد به جایی که به جز خدا نبیند و به جز خدا نداند.

چیزی که باید مواظب باشیم، اینست که این بُعد ناسوتی، کمک‌کارهایی در برون دارد. یعنی چیزها و افرادی هست که این نفس اماره را تقویت می‌کند و ما باید با آن چیزها جدّاً بجنگیم و آن‌ها را جدّاً سرکوب کنیم.

دو سوره در قرآن هست که لشکریان برون نفس اماره را نشان می‌دهد: یکی سورهٔ فلق بود که در آن، از شرّ دشمنانی مانند افراد شرور، افراد حسود، وسوسه و... به خدا پناه بردیم. یکی هم سورهٔ ناس که با محوریت پناه بردن به خدا از دوست بد می‌باشد، و اینک دربارهٔ آن صحبت می‌کنیم.



سه مرتبه پناه بردن به خدا

دومین سوره از معوذتین، سوره «ناس» است. در سوره ناس، سه مرتبه، از یک چیز به خدا پناه برده شده است. در سوره فلق یک مرتبه به خدا پناه برده شده بود از چهار چیز خیلی مهم و اما در سوره ناس سه مرتبه پناه برده شده به خدا از یک چیز. معلوم می شود این یک چیز، از آن چهار چیز برای جهنمی کردن انسان و نابودی او، خیلی مهم تر و مؤثرتر است.

در سوره فلق از چهار عامل «۱. شرارت افراد شرور»، «۲. غریزه جنسی»، «۳. وسوسه های عملی» و «۴. حسادت افراد حسود»، یک مرتبه به خدا پناه برده شد؛ اما در سوره ناس از یک عامل مهم دیگر، یعنی «دوست بد» سه مرتبه به خدا پناه برده می شود و این امر، نشان از اهمیّت نقش دوست بد در سرنوشت انسان و به خصوص در تقویت بُعد جسمانی و حیوانی او دارد.

۵. دوست بد

در سوره ناس با تأکید خاصی می خوانیم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قُلْ أَعُوذُ بِالنَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ،
إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ
النَّاسِ، مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾^۱

خدایا! پناه می برم به تو؛ ای کسی که مالکیت عالم وجود را داری، به تو پناه می برم؛ ای کسی که عالم هستی دست توست، به تو پناه می برم؛ خدایا! پناه می برم به تو از شرّ آدم بد یا نیروی بد در وقتی که وسوسه کند. وقتی بخواهد از راه غیرمتعارف مرا فریب دهد. به عبارت دیگر خدایا! پناه می برم به تو از دوست و رفیق بد. رفیق بد گاهی جنّی است که قرآن می فرماید اگر کسی با خدا رابطه نداشته باشد، رفیق جنّی یعنی شیطان پیدا می کند که این شیطان، برای نابودی او همیشه با اوست، و قرآن می فرماید بد رفیق و همنشینی است. گاهی نیز رفیق ناباب است. این رفیق ناباب اگر از شیطان جنّی بدتر نباشد، کمتر نیست.

قرآن راجع به دوست و رفیق بد می فرماید در روز قیامت کسی که به واسطه رفیق بد نابود شده و جهنمی شده است، مرتّب تأسّف می خورد و پشت دست

۱. الناس، ۱ تا ۶: «به نام خداوند رحمتگر مهربان، بگو: پناه می برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه گر نهانی؛ آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند، چه از جنّ و [چه از] انس.»

را به دندان می گیرد و می گوید: ای کاش سر و کار با خدا و پیغمبر و سر و کار با رفیق خوب داشتم. ای وای بر من! دیدی که رفیق بد، چه بلایی بر سر من آورد:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ

الرَّسُولِ سَبِيلًا، يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا﴾^۱

ای وای بر من! ای کاش در دنیا این رفیق بد را نداشتم.

﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ

خَذُولًا﴾^۲

من در حالی که آدم خوبی بودم، اما رفیق بد مرا برد و نابود کرد. شاید شیطان در اینجا به معنای رفیق بد باشد. یک زنگ خطرناک تر، اینکه بدان رفیق بد، شیطان است. همین طور که شیطان جنی تو را می برد، شیطان انسی هم تو را می برد. اگر بدتر از او نباشد، کمتر هم نیست.

چیزی که توجه به آن لازم است، اینست که قرآن شریف بعد از اینکه این دو سه آیه را بیان می فرماید، یک نفرین از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز قیامت نقل می کند:

۱. الفرقان، ۲۷ و ۲۸: «و روزی است که ستمکار دست‌های خود را می‌گزد [و] می‌گوید: ای کاش با

پیامبر راهی برمی‌گرفتم. ای وای، کاش فلانی را دوست [خود] نگرفته بودم.»

۲. الفرقان، ۲۹: «او [بود که] مرا به گمراهی کشانید پس از آنکه قرآن به من رسیده بود. و شیطان

همواره فروگذارنده انسان است.»

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ

مَهْجُورًا﴾^۱

خدایا! این‌ها قرآن مرا رها کردند. این‌ها همدیگر را گرفتند و اسلام عزیز را رها کردند. خدایا! بازخواست مرا و قرآن مرا از این‌ها بکن.

وای به کسی که در روز قیامت، شفیع او دشمن او باشد،^۲ و این جمله‌ای که در آخر این آیات آمده، می‌خواهد به ما بفهماند که رفیق بد به اندازه‌ای خطرناک است که گروه می‌شوند و جمعیت می‌شوند و در مقابل اسلام عزیز قد علم می‌کنند و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ناراحت می‌کنند و پیغمبر در روز قیامت از این شخص و رفقایش بازخواست می‌کند، بلکه نفرین می‌کند:

﴿يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾

خدایا! این‌ها قرآن مرا رها کردند و پشت پا به قرآن من زدند و به جای اینکه جلسه قرآن داشته باشند، جلسه معصیت با هم داشتند. به جای اینکه عمل به قرآن من بکنند، عمل به کارهای زشت و خلاف اسلام کردند. و این دو سه آیه راجع به رفیق بد، خیلی داغ صحبت می‌کند و متأسفانه همیشه و اما در زمان ما یک چیزی که موجب بدبختی برای جوان‌ها شده است، همین رفیق‌گرایی و انتخاب رفیق بد است. گاهی دو جوان لایبالی رفیق هم

۱. الفرقان، ۳۰: «و پیامبر [خدا] گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند.»

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۲۸.

می‌شوند یا یک جوان مقدّس، رفیق یک جوان نامقدّس می‌شود و جوان نامقدّس، آن جوان مقدّس را می‌برد. حال هر که باشد می‌رود، مگر اینکه خدا کمک کند.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

بالا تر از این می‌شود که جعفر کذاب، پسر امام و عموی امام و برادر امام است، اما رفیق بد او را بُرد، به اندازه‌ای که به جعفر کذاب مشهور شد؟ یک آدم دغل و ضدّ ولایت شد و حتّی رسید به آنجا که بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام، ادّعی امامت کرد.^۱ دشمن می‌خواست او را سر کار بیاورد برای اینکه ولایت را زمین بزند و قضیه امام زمان را نابود کند و آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نگذاشتند و الا خود او به نابودی تشیع حاضر شد و این در اثر رفیق بد بود.

عبارت «پسر نوح با بدان بنشست»، منحصر به فرد نیست و بیشتر یک مثال و نمونه است و الا وقتی در اجتماع برویم، همیشه چنین بوده است. اینکه اینقدر تأکید شده که مواظب باش دختر به چه کسی می‌دهید، به دنبال جاه و مقام و ثروت و امثال این‌ها نروید، بلکه به دنبال دین و اخلاق باشید، برای این است که اگر دختر را به یک آدم لابلالی دادید، دختر شما نیز لابلالی می‌شود. مرد لابلالی در اعتقادات و تشیع و حجاب و عفاف، همسر خود را بی‌حجاب و بی‌عفاف و بدبخت می‌کند. دختر نمازخوان شما را بی‌نماز می‌کند. اگر

۱. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۹۳ و...

می‌خواهید دخترتان سعادت‌مند شود، به دنبال اخلاق و دین بروید. برعکس این هم هست، اگر کسی بخواهد زن بگیرد، باید به دنبال زنی برود که اخلاق و عفاف و حجاب داشته باشد، باید به دنبال یک خانمی برود که نمازخوان و مقید باشد و از خانواده مؤدب و اهل ایمان باشد و بالاخره، اخلاق و دین داشته باشد.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها روی منبر می‌فرمودند:

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرَضَّوْنَ خُلُقَهُ وَدِينَهُ فَزَوِّجُوهُ إِلَّا تَفْعَلُوهُ
تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»^۱

در ازدواج به دنبال اخلاق و دین بروید، آنگاه دختر و پسر شما سعادت‌مند می‌شود. اگر به دنبال دین و اخلاق نرفتید، فتنه ایجاد می‌شود. پسر تویی دین می‌شود، دختر تو لاابالی در حجاب می‌شود، و بالاخره زندگی تباه می‌شود، ولو زرق و برقی هم باشد، اما بالاخره این زندگی تباه است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این دلیل اینقدر سفارش کرده که به تجربه اثبات شده است آن خانمی که در طایفه لاابالی برود، رنگ آن طایفه را خواهد گرفت. آن پسری که در یک طایفه و خانواده لاابالی برود، رنگ اهل آن طایفه را خواهد گرفت. حتی می‌رسد به آنجا که ضد روحانیت و ضد معنویت می‌شود و بالاخره در اثر رفتارهای اطرافیان، او هم جهنمی می‌شود.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷: «اگر کسی (به خواستگاری) آمد که دین و اخلاقش مورد رضایت است، به او زن دهید، اگر این [دستور] را به کار نیندید، در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد.»

مطلبی که همه باید به آن توجه داشته باشیم، اینست که در این آیه‌ای که خواندم، آن زن یا مردی که تباه شده و پشت دست می‌گزد و می‌گوید ای کاش رفیق خوب داشتم، اگر پدر و مادرش به دنبال دین و اخلاق نروند، اگر پدر و مادرش به دنبال این نروند که برای دختر یا پسرشان یک فرد متدین پیدا کنند، بلکه به دنبال دنیا و ریاست‌ها و تمکن‌ها و شخصیت‌های اجتماعی روند؛ آنگاه این پدر و مادر نیز به اندازه‌ای گناه دارند که در روز قیامت آن پسر یا آن دختر که به واسطه ازدواج ناباب خراب شده و به خاطر اعمالش به جهنم می‌رو، این پدر و مادر هم باید به دنبال آن‌ها به جهنم روند. قرآن اینطور می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۱

ورشکسته‌ترین افراد در روز قیامت کسانی هستند که به واسطه اولاد باید به جهنم روند.

توجه به زندگی مادی و معنوی فرزندان

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جایی رد می‌شدند و بچه‌ها بازی می‌کردند. پیغمبر ایستادند و می‌خواستند یک نصیحت بکنند. نصیحت چقدر عالی و مثل خود

۱. الزمر، ۱۵: «زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده‌اند؛

آری، این همان خسران آشکار است.»

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. پیغمبر یک نگاه عالی و تبسم آمیزی به بچه‌ها کردند و بعد فرمودند: وای به بچه‌های آخر الزمان، از دست پدر و مادرهایشان. گفتند: یا رسول الله! پدر و مادرهایشان بی دین هستند و لذا بچه‌ها بی دین می شوند؟! حضرت فرمودند نه! پدر و مادرها شیعه و مقدس و خوب هستند، اما تنها به فکر دنیای بچه‌هایشان هستند و به فکر آخرت بچه‌هایشان نیستند.^۱

معلوم است که باید به فکر دنیای بچه‌ها باشیم، به فکر دبستان و دبیرستان و دانشگاه و به فکر حوزه‌اش و کسب و کارش باشیم. پدر و مادر باید به فکر این بچه‌ها باشند، اگر دختر است به فکر شوهر دادنش و اگر پسر است به فکر زن دادنش و... وقتی والدین تعهد کردند که بچه پیدا کنند، باید تا آخر بروند، به اندازه وسعشان به این بچه سواد بیاموزند و کسب و کار بیاموزند و بالاخره آن‌ها را زن دهند و شوهر دهند و این‌ها به واسطه تلاش این پدر و مادرها، یک نسل خوب برای آینده شوند.

این تلاش‌ها و زحمات خیلی خوب است، اما خوب‌تر اینکه دوش به دوش اینک به فکر دنیا هستند، به فکر آخرت بچه‌ها باشند و متأسفانه الان اینطور نیست. همه شما که اینجا نشست‌اید، این فکر را ندارید. به فکر اینکه بچه من با چه کسی رفت و آمد می کند، نیستید.

۱. جامع الاخبار، ص ۱۰۶: «أَنَّه نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ: وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمْ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُعَلِّمُونَهُمْ شَيْئًا مِنَ الْفَرَائِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعْرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ»

شاعر چقدر عالی می گوید:

تا توانی می گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد

مار بد تنها همی بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند

اگر ماری به جان بچه تو افتاد، بچه را می کشد، اما اگر یار و رفیق بدی دچار بچه تو شد، دینش را از بین می برد و دنیايش را نیز از بین می برد.

چرا باید قضیه مواد مخدر مصیبت بزرگی شده باشد؟! چرا باید اینقدر راجع به حجاب و عفاف نگرانی داشته باشیم؟! وضع حجاب و عفاف خیلی بد است. ببینید در وقتی که دخترها از دبیرستان بیرون می آیند، چه خبرهاست و خودمان کرده ایم و دولت و مردم و روحانیت تقصیر دارند. این فساد اخلاقی که الان جلو آمده و جلوگیری از آن هم کار مشکلی است، خودمان ایجاد کرده ایم؛ در حالی که باید مواظب می بودیم، اما نبودیم.

دوست یابی

دوست و رفیق خوب، دختر شما را چادری و عقیف می کند و دختر شما را روشن فکر می کند و دختر شما را عاشق مسجد و نماز و روحانیت می کند، اما رفیق بد، اول کاری که می کند، دختر شما را بی حجاب می کند. باید بگوییم امروزه عفاف و حجاب کم رنگ شده است. دختری که در کوچه لباسش نامناسب باشد، هم برای خود و هم برای دیگران، مایه بدبختی است، و رفیق بد این کار را کرده است. رفیق بد، دنیا و آخرت دختر را نابود می کند. گاهی هم رفیق بد، او را به دوستی با جنس مخالف می کشاند.

ما در این باره‌ها کم فکر شده‌ایم، اگر نگوییم بی فکر شده‌ایم. بعضی از زن‌ها رفیق ناباب و حتی از جنس مخالف، دارند؛ به عنوان دوست یابی. مثلاً یک دختر چهار رفیق پسر دارد! اگر خون‌گریه کنیم، جا دارد.

گاهی یک پسر راه می‌افتد و دختر نادان را می‌فریبد و بعد هم روان‌شناس‌ها و دیگران می‌گویند: پسری که این دختر را فریب داده، ولو به عنوان رفاقت با هم بوده باشند، حاضر نیست او را برای ازدواج بگیرد و به دنبال کسی دیگر می‌رود. هم دنیای دختر را از بین می‌برد و هم آخرتش را. معلوم است دختری که وضعش چنین باشد، نمی‌تواند دنیای خوش و آبادی داشته باشد.

می‌گویند از هر چند ازدواج، یک طلاق هست. این طلاق‌ها از آدم‌های خوب نیست، بلکه بیشتر از همین آدم‌های ناباب و رفیق‌جو و رفیق‌یاب است که به عنوان دوستی ازدواج می‌کنند و بعد می‌بینند اشتباه بوده و هر دو پشیمان می‌شوند و با یک طلاق توافقی، قضیه تمام می‌شود.

وضع خیلی بد است و یکی از اساسی‌ترین چیزها در انحراف و سقوط انسان، رفیق بد است که ما اسمش را «دوست‌یابی» گذاشته‌ایم. یعنی یک بلایی برای ما جلو آمده که این بلا از هر انفجاری بالاتر است، اما متوجه آن نیستیم. این بلا از هر استثمار و استکباری بالاتر است. استکبار همین را می‌خواهد و به مقصودش رسیده است و به این «جنگ نرم» می‌گویند. استکبار می‌گوید نتوانستم جنگ نظامی کنم، اما در جنگ اخلاقی و جنگ نرم موفق شدم و توانستم دخترها را بی‌حجاب و بدحجاب کنم و توانستم دوست‌یابی را بین دختر و پسر با چه فراوانی بیاورم. می‌گویند درصد بالایی از دخترها و پسرها

رفیق ناباب دارند و این در اثر بی‌حجابی و بدحجابی و در اثر غفلت پدر و مادر و در اثر نپختگی دختر و پسر و مخصوصاً دختر، ایجاد شده است.

خانمی که رفیق‌باز شد، نمی‌تواند یک افتخار در دنیا شود، بلکه او به بی‌عفتی و بی‌عصمتی و رفیق‌بازی سرگرم است و لذا این کارها، دنیایمان را از بین می‌برد، بلکه آخرتمان را نیز از بین می‌برد. قرآن می‌گوید در روز قیامت، این فرد پشت دست می‌گزد. از بس ناراحت است، پشت دستش را به دندان می‌گیرد و می‌گوید: ای کاش این رفیق بد را نداشتم؛ لذا اگر در سوره ناس، سه مرتبه از یک چیز به خدا پناه برده، تعجب نکنید. این یک چیز، یعنی رفیق بد و خناس و وسوسه‌کن، از شیطان جنی هم خیلی بالاتر است.

در بحث قبل هم گفتم این چهار قُل را زیاد بخوانید و وقتی بچه‌هایتان می‌خواهند به مدرسه بروند، به آن‌ها بدمید. وضع مدرسه‌های ما بد است. الان کاری ندارم که بعضی از معلّم‌های بی‌ادب چه می‌کنند، اما وضع دبستان‌های ما و چه رسد به دبیرستان‌ها و دانشگاه‌های ما، بد است. یعنی آخرتمان را از بین می‌برد، بلکه دنیایمان را نیز از بین می‌برد.

ملتّی که عفت و حیا نداشته باشد و ملتّی که در آن مردها غیرت نداشته باشند و زن‌ها عفت نداشته باشند، این ملت نابود است و همه ما، چه دولتمان و چه ملتّمان و چه زن‌ها و چه مردهایمان، باید یک بسیج عمومی درست کنیم برای اینکه بی‌عفتی و بی‌عصمتی و رفیق‌بازی را اگر نتوانیم ریشه کن کنیم، لاًقل بتوانیم آن را آتش زیر خاکستر نگاه داریم تا روز به روز شعله‌اش بیشتر نشود.

درس گفتار هفدهم:

دوست بد، تقویت‌کننده نفس اماره (۲)



بحث دربارهٔ معرفة النفس، یعنی انسان‌شناسی و خودشناسی بود. بحث رسید به اینجا که همه و مخصوصاً جوان‌ها باید مواظب رفیق باشند و قرآن در آیات فراوانی گوشزد می‌کند که رفیق بد، انسان را بد و منحرف می‌کند.

دربارهٔ رفیق بد، دو بحث مطرح شد. يك بحث راجع به بلای خانمانسوزی که الان جلو آمده است، به عنوان «دوست‌یابی» که دختر العیاذ باللّٰه دوست پسر می‌گیرد و پسر، دوست دختر می‌گیرد. زن نامحرم با نامحرمی دوست می‌شود یا مرد نامحرمی با خانمی مراودهٔ دوستی پیدا می‌کند و بحث دوم در موضوع رفیق بد، دربارهٔ مسائل مربوط به خواستگاری‌ها و ازدواج‌ها بود. اینک به ادامهٔ بحث می‌پردازیم.



نهی از دوستی با نامحرم

گناه دوستی زن و مرد نامحرم، از نظر قرآن به اندازه‌ای بزرگ است که این کار زشت را پیش زناکردن و زنا دادن گذاشته است و هر دو را با هم نهی کرده است:

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾^۱

﴿مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾^۲

زن شایسته آنست که پاکدامن است و زنا نمی‌دهد و دوست نامحرم هم ندارد. مرد شایسته مردی است که بشود روی او حساب کرد و کسی است

۱. النساء، ۲۵: «پاکدامن باشند نه زناکار، و دوست گیران پنهانی نباشند.»

۲. المائدة، ۵: «پاکدامن باشید نه زناکار و نه آنکه زنان را در پنهانی دوست خود بگیرید.»

که زنا نمی کند و دوست نامحرم هم ندارد. در این دو آیه اولاً مرد و زن شایسته را تعیین کرده است؛ اما چیزی که زنگ خطر زده است، اینکه مرد پاکدامن و زن پاکدامن کسی است که دوست نامحرم ندارد و این بلای بزرگی که الان در جامعه پیدا شده است، از نظر فساد اخلاقی خیلی بالاست؛ از اینکه جامعه را ننگین و آلوده کند؛ از اینکه عفت و عصمت را ضربه بزند، باید بدانیم که خیلی بالاست. و مخصوصاً این موبایل ها که تازه رواج پیدا کرده و من می گفتم یک خانه شیطان یا یک جعبه شیطان است. این دوست یابی ها با موبایل ها یا بدتر دوست یابی ها به صورت شفاهی، خطرش خیلی بزرگ است و این خطر الان برای اجتماع ما آمده است و همه مسئولین و همه مردم و مخصوصاً پدر و مادرها باید مواظب باشند و اما جوان ها و مخصوصاً دخترها باید بدانند که خطر بزرگ است. باید بدانند از هر بلایی و از هر درد بی درمانی، فسادش بالاتر است.

روز اول ذی القعدة مربوط به ولادت حضرت معصومه علیها السلام است و جمهوری اسلامی، اسم آن را روز دختران گذاشته است. یعنی دختر شایسته؛ و این جمهوری اسلامی باید دختر شایسته را معنا کند و قرآن شریف، دختر شایسته را معنا کرده و پسر شایسته را معنا کرده است و می فرماید:

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾

﴿مُحْصِنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾

مرد و زن شایسته کسی است که پاکدامن است و عمل منافی با عفت ندارد و

دوّم اینکه دوست نامحرم هم ندارد. لذا قرآن می‌فرماید اگر دختری یا خانمی دوست نامحرم پیدا کرد، ناشایسته است. این از نظر اسلام، ولو اینکه از نظر حسب و نسب و علم و همه چیز بالا باشد، اما از نظر قرآن یک دختر ناشایسته یا یک خانم ناشایسته است. همچنین آقا هم همینطور است. در این باره قبلاً مقداری صحبت کردم و بعد باید درباره عفاف و حجاب بحث مفصلی در موضوع انسان‌شناسی و خودشناسی داشته باشیم.

تشویق به ازدواج آسان

قسمت دوّم بحث در مورد رفیق بد، خواستگاری‌ها و ازدواج‌هاست. متأسفانه این خواستگاری‌ها و ازدواج‌ها یک مصیبت بزرگی شده است. اسلام درباره ازدواج تأکید فراوانی کرده است. دختر و پسر موقعی که وقت ازدواجشان رسید، دختر باید شوهر کند و پسر باید زن بگیرد. حتی قرآن علاوه بر اینکه به پسر می‌گوید زن بگیر و به دختر می‌گوید شوهر کن، به جامعه می‌گوید نگذار عزوبت در جامعه باشد. دختر بی‌شوهر و پسر بی‌زن در جامعه نباشد:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ

إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ

عَلِيمٌ﴾^۱

۱. النور، ۳۲: «بی‌همسران خود، و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید. اگر تنگ‌دستند، خداوند

آنان را از فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد، و خدا گشایشگر داناست.»

پسرها را زن دهید و دخترها را شوهر دهید. فکر این را هم نکنید که چیزی ندارد، برای اینکه اگر برای خدا ازدواج شود، همان خدایی که گفته ازواج کن، وسایلش را فراهم می کند؛ هم وسایل ازدواج را و هم وسایل خرج و مخارج آینده را. این وعده خداست و این امر به اجتماع است که باید مسئله عزوبت نباشد و باید دختر بی شوهر و مرد بی زن در اجتماع اسلامی نباشد.

متأسفانه الان این مصیبت عزوبت و ماندن دختر در خانه و پسرهای بی زن، فراوان شده است. غل و زنجیرهای عجیبی هم آورده ایم و ازدواج را غل و زنجیر کرده ایم. یک خانم اگر بخواهد ازدواج کند، لاًقل باید چهل پنجاه میلیون تومان در خانه موجود باشد تا او ازدواج کند، آنگاه معلوم است که دختر در خانه می ماند. یک پسر اگر بخواهد زن بگیرد در همان روزهای اوّل لاًقل باید بیست میلیون طلا و جواهرات برای دختر بگیرد. معلوم است در این صورت، پسرها بدون زن می مانند. آن بیست میلیون فقط برای جواهرات است و الاّ تجمل گراها که غل و زنجیر برای جامعه درست کرده اند، دود جهنّمش را هم باید در روز قیامت بچشند. خواستگاری در هتل ها و مهمانسراها و این مزخرف ها و خرافاتی که در میان ما پیدا شده، همه خرافت است و اسلام قبول ندارد و به عبارت دیگر همه ما خلاف اسلام کار می کنیم. اتفاقاً این فقط مربوط به لالابالی ها هم نیست که مسئله اوّل و دوست یابی مربوط به دخترها و پسرهای لالابالی است، اما این خرافت مخارج ازدواج یک غل و زنجیری در ازدواج همه شده و غل و زنجیر را هم خود ما تهیه کرده ایم.

قضیه چشم و هم چشمی و قضیه گفتارهای بیجا و کردارهای بیجا ما را رسانده به اینجا که ازدواج نمی شود و ازدواج کار دشواری شده است.

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طرز ازدواج درست را به ما نشان داده است. یک زنی خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت یا رسول الله! من شوهر ندارم و برای من شوهری پیدا کنید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو کردند به اصحاب و فرمودند: چه کسی زن ندارد تا این را بگیرد. شخصی گفت یا رسول الله! من. فرمودند چه چیز مهریه داری؟ گفت من هیچ از این دنیا ندارم، به جز این پیراهنی که پوشیده‌ام. حضرت فرمودند: قرآن بلدی؟ گفت فلان سوره را بلدم. فرمودند مهریه اینست که آن‌ها را به این زن یاد دهی و به زن گفتند راضی هستی؟ زن گفت: آری! و پیغمبر عقد آن‌ها را خواندند و فرمودند شما زن و شوهر هستید.^۱ طرز ازدواج‌ها اینگونه بود؛ برای اینکه این خرافات‌ها جلو نیاید.

قضیه جویبر یک قضیه عجیبی در اسلام عزیز است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد صفه‌ای شدند که الان در حرم حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و دیدند این جویبر یک جوانکی است و اما فقیر است و خانه هم ندارد، چه رسد به زن و زندگی، و مثل اینکه نگران است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند تو را نگران می‌بینم و مسلمان نباید نگران باشد و مسلمان باید شاد و خرم باشد. پرسیدند مثل اینکه زن می‌خواهی؟ گفت یا رسول الله چه کسی به من زن می‌دهد! پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند بلند شو و به در خانه زیاد بن لبید برو.

۱. ر. ک: الکافی، ج ۵، ص ۳۸۰؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۳۶؛ الکشف و البیان، ج ۳، ص ۲۷۹.

زیاد بن لبید یکی از سرشناس‌های مدینه و آدم مسلمان حسابی بود. فرمودند به او بگو پیغمبر فرموده دخترت را به جویر بده. این شخص به در خانه زیاد بن لبید آمد. معلوم است آدمی که فوق‌العاده شهرت بسزا و شخصیت اجتماعی دارد و الان یک جوانک اینگونه بیاید، چه عکس‌العملی دارد. به او گفت خدمت پیامبر برو و الان خودم می‌آیم. دختر پشت در بود و قضیه را از پدر پرسید و پدر قضیه را گفت. دختر گفت تو چه گفتی؟ پدر گفت: به او گفتم برو و من الان خدمت پیامبر می‌آیم. دختر گفت کار بدی کردید. باید او را در خانه آورده باشید و خودتان خدمت پیغمبر اکرم رفته باشید. لذا خود زیاد خدمت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و گفت یا رسول الله چه فرموده‌اید؟ حضرت فرمودند من گفتم دخترت را به جویر بده. زیاد نزد دختر آمد و گفت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایت شوهر درست کرده، آیا قبول داری یا نه؟ دختر گفت هر چه پیغمبر اکرم بفرماید، درست است.

خیال نکنید این گفته شخصی پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است؛ در حقیقت، دختر گفت هر چه قرآن بگوید درست است. امروزه ما نمی‌گوییم هر چه قرآن بگوید درست است، بلکه می‌گوییم هر چه دلمان بخواهد درست است. همه بدبختی‌ها از همین جا سرچشمه گرفته است که قرآن را فراموش کرده‌ایم:

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ
إِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ

عَلِيمٌ﴾

بالاخره پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عقد این دختر را برای جویر خواندند و در خانه زیاد بن لیبید یک اطاق برای حجله درست کردند و بالاخره همان شب ازدواج این جوان و ازدواج این دختر شایسته شد. جویر دو سه شب با این خانم نزدیکی نکرد و خبر آوردند برای پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که این مثل اینکه زن نمی‌خواهد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جویر را خواستند و پرسیدند مگر زن نمی‌خواهی؟ گفت بله می‌خواهم. پرسیدند پس چرا چنین کردی؟ گفت یا رسول الله! تصمیم گرفتم به خاطر این نعمت بزرگ سه شبانه‌روز روزه بگیرم و عبادت کنم و الان سه شبانه‌روز تمام شده و امشب، شب عروس خانم است.^۱

سه گذشت در این قضیه است. یک گذشت برای دختر خانم. یک دختر باشرافت و زیبا و جوان حاضر شود حرف پیغمبر را بشنود و با جوانی که هیچ ندارد به جز دین، ازدواج کند. یک گذشت هم گذشت پدر دختر است و زیاد بن لیبید انصافاً خیلی گذشت کرد و شهرت خرافی را زیر پا گذاشت و حرف مردم را زیر پا گذاشت و صددرصد حرف پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را شنید. یکی هم جویر که دو سه شب به خاطر شکر نعمت، عروسی نکرد. نمی‌دانم کدامیک از این گذشت‌ها مهم‌تر از دیگری است و اما این را می‌دانم که انصافاً گذشت از دختر و پدر و مادر و هم از این جوان است و بنابراین چنین ملتی پیروز است. این ملت می‌رسد به اینجا که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وقتی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۰.

آمدند، اول کاری که کردند، حکومت تشکیل دادند. محور این حکومت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پشتوانه هم مردم بودند و هیچ امکاناتی نداشتند و هشتاد و چهار جنگ جلو آمد و در تمام این جنگ‌ها پیروز بودند. البته خدا هم به آن‌ها کمک می‌کرد و علاوه بر این اگر یک کار بی‌جایی از آن‌ها سر می‌زد، پروردگار عالم با الطاف خفیه یک گوشمالی حسابی به آن‌ها می‌داد، مثل جنگ حنین یا جنگ احد. و بالاخره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دنیا رفتند و این شجره طیبه اسلام میوه‌دار شد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این نهال را به واسطه مردم کاشت و ریشه‌دار و شاخه‌دار و میوه‌دار شد:

﴿تَوْتِي أَكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾^۱

یکی از میوه‌هایش همین بود که به قول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمودند:

﴿كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي﴾^۲

خرافات‌ها زیر پای من است و باید آن را لگد کوب کرد. مسلمان نمی‌شود با خرافات به جایی برسد. خرافات‌ها و رسم و رسومات غلط، غل و زنجیر می‌شود و گرفتاری عجیب می‌شود و الان مسئله ازدواج یک گرفتاری عجیبی برای همه شده است. دختر سی سال به بالا خیلی زیاد شده و پسر چهل ساله و نزدیک چهل سال زیاد شده و همه زیر سر خرافات است. قدری صریح‌تر، همه برای اینست که ما مسلمان واقعی نیستیم و الا اگر

۱. ابراهیم، ۲۵: «میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد.»

۲. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۴۰۵.

مسلمان واقعی بودیم، احکام اسلام یکی پس از دیگری پیاده می شد. خیال نکنید این کارها پاداش و عاقبت به خیری ندارد. خیال نکنید که خدا پاداش حسابی به این کارها نمی دهد، بلکه پروردگار عالم می فرماید:

﴿أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

نمی شود این جویر بدون پاداش بماند؛ چنان که در روایت می خوانیم او به شهادت نائل شد.

مرحوم آقا شیخ محمدتقی مسجدشاهی یکی از مراجع بزرگ تقلید است. جد بزرگ طایفه مسجدشاهی است. انصافاً این مسجدشاهی ها شخصیت حسابی و شخصیت اجتماعی عجیبی پیدا کردند. این آشیخ محمدتقی در نجف طلبه بود. یک روز مرحوم کاشف الغطاء بعد از درسش، به طلبه ها گفت یک دختر دارم که می بینم تمایل به ازدواج دارد و اگر یک طلبه درس خوان و متدین باشد، دختر را به او می دهم. این مرحوم آشیخ محمدتقی بلند شد و نشست. به او فرمودند به خانه بیا. کاشف الغطاء انصافاً خیلی بالا بوده و صاحب جواهر (شیخ محمدحسن نجفی رحمته الله) وقتی به اسم کاشف الغطاء می رسد، می فرمایند استاد الاساتید. مرحوم آشیخ محمدتقی یک طلبه معمولی بود و به خانه رفت. مرحوم کاشف الغطاء این طلبه را می شناختند و می دانستند هم متدین است و هم درس خوان است. همان که روایات می گوید:

۱. آل عمران، ۱۷۱: «و اینکه خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند، شادی می کنند.»

«إِذَا جَاءَ كُمْ مِنْ تَرَضُّونَ خُلِقَهُ وَدِينَهُ فَرِّجُوا جُوهَ إِلَّا تَفْعَلُوهُ
تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»

اگر پسری را پیدا کردید که دین و اخلاقش خوب است، دختر به او بدهید و الاً مفسده پیدا می شود و مفسده اش هم خیلی بالاست. مثل مفسده الان راجع به ازدواج. لذا کاشف الغطاء به دختر گفتند یک طلبه متدین و درس خوان هست، آیا حاضری با او ازدواج کنی؟ دختر جواب داد و همان موقع کاشف الغطاء یک اطاق در خانه خود تهیه کردند و همان، اطاق حجله خانه شد و همان شب عروسی شد. موقع نماز شب کاشف الغطاء در زدند و گفتند برایتان آب گرم کردم در آن اطاق و بروید غسل کنید تا نماز شبتان از بین نرود. این یک ازدواج شد. اما پروردگار عالم با این ازدواج هزاران فرد با شخصیت تحویل جامعه داد. صدها عالم و مرجع تحویل جامعه داد و بالاخره یک طایفه ای در اصفهان از نظر شرافت و علم، نمره اول، تحویل جامعه داد. خدا هم پاداش دنیا می دهد و هم پاداش آخرت؛ چنان که وقتی حرف خدا را نشنیدیم، پروردگار عالم لا اقل اعتنا به ما ندارد و دست عنایتش روی سرمان نیست. وقتی دست عنایت خدا روی سر کسی نباشد، این بلاهایی که الان هست، برایمان جلو می آید.

الان ما فساد اخلاقی داریم و خیلی بالاست و از هر انفجاری بدتر است. ما الان فساد اقتصادی داریم و خیلی ناراحت کننده است و این فساد اقتصادی کمر همه را شکسته است. ما الان فساد اداری داریم و وضع اداره های ما

خیلی بد است. حال بدتر از این سه مورد، قضیه دوست‌یابی بین زن و مرد است. العیاذبالله گفتن اسمش در درس اخلاق خیلی جرأت می‌خواهد. زن شوهردار، دوست نامحرم دارد و مرد زن‌دار، دوست نامحرم دارد. اگر خون‌گریه کنیم، جا دارد و اگر دق کنیم باز جا دارد؛ اما چیزی که به فکرمان نیست، این حرف‌هاست. این‌ها بلا و مصیبت است و الان مسئله ازدواج یک مشکل عجیبی شده است، هم برای پسرها و هم برای دخترها.

حال باید کاشف الغطاء شد، آنگاه بلا رفع می‌شود. باید زیاد بن‌لید و جویر شد، آنگاه اشکال رفع می‌شود. باید قانون مواسات در میان ما پیدا شود و مردم همینطور که به فکر پسرهای خود هستند، به فکر پسرهای مردم باشند و همینطور که به فکر دخترهای خود هستند، به فکر دخترهای مردم باشند، آنگاه بلا رفع می‌شود و یک زندگی شاد و خرم پیدا می‌شود.

زندگی ساده‌زیستی بهترین زندگی‌هاست. آن زندگی که غل و زنجیر است و تلخ است، زندگی چشم و هم‌چشمی و زندگی تجمل‌گرایی است و زندگی تجمل‌گرایی می‌رسد به اینجا که الان می‌بینید چقدر زندگی برای همه تلخ است.

درس گفتار هجدهم:

دوست بد، تقویت‌کننده نفس اماره (۳)



بحث ما دربارهٔ این امر مهم بود که در درون ما، نفس اماره هست؛ یعنی آن بُعد حیوانی؛ و قرآن می‌فرماید کار نفس اماره اینست که تورا بدبخت و بیچاره کند. در ضمن صحبت‌ها گفتم در درون ما صفات رذیله‌ای هم هست که علمای علم اخلاق روی این صفات رذیله و رفع آن‌ها که به تعبیر قرآن کار مشکلی است، صحبت می‌کنند.

بعد گفتیم که آیا این صفات رذیله، لشکریان نفس اماره است یا اینکه این نفس اماره کل شر است؟ علمای علم اخلاق معمولاً گفتند نفس اماره داریم و یک لشکر مجهزی در درون به نام صفات رذیله است که این نفس اماره را کمک می‌دهد. آیا این حرف درست است یا نه، فعلاً خیلی اهمیت ندارد و آنچه اهمیت دارد اینست که در برون، این نفس اماره کمک‌کار دارد و این کمک‌کارهای نفس اماره در برون ما را بدبخت می‌کند و نفس اماره را قوی می‌کند که از جمله آن‌ها، انسان‌های شرور، نیروی جنسی، حسادت حسودان، وسوسه‌گرها، شیطان و دوست بد است.



شیطان فقط یک وسوسه کننده

گاهی مصداق رفیق بد، شیطان است؛ اما شیطان نمی تواند کاری با ما انجام دهد و فقط می تواند وسوسه کند. یعنی ترغیب و تحریص کند و نفس اماره کار خودش را انجام دهد. قرآن می فرماید در روز قیامت وقتی جهنمیان به جهنم و ابلیس به جهنم می رود، یک نزاعی بین گناهکارها و جهنمیان و ابلیس واقع می شود و گناهکاران شکایت شیطان را به خدا می کنند که خدایا! این ما را گمراه کرد و ما را جهنمی کرد. شیطان یک جواب به آنها می دهد؛ شیطان می گوید من نمی توانستم کاری کنم و جبری نمی توانستم انجام دهد، من فقط می توانستم وسوسه کنم، چرا شما با وسوسه من گمراه شدید؟! من که بر شما مسلط نبودم و شما بر من مسلط نبودید، بلکه فقط وسوسه ای می کردم و شما به جای اینکه حرف پیامبرها را بشنوید، چرا حرف

مرا شنیدید! پیامبرها همه و همه در مقابل شما بودند و شما آن‌ها را می‌دیدید و از آن‌ها معجزه می‌دیدید و یقین داشتید که درست می‌گویند، پس چرا آن‌ها را رها کرده و مرا گرفتید؟ و با همین، جهنمیان را مجاب می‌کند. لذا موضوع شیطان اهمیّت دارد و قرآن شریف هم در هفت‌هشت جا یا بیشتر فرموده این شیطان دشمن شماست:

﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۱

او می‌خواهد شما را بدبخت و جهنمی کند، پس مواظب باشید که جهنمی نشوید.

دوست بد، موجب انحراف انسان

بالا‌تر از ابلیس و بالاتر از این شیطان، رفیق بد است. رفیق بد خیلی از ابلیس بدتر است و این رفیق بد، علاوه بر وسوسه، کارهایی می‌کند که انسان را جهنمی کند و فرار کردن از این کارها، کار بسیار مشکلی است، لذا قرآن در خیلی از آیات، به رفیق بد، شیطان اطلاق کرده است و می‌گوید رفیق بد، یک شیطان انسی است و شیطانی که او را می‌بینی و شیطانی که فریبنده است. شیطان جنّی فقط می‌تواند وسوسه کند، اما این شیطان انسی بیش از وسوسه‌هاست. به قول قرآن خدا نکند یک دختری به وسوسهٔ پسری بیفتد، خدا نکند این رفیق بد، راه به انسان بدهد، لذا رفیق بد خیلی از شیطان بدتر

۱. البقرة، ۱۶۸: «او دشمن آشکار شماست.»

است و یک آیه هم می فرماید اگر با خدا نبودی و اگر نماز اول وقت نداشتی و اگر مواظب نبودی خدا دست تو را بگیرد، بدان که این شیطان انسی دچار تو می شود:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۱

یک دشمنی رفیق تو می شود و آن شیطان است و این شیطان انسی نیز تو را گمراه می کند.

در دو سوره معوذتین هم که قبلاً درباره آن بحث شد، پروردگار عالم به ما دستور می دهد یک مرتبه پناه ببرید بر خدا از چهار چیز مهم و اما سه مرتبه پناه بر خدا ببرید از یک چیز. معلوم می شود که آن یک چیز از آن چهار چیز بدتر است و آن رفیق بد است. رفیق بد، پسر پیغمبر را بد می کند و رفیق بد پسر امام را بد می کند. رفیق بد انسان را منحرف می کند. رفیق بد، کسی را که از نظر خانوادگی خیلی بالاست، بیچاره و بدبخت و ذلیل می کند.

اقسام دوست بد

این دوست یابی ها و رفیق بد، اقسامی دارد. بدترین اقسامش اینست که الان پیدا شده است و شیطان انسی یعنی صهیونیسیم، خیلی از بابت آن خوشحال است. بارها نیز در حرف هایش گفته شده است که نتوانستم جنگ نظامی کنم

۱. الزخرف، ۳۶: «و هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می گماریم تا برای وی

و جنگ نرم کردم. یکی از جنگ‌های نرم که دشمن بارها از آن سخن گفته، مرسوم کردن همین رفیق‌بازی‌هاست. این آئین دوست‌یابی که الان پیدا شده است و متأسفانه بسیاری از دخترها و مخصوصاً دخترهای دبیرستانی و دانشگاهی رفیق‌مرد دارند. بسیاری از پسرها مخصوصاً دبیرستانی‌ها و دانشگاهی‌ها، رفیق‌دختر دارند. حتی رسیده به اینجا که دختر و پسر به این کار زشت افتخار هم می‌کنند!

از همه اقسام رفیق‌بد، این نوع دوستی و رفاقت، بدتر است. این بلایی که الان برای اجتماع ما آمده، نباید در جمهوری اسلامی این بلا پیدا شده باشد، ولی قرآن می‌فرماید وقتی خدا را فراموش کردید، این بلا برای شما می‌آید:

﴿وَمَنْ يَعْشُرْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾

معلوم است که کار فوق‌العاده مشکل شده است. قطع نظر از اینترنت‌ها که روز به روز قوی‌تر می‌شود، این موبایل‌ها آلت دست این شیاطین شده است و این بدترین اقسام رفیق‌بد است. به تجربه هم اثبات شده و همه هم گفته‌اند و آمار هم می‌دهند که اولاً این‌ها با هم ازدواج نمی‌کنند، یعنی پسر حاضر نیست این دختر را به زنی قبول کند. همین مقدار می‌خواهد او را بدبخت کند و همین می‌خواهد دوست‌یابی کند و بعد هم زن دیگری می‌گیرد و برای ازدواج، به دنبال عفت و عصمت و حجاب است. ثانیاً اگر هم با یکدیگر ازدواج کنند، آمار می‌گوید درصد بالایی از این ازدواج‌ها منجر به طلاق می‌شود.

متأسفانه امروزه طلاق زیاد شده است. قالب این طلاق‌ها هم که زیاد شده، مربوط به همین آئین دوست‌یابی است. البته در میان خوب‌ها هم طلاق پیدا شده و طلاق امر غلطی است و به قول پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مبعوض‌ترین چیزها پیش خدا، طلاق است،^۱ اما در اثر بدبختی اقتصادی و توقع بی‌جا، در بین خوب‌ها هم زیاد شده است، علی‌کل‌حال، مرادم اینجاست که این دوستی‌ها و رفاقت‌ها، نقش مؤثری در طلاق‌ها دارد.

به خانم‌ها می‌گویم مواظب خودتان و دخترهایتان باشید، به آقایان می‌گویم مواظب پسران باشید. یک دفعه پسر می‌رود به دبیرستان و دانشگاه برای اینکه یک عضو مؤثر برای اجتماع شود و ناگهان یک آدم متقلب و حقه‌باز و بالاخره شهوتران از کار درمی‌آید و این در اثر رفیق بد است.

همه این‌ها تکرار است و قبلاً گفته‌ام و دیگران هم می‌گویند و در سایت‌ها هم می‌نویسند و کتاب‌هایی هم در این باره هست، اما متأسفانه تأثیر ندارد، برای اینکه این دوست‌یابی به عنوان بدترین رفیق، بسیار گسترده و عادی شده است.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۸؛ «مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ فِي الْإِسْلَامِ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُجْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ»؛ الکافی، ج ۶، ص ۵۴؛ «مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ»؛ وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷؛ «وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ»

تأثیر ازدواج در شخصیت افراد

یک قسمت از رفیق بد هم مربوط به ازدواج‌هاست که باید مواظب باشیم از چه کسی دختر می‌گیریم. باید مواظب باشیم که این پسر کیست. بالاخره در ازدواج‌ها باید مواظب دو چیز باشیم یکی اخلاق و دیگری دین. مابقی را بگذاریم کنار و متأسفانه همه و حتی شما مقدس‌ها، چیزی که در ازدواج‌هایتان به فکر شما نمی‌آید، اخلاق و دین است. در حالی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بارها و بارها روی منبر می‌گفتند این غلط است و آنچه مهم است دین و اخلاق است:

«إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرَضُّونَ خُلُقُهُ وَدِينَهُ فَرِّجُوا جُوهَ إِلَّا تَفْعَلُوا
تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ»^۱

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خبر داده است و الان خبر پیغمبر جامعه عمل پوشیده است. مثل اینکه خبر می‌داده و الان جامعه عمل پوشیده است. می‌فرمودند ای امت من! در ازدواج‌ها به فکر دین و اخلاق باشید. ببینید که دختر عقیف هست یا نه و پسر غیرت دارد یا نه. ببینید این پسر نمازخوان هست یا نه و ببینید این خانم چادری هست یا نه و بی‌بندوبار در حجاب هست یا نه و بالاخره ببینید اخلاق این پسر و اخلاق این دختر چیست و دین این دختر و پسر چیست و مابقی با توکل به خدا کنید، آنگاه درست می‌شود. اما الان ما هیچ به فکر

دین و اخلاق نیستیم و به دنبال تجمل‌ها رفتیم و این تجمل‌ها یک بدبختی بسیار بزرگی در ازدواج‌ها شده است. الان قضیه ازدواج خیلی مشکل شده است. تمام آن‌ها را هم خود ما آوردیم و اینطور نیست که بگوییم استکبار برای ما آورده، خودمان این وضع ازدواج‌ها را به وجود آورده‌ایم و خودمان به فکر اخلاق نیستیم. البته استعمارگرها برای ما دختر بی‌عفت و پسر بی‌غیرت آورد؛ اما ازدواج‌ها مربوط به صهیونیسم‌ها و استکبار جهانی نیست و مربوط به خودمان است و خود ما به فکر دین و اخلاق نیستیم و همه به فکر تجمل‌گرایی هستیم و قضیه ازدواج‌ها را یک مصیبت کرده‌ایم، قضیه ازدواج‌ها را یک بلا کردیم.

این قسم دوم از رفیق بد هم مثل قسم اول است؛ اولی آئین دوست‌یابی بود که استکبار جهانی آورد و به جای جنگ مانند هشت سال دفاع، چیزی به نام آئین دوست‌یابی را رونق داد و به راستی موفق شد. مصیبت خیلی بالاست که بگوییم صهیونیسم در زندگی ما موفق شد. البته تقصیر ماست و ما باید در دهان او بزنیم، در حالی که ما به واسطه این آئین دوست‌یابی، شکست خوردیم؛ ولی قضیه ازدواج‌ها و مشکلات مربوط به آن را خود ما آورده‌ایم و خود ما دنبال دین و اخلاق نرفتیم و خود ما به دنبال تجمل‌گرایی رفتیم و الان دودش، دود جهنم است. در این دنیا دود تجمل‌گرایی در چشم همه رفته است.

وای به رفیق بد! که ازدواج‌های ما یکی از مصائبش مصداق همین رفیق بد شده است. چون به دنبال دین نرفتیم، مرد بی‌دین معلوم است که نمی‌تواند

زن‌داری کند و زن بی‌عفت معلوم است که نمی‌تواند شوهرداری کند. این خیلی علم هم نمی‌خواهد که به دنبال روان‌شناسی و روان‌کاوی برویم، زیرا در این باره‌ها خیلی کتاب نوشتند؛ اما آنچه مهم است، اینست که یک زن بی‌عفت نمی‌تواند زن شوهردار باشد و نمی‌تواند بچه‌های مقدّس تحویل جامعه دهد. یک مرد لایالی در شهوت و یک مردی که به فکر شهوتش باشد و نه به فکر دین و اخلاق و خانواده، نمی‌تواند یک شوهر خوبی باشد. به جای اینکه زن‌داری کند و به جای اینکه بچه‌های مقدّس تحویل جامعه دهد، به فکر العیاذبالله زن‌های مردم است. اصلاً گفتنش خجالت‌آور است و با جلسه اخلاق جور در نمی‌آید، اما هست. آقا در حالی که مثلاً زن و بچه و خانه و زندگی دارد، اما می‌بینیم به فکر زن مردم است و به فکر بی‌غیرتی و بی‌عفتی است و بالاخره زن و زندگی که به تمام معنا خوب است، رها کرده و به دنبال دیگران رفته است.

بدانید که مصیبت خیلی بالاست و هیچ چاره‌ای نیست جز رفتن به سوی اسلام عزیز. شارع مقدّس می‌گوید زنی که رفیق غیر شوهر و نامحرم دارد، مثل اینست که زنا دهد و مردی که رفیق دختر یا زن نامحرم دارد، مثل اینست که زنا کند و قرآن می‌فرماید این زن و مرد، شایسته نیستند. نمی‌شود که این بتواند خانه‌داری کند و بچه‌های مقدّس تحویل جامعه دهد. قرآن می‌فرماید نمی‌شود و این صالح نیست:

﴿مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ﴾^۱

﴿مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ﴾^۲

مرد شایسته و زن شایسته آنست که زنا نمی‌دهد و دوست نامحرم هم ندارد. قرآن دوست نامحرم را با زنا دادن و زنا کردن پش هم گذاشته است. العیاذ بالله آیا زن زانیه می‌تواند بی‌چۀ صالح تحویل جامعه دهد؟! یک مردی که به فکر زن‌های دیگر است، آیا می‌تواند نسل مقدّس تحویل جامعه دهد؟! قرآن می‌فرماید نمی‌تواند و این «اخذان» در قرآن را ما باید خیلی اهمّیت دهیم. «خدن» یعنی رفیق‌بازی و یعنی رفیق نامحرم داشتن دختر یا پسر.

راجع به ازدواج‌ها هم قرآن می‌فرماید به دنبال دین و اخلاق برو اگر نسل مقدّس می‌خواهی. اگر می‌خواهی تشیع از این نسل به نسل دیگر نفوذ کند که همه می‌خواهیم و باید بخواهیم، در ازدواج‌ها به دنبال دین و اخلاق برو. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داد می‌زدند: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾^۳ وگرنه فتنه ایجاد می‌شود. الان این فتنه‌ای که راجع به ازدواج‌ها هست و این فساد کبیر و مفسده بزرگ که در اجتماع ما هست، از کجا پیدا شده است؟! اینکه حرف پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآن را نشنیدیم و معلوم است هر کس حرف طیب را نشنود، باید از مرض بمیرد.

۱. النساء، ۲۵: «پاکدامن باشند نه زناکار، و دوست‌گیران پنهانی نباشند.»

۲. المائدة، ۵: «پاکدامن باشید نه زناکار و نه آنکه زنان را در پنهانی دوست خود بگیرید.»

۳. الأنفال، ۷۳: «اگر این [دستور] را به کار نیندید، در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد.»

به قول امیرالمؤمنین علیه السلام که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمودند:

«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم طبیب برای همه است و شفا می‌دهد. ما اگر شفا بخواهیم، ما اگر بخواهیم اینگونه بلاها رفع شود، باید رفیق بد نداشته باشیم. باید در ازدواج‌ها مراعات رفیق خوب را کنیم و الا اگر مراعات نکردیم و به دنبال تجملات و دنیا رفتیم، پیغمبر می‌فرماید مفسده ایجاد می‌شود و آن هم مفسده بزرگ و فتنه ایجاد می‌شود، فتنه بزرگ.

لزوم مراوده با افراد صالح و سالم

قسم سوّم در رفیق بد که فوق‌العاده مهم است، هم‌اطاقی برای دانشجوها، هم‌اطاقی برای طلبه‌ها، همسایه برای همه است. دو جوان هم‌اطاقی شوند، اگر یکی از آنها لابلالی باشد، خیلی برای دیگری مشکل است که سالم بماند. یا دو طلبه با هم هم‌اطاقی باشند و یکی از آنها زبانش ول باشد و غیبت کند و تهمت بزند و العیاذ بالله شایعه‌پراکنی کند، سالم ماندن مشکل است. می‌فرمایند:

«مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَحْيَارِ»^۲

مواظب باشید هم‌اطاقی شما چه کسی است و الا نه تنها شرّ او شما را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸: «[پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم] طبیبی است که همراه با طَبِّش در میان مردم می‌گردد.»

۲. امالی الصدوق، ص ۴۴۶: «همنشینی با بدان، باعث بدگمانی و سوء ظنّ به نیکان و خوبان است.»

می‌گیرد، بلکه بدبین است و شما را بدبین به دیگران و بدبین به بزرگان و علما می‌کند.

این هم‌اطاقی یا همسایگی یا هم‌حجره‌ای طلبه، اگر خوب باشد، تأثیر عجیبی دارد. بسیار دیده شده طلبه‌ای که درس می‌خواند و آن طلبه‌ای که مقدّس است و آن طلبه‌ای که آینده روشن دارد، وقتی کنجکاوی کنیم، خواهیم دید که یک هم‌مباحثه خوب و یک هم‌اطاقی خوبی دارد و این فوق‌العاده مهم است.

این نوع از رفیق، نظیر قسم اول و دوم است و این را نیز خیلی باید مواظب باشیم. اولاً درباره هم‌بحث، دختر و پسر حق ندارند با هم مباحثه کنند. یعنی یک دختر و پسر دانشگاهی با هم بحث‌های علمی کنند. بلکه دخترها با دخترها و پسرها با پسرها مباحثه کنند. اگر دختر و پسر با هم گفتگو و مباحثه کنند، با این گفتگوها ناگهان قسم اول پیدا می‌شود و قرآن در این باره پافشاری دارد. قرآن می‌فرماید مواظب باشید و مواجهه دختر و پسر با این مواظبت نمی‌خواند. قرآن می‌فرماید برای اینکه اگر مواجهه دختر و پسر و زن و مرد با هم شد، فساد پیدا می‌شود و دل ناپاک می‌شود و وقتی دل ناپاک شد، معلوم است که خود ناپاک می‌شود. این اختلاط زن و مرد خیلی مفسده‌آمیز است و متأسفانه ما داریم.

چرا دانشگاه دختر و پسر نباید از هم جدا باشد؟! الان هوچی‌بازی عجیبی روی این مطلب پیدا شده و نمی‌دانند از صهیونیسم سرچشمه گرفته است؛ اما راجع به همین، بزرگان و مراجع می‌گویند دانشگاه‌ها باید تک جنسیتی باشد.

اتفاقاً تجربه هم کرده‌اند و دیدند و عالیست، اما متأسفانه همان کسانی که توجه کردند و کارش را کردند، دوباره به صورت اول برگشتند و نمی‌دانم چه شیطانی این کار را کرد.

در دانشگاه‌ها، اختلاط بین دختر و پسر، مفساد زیادی دارد. به قول عوام، بین زن و مرد پنبه و آتش است و معنا ندارد آتش در پنبه باشد و پنبه نسوزد. وقتی شهوت جلو آمد و حرف‌های نامحرم آمد، آنگاه کار از کار می‌گذرد. به اندازه‌ای مهم است از مقدّس اردبیلی رحمته الله علیه که خدمت آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌رسید، پرسیدند: آقا اگر خانمی در یک خانه باشد و شما و هیچکس نباشد، آیا زنا می‌کنی یا نه؟ ایشان نگفت نه، بلکه گفت پناه می‌برم به خدا که چنین صحنه‌ای برای من جلو بیاید.^۱ مقدّس اردبیلی می‌گوید پناه بر خدا در وقتی که اختلاط بین زن و مرد در دانشگاه باشد.

اختلاط بین زن و مرد خیلی خطر دارد. شیطان از کم شروع می‌کند و به کم قانع نیست. این آئین دوست‌یابی که الان آمده از همین اختلاط بین زن و مرد است و همین شل آمدن‌ها و خواه ناخواه نتیجه آن سفت خوردن است. تازیانه را به دیوار بزن و هرچه محکم‌تر بزنی، محکم‌تر می‌خوری. عکس‌العمل است و قرآن می‌فرماید اختلاط بین زن و مرد نباشد و دل را خراب می‌کند. مواجهه بین زن و مرد نباشد، زیرا کم کم به جاهای بدی می‌رسد. خلوت بین زن و مرد نباشد و کم کم به جاهای نابابی می‌رسد.

۱. جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۲۹۶؛ رسائل فقهیه (للسیخ الأنصاری)، ص ۲۷.

قرآن راجع به حضرت یوسف علیه السلام خیلی عالی صحبت می کند، می فرماید:

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^۱

زلیخا تمایل به یوسف پیدا کرد و اگر عصمت یوسف نبود، او هم تمایل به زلیخا پیدا می کرد. وقتی زلیخا آن جلسه کذایی را گرفت برای اینکه خودش را تبرئه کند و در پیش زن های بی عفت خودش را تبرئه کرد. مرادم اینجاست که حضرت یوسف علیه السلام در آن جلسه نمره بیست آورد و خیلی با قاطعیت در مقابل زن ها رفت و با نمره بیست از جلسه بیرون آمد، اما قرآن از زبان حضرت یوسف علیه السلام اینطور نقل می کند که:

﴿وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ

الْجَاهِلِينَ﴾^۲

یوسف می گوید: خدایا! تو مرا حفظ کردی و الا اگر تو مرا حفظ نکرده بودی، همینطور که آن ها یوسف یوسف می کردند، من هم زلیخا زلیخا می کردم؛ اما تو حفظ کردی و الا من هم تمایل پیدا می کردم.

حال قرآن قصه حضرت یوسف علیه السلام را می گوید، اما این نکته های دقیق که در قرآن با اشاره هست، می خواهد به ما بگوید همسایه بد و هم اطاقی بد و

۱. یوسف، ۲۴: «و در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد، و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود.»

۲. یوسف، ۳۳: «و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد.»

اختلاط بین زن و مرد و هم‌مباحثه با هم و بالاخره مواجهه زن با مرد و مرد با زن و مخصوصاً در خلوت و مخصوصاً به عنوان مباحثه و گفتگو، خطر دارد. این‌ها از مصادیق رفیق بد هستند.

رفیق خوب اینست که مرد با مرد مباحثه کند و آقا با آقا گفتگو نماید. خانم با خانم مباحثه و رفاقت و گفتگو داشته باشد؛ اما رابطه با جنس مخالف، همان مثال عوامانه آتش و پنبه است و آتش پنبه را می‌سوزاند و عفت را می‌سوزاند و غیرت را نابود می‌کند و دین را از بین می‌برد و یک آدم لایبالی در عفت و عصمت و شرافت تحویل جامعه می‌دهد.

ما شیعیان باید مقدّس باشیم، خانم‌های ما زهراگونه و پسرهای ما ائمه‌گونه و قرآن‌گونه باشند. تقاضا دارم همه شما روی این بحث فکر کنید و اگر نمی‌توانید کاری کنید، لااقل دعا کنید خدا این بلاهای بزرگی که ما به دست خودمان برای خودمان آورده‌ایم، ان‌شاءالله رفع کند.



فہرستا

فهرست آیات قرآن کریم



صفحه	آیه	الفاتحه
۱۰۷	۶	«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»
		البقرة
۶۶	۳	«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»
۱۰۷	۲۵	«هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...»
۱۹	۳۴	«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا...»
۴۸	۴۴	«أَفَلَا تَعْقِلُونَ»
۷۸ ، ۷۷	۴۸	«وَآتَقُوا يَوْمًا لَا تَحْزِي...»
۴۸	۷۳	«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»
۷۳	۷۴	«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ...»
۳۸	۱۰۴	«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»
۴۴	۱۳۰	«وَمَنْ يَرْعَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ...»
۲۴۱	۱۶۸	«إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ...»
۱۷۳	۱۸۳	«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمْ...»

١٤٥

٤٨

١٨٣

٢٣٦

٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٨

٥٧

٢٢٨، ٢٢٩، ٢٤٨

١٤٦، ١٤٧

١٧٩

١١٨

٤٨

١١٨، ١٢١، ١٦٠

٥٨

٥١

١٠٢، ١١٤

١٨٥

٢١٩

٢٧٦

١٧١

٢٥

٥٩

٥

١٥ و ١٦

٢٧

٣٨

٥٠

٥٩

١٢٥

١٦٠

١٧٢

«هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ ...»

«لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرَّبَا وَ يُرِي بِ...»

آل عمران

«أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ...»

النساء

«مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ ...»

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ ...»

المائدة

«مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ ...»

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ ...»

«إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ...»

الانعام

«مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...»

«أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ...»

«وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ ...»

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ ...»

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ ...»

الأعراف

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى...»

۱۹۰، ۱۹۲

۱۷۹

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ...»

الأنفال

۱۹، ۲۳، ۲۵، ۴۸، ۷۶، ۱۶۶، ۱۶۷

۲۲

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ...»

۱۹۵

۲۴۸

۷۳

«إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ...»

التوبة

۱۳۳، ۱۴۴

۱۲۸

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ...»

يونس

۲۲

۶۲

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ...»

يوسف

۱۸۱

۲۰

«وَشَرُّهُ بِثَمَنِ بَخْسٍ...»

۲۰۷، ۲۵۲

۲۴

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا...»

۲۰۸، ۲۵۲

۳۳

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ...»

۱۴۹، ۱۶۵، ۲۰۳

۵۳

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...»

الرعد

۲۱

۱۱

«لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ...»

إبراهيم

۱۳۱، ۲۳۵

۲۵

«تُوِّي أ كُلِّهَا كُلَّ حِينٍ...»

الحجر

۱۹۱

۳

«ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا...»

١٩، ٢٩، ٦٠	٢٩	«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ...»
٦٠	٣٠ و ٣١	«فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ...»
١٧١	٩٩	«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى...»
		النحل
١٥٦	١٨	«وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ...»
١١٧، ١١٨	٤٤	«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ...»
١١٨	٨٩	«تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»
		الاسراء
١٦٨	١	«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...»
٣٠	٨٥	«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...»
		الكهف
١٧٠	١١٠	«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ...»
		طه
٨٣	١٢	«إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ...»
٨٥، ٨٦	٢٥ و ٢٦	«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي...»
٨٦	٢٧	«وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي...»
٨٦	٢٨	«يَفْقَهُوا قَوْلِي»
١٣٥	٤١	«وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي»
٨٣	٤٣	«أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ...»
٨٣، ٨٤، ١٢٨	٤٤	«فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْبًا...»
١٤٤	٥٠	«رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ...»

۱۳۱، ۱۳۲	۹۸	الأنبياء «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ...»
۱۹۴، ۱۹۹	۲۱	النور «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...»
۲۳۰، ۲۳۳	۳۲	«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ...»
۱۲۳، ۱۲۴	۳۶	«فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ...»
۱۲۴	۳۷	«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ...»
۲۱۸	۲۷ و ۲۸	الفرقان «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ...»
۲۱۸	۲۹	«لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ...»
۲۱۹	۳۰	«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ...»
۵۸، ۷۰	۸۸ و ۸۹	الشعراء «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ...»
۱۰۸	۶۴	العنكبوت «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ...»
۳۳، ۳۵، ۱۰۳	۶۵	«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ...»
۲۱۰	۱۰	الروم «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ...»
۳۱	۳۰	«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا...»

		الأحزاب
٩٠	٥٩	«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ زَوَّجْتُكَ...»
		سبأ
١٥٩	١٣	«وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ...»
		فاطر
١٤٧	١٠	«يَضَعُدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ...»
١٥٦، ١٥٢، ١٤٠	١١	«خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ...»
		الزمر
٢٢٢	١٥	«إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا...»
٧٠، ٤٢، ٥٩، ٥٧	٢٢	«أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ...»
		فصلت
١٤٣، ٢١، ٢٠	٣٠	«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...»
٢١، ٢٠	٣١	«نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ...»
		الشورى
٤٤	٤٠	«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ...»
		الزخرف
٢٤٣، ٢٤٢	٣٦	«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ...»
		النجم
١٦٩	٨ و ٩	«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى...»

۱۶۰	۲	الجمعة «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ ...»
۶۵ ۶۴	۱۴	التغابن «وَإِنْ تَعَفُّوا وَتَصْفَحُوا ...»
۱۳۲	۶	التحريم «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ ...»
۱۲۹، ۱۱۰، ۴۳	۱۰	الملك «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ...»
۷۶، ۷۱	۲ و ۱	القيامة «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ...»
۱۹۵، ۱۸۹، ۱۵۰	۵	«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ ...»
۱۳۶، ۱۳۵، ۱۰۹، ۲۶	۲۷ تا ۳۰	الفجر «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ...»
۱۹۸، ۱۷۴	۸ و ۷	الشمس «وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا ...»
۱۸۴	۱۰ و ۹	«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ...»
۷۷	۸ و ۷	الزلزلة «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ...»
۲۰۹، ۲۰۶، ۲۰۵	۱ تا ۳	الفلق «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ...»

٢٠٥، ٢١٠	٤	«وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ...»
٢٠٥، ٢١٢	٥	«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ...»
		الناس
٢١٧	١ تا ٦	«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ...»

فهرست روایات



صفحه	حدیث
۱۸۲	«آخِرُ مَا يُخْرِجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ»
۱۹۵	«إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ...»
۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۵	«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرَضَّوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَزَوِّجُوهُ...»
۸۹	«الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ وَقَدْ غَرِقَ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ»
۱۷۳	«الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ»
۶۴	«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»
۳۷	«اللَّهُمَّ لَكَ صُمْتُ وَعَلَى رِزْقِكَ أَفْطَرْتُ...»
۱۸۶	«أَنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةً...»
۱۰۱	«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفِي عَامٍ»
۱۰۹	«إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا مِنْ لَوْلُؤٍ فَوْقَ لَوْلُؤٍ وَ دَرَّةٍ فَوْقَ...»
۱۲۸	«إِنَّمَا خُلِقْتُمْ لِلْبَقَاءِ لَا لِلْفَنَاءِ»
۲۲۳	«أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى بَعْضِ الْأَطْفَالِ فَقَالَ: وَيْلٌ لِأَوْلَادِ...»
۱۱۹، ۱۲۰	«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا...»

١٣٤	«تَرُدُّ سَلَامِي»
٥٣	«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً»
٥٢	«تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»
٥١	«تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ»
١٦٨، ١٢٢، ١١٧	«خَلَقَكُمُ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرَشِهِ مُحَدِّقِينَ...»
٢١٢	«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ <small>عليه السلام</small> عَنِ الْعَشَقِ...»
٢٤٩	«طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ»
١٣٠	«عَبْدِي أَطْعِنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي: أَنَا حَتَّى لَا أَمُوتُ...»
١٣٠	«عَبْدِي أَطْعِنِي حَتَّى أَجْعَلْكَ مِثْلِي أَقُولُ لِشَيْءٍ...»
١٧٢، ٥٩	«عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ»
١٣٦	«قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ <small>عليه السلام</small> أَقْرَأُوا سُورَةَ الْفَجْرِ فِي فَرَائِضِكُمْ...»
٢٣٥	«كُلُّ شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ تَحْتَ قَدَمِي»
٥٠	«لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»
١٦٩	«لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَخَلْقُكَ»
١٦٢، ٣٦	«لَرَكْعَتَانِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»
٩٣	«مَا أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدٌ إِلَّا نَاعِمًا إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةٌ...»
٨٨	«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا... تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ»
١٧١	«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ»
٢٤٤	«مَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ»
٢٤٤	«مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتِ يُعْمَرُ...»
٢٤٤	«مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَبْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ»

- ۱۷۱ «ما رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»
- ۲۴۹ «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ»
- ۹۰ «مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى جَمَاعَةٍ فَقَالَ عَلَى مَا اجْتَمَعْتُمْ...»
- ۱۸۴ «مَرَّ حَبَابٌ يَقُومُ قَضُوءَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ وَ بَقِيَ عَلَيْهِمْ...»
- ۱۷، ۹ «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»
- ۱۱۹ «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»
- ۱۵۰ «وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدَهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ...»
- ۶۰ «وَ قَدْ سَأَلَهُ ذَعْلَبُ الْبِيهَانِيِّ فَقَالَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ...»
- ۱۳۳ «يَا أَبَا عَبِيدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي»
- ۱۳۰ «يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَطْعَمَنِي فِيمَا أَمَرْتُكَ...»
- ۱۴۵ «يَا عَلِيَّ يَا عَظِيمِ...»
- ۳۸ «يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ إِذَا صَلَّى أَنْ يُرْتَلَّ فِي قِرَاءَتِهِ فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ...»

فهرست اشعار



صفحه	اشعار
۱۵۸	از دست و زبان که برآید
۱۷۰	بار دیگر از ملک پیران شوم
۱۷۵، ۱۷۲	به دریا بنگرم دریا تو بینم به هر جا بنگرم از کوه و در و دشت
۲۲۰	پسر نوح با بدان بنشست
۲۲۴	تا توانی می‌گریز از یار بد مار بد تنها همی بر جان زند
۱۷۲	حُسن یوسف را به عالم کس ندید
۱۱۵، ۲۰	رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند اگر این دزنده خوئی ز طبیعتت بمیرد طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت
۱۷۶، ۱۶۸، ۱۴۳	گفت جبرئیل بیا اندر پی‌ام
۱۹۲	نیش عقرب نه از ره کینه است
۱۷	و تَحَسَّبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ
۲۱۹	ویل لمن شفاعؤه خصماؤه
۱۰۳	هبطت الیک من المحل الأرفع
	گفت رو رو من حریف تو نی‌ام
	اقتضای طبیعتش این اس
	و فیکَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
	و الصور فی یوم القیامة ینفخ
	ورقاء ذات تعزز و تمنع

فهرست اعلام



صفحه	اسامی
۹، ۱۷، ۲۴، ۳۰، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۱۷، ۲۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۴۹، ۴۵، ۶۶، ۸۷، ۹۱، ۱۲۰، ۲۵۳، ۱۲۳، ۵۹، ۶۰، ۸۷، ۸۸، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۳، ۸۹، ۱۲۳، ۱۲۴، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۱۳۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۲	<p>پیغمبر اکرم ﷺ، پیامبر اکرم، پیامبر گرامی، رسول الله و...</p> <p>امام علی <small>علیه السلام</small>، امیرالمؤمنین و ...</p> <p>حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>، زهراى مرضیه</p> <p>امام حسن <small>علیه السلام</small></p> <p>امام حسین <small>علیه السلام</small>، اباعبدالله</p> <p>امام سجاد <small>علیه السلام</small></p> <p>امام باقر <small>علیه السلام</small>، ابوجعفر</p> <p>امام صادق <small>علیه السلام</small>، ابو عبدالله</p>

۱۳۴	-----	امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۱۷، ۱۲۱	-----	امام هادی <small>علیه السلام</small>
۸۹، ۲۲۰	-----	امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۷، ۲۳، ۲۴، ۸۰، ۹۵، ۱۲۰، ۱۲۱	-----	امام زمان <small>عجل الله تعالی فرجه الشریف</small> ، ولی عصر، حضرت
۱۳۵، ۱۴۴، ۲۲۰، ۲۵۱	-----	مہدی و...
		* الف
۴۴	-----	ابراہیم
۲۱، ۲۳، ۴۶، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷	-----	ابلیس، شیطان
۲۱۸، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۱	-----	
۸۷، ۸۸	-----	ابن زیاد
۱۰۴، ۱۶۸	-----	احمد
۳۷، ۵۰، ۵۳، ۶۱، ۸۴، ۱۰۶، ۱۱۶	-----	امام خمینی <small>مد ظہیر العزت</small> ، حضرت امام و ...
۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۵۹	-----	
۱۶۲، ۱۷۰، ۱۸۵، ۱۹۸، ۱۹۹	-----	
۱، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۳۰، ۵۲، ۵۷، ۵۹	-----	اہل بیت <small>علیہم السلام</small> ، ائمہ، چہارده معصوم،
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷	-----	عترت و ...
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۹	-----	
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۹، ۱۹۷	-----	
۲۴۴، ۲۵۳	-----	
۸۴	-----	آسیہ
۶۱	-----	آقا میرزا جعفر <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۶۱، ۶۲	-----	آقا میرزا جواد <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۱۵۹	-----	آقای بروجردی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۱۹۹	-----	آقای شاہ آبادی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۹۵	-----	آیت اللہ سیستانی

		* ب
۱۷۵، ۱۷۲	-----	باباطاهر
۸۵، ۱۶۷، ۱۹۲	-----	بنی اسرائیل، اسرائیل
۴۶، ۶۶، ۶۷، ۱۲۰	-----	بنی ساعده
		* پ
۹۵	-----	پهلوی
		* ج
۱۷۵، ۱۶۸، ۱۴۸، ۱۹	-----	جبرئیل
۴۹	-----	جرداق
۲۲۰	-----	جعفر کذاب
۲۳۸، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲	-----	جویر
		* ح
۳۱	-----	حاجی سبزواری <small>رحمته الله علیه</small>
۱۵۶	-----	حافظ شیرازی
۱۷۸، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۰، ۱۲۷، ۱۰۲	-----	حضرت آدم <small>علیه السلام</small>
۶۳	-----	حضرت خدیجه <small>علیها السلام</small>
۱۶۲، ۸۹، ۸۸، ۸۷	-----	حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۱۲۸، ۸۵	-----	حضرت شعیب <small>علیه السلام</small>
۲۲۹	-----	حضرت معصومه <small>علیها السلام</small>
۱۴۴، ۱۲۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲	-----	حضرت موسی <small>علیه السلام</small>
۸۶	-----	حضرت هارون <small>علیه السلام</small>
۱۸۰	-----	حضرت یعقوب <small>علیه السلام</small>
۱۵۶، ۱۵۲، ۱۴۰	-----	حوّا <small>علیها السلام</small>
		* خ
۵۲، ۴۲	-----	خواجه عبدالله انصاری
۹۲، ۵۲، ۵۱، ۴۷، ۴۶	-----	خوارج

	* د
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۶۶، ۹۴	داعش
۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۵	
۲۰۶	
۱۰۸	دیلمی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
	* ز
۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۲	زلیخا
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۸	زیاد بن لبید
	* س
۱۵۸، ۱۵۹	سعدی
۲۵	سعودی
۴۵، ۱۹۶	سلمان فارسی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۱۴۴	سید بن طاوس <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
	* ش
۱۹۶	شمر
۲۰۷، ۲۵۱	شیخ انصاری <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۱۰۱	شیخ طوسی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۳۷	شیخ عبدالکریم حائری <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
	حاج شیخ
۲۳۶	شیخ محمدتقی مسجدشاهی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۶۱، ۶۲، ۱۰۵	شیخ مرتضیٰ مظاہری <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۶	شیخ الرئیس <small>رحمۃ اللہ علیہ</small> ، بوعلی سینا
	* ص
۲۳۶	صاحب جواہر (محمدحسن نجفی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>)

۱۰، ۱۸، ۳۱، ۴۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷،	-----	صدرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> ، ملاصدرا
۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۴،		
۱۳۴، ۱۴۲، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۹۱، ۱۹۷،		
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۴۶، ۹۱، ۹۲، ۱۶۷، ۱۹۵،	-----	صهیونیسم
۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۴۲، ۲۴۶،		
		* ط
۲۳	-----	طالبان
		* ع
۱۷۴	-----	علامه جعفری <small>علیه السلام</small>
۱۱۳، ۱۸، ۱۰	-----	علامه طباطبائی <small>علیه السلام</small>
۱۲۱، ۱۰۱	-----	علامه مجلسی <small>علیه السلام</small>
۱۹۶، ۱۸۳، ۸۸	-----	عمر سعد
		* ف
۱۴۴، ۱۲۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴	-----	فرعون
۱۱۳،	-----	فیض <small>علیه السلام</small>
		* ق
۲۱۲، ۱۷۸	-----	قائیل
۲۵، ۲۳	-----	قارون
۲۳	-----	القاعده
۱۲۴، ۱۲۳	-----	قتاده
		* ک
۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶	-----	کاشف الغطاء <small>علیه السلام</small>
۱۰۱، ۶۶	-----	کلینی <small>علیه السلام</small>
		* م
۱۷۶	-----	مترلینگ
۱۹۶، ۱۸۹، ۱۵۰، ۲۳	-----	معاویه

۱۶۷	-----	مغول
۱۰۱	-----	مفید اللہ
۱۸۱	-----	مقام معظم رہبری
۲۵۱، ۲۰۷، ۲۰۶	-----	مقدس اردبیلی
۲۱۳	-----	ملانصرالدين
۸۱، ۸۰، ۶۰، ۳۵، ۲۹، ۲۱، ۲۰، ۱۹	-----	ملائکہ
۱۹۶، ۱۷۵، ۱۴۳، ۱۰۹		
		* ن
۲۲۰	-----	نوح علیہ السلام
		* و
۲۵، ۲۳	-----	وہابی
		* ہ
۲۱۲، ۱۷۸	-----	ہابیل
		* ی
۸۸	-----	یزید
۲۵۲، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۱۸۱، ۱۸۰	-----	یوسف علیہ السلام
۱۹۲	-----	یہود

فهرست کتابها



صفحه	مؤلف	عنوان کتاب
۱۰۸	مرحوم دیلمی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	ارشاد القلوب-----
۱۰، ۳۱، ۴۵، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۶	صدرالمتألهین <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	اسفار-----
۵۳	امام خمینی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	چهل حدیث-----
۳۱	حاجی سبزواری <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	حاشیہ بر اسفار-----
۶۶	شیخ کلینی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	کافی-----
۱۷۰، ۱۴۱، ۳۸	مولوی	مثنوی-----
۱۸، ۱۰	علامہ طباطبائی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	المیزان-----
۶۰	جمع آوری: سید رضی <small>رحمۃ اللہ علیہ</small>	نہج البلاغہ-----

منابع و مصادر



١. قرآن كريم
٢. الإحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي، مشهد، نشر مرتضى، ١٤٠٣ ق.
٣. ارتباط عاطفي با خداوند، آية الله العظمي حسين مظاهري، اصفهان، مؤسسه فرهنگي مطالعاتي الزهراء عليها السلام، چاپ اول، ١٣٩٣ ش.
٤. إرشاد القلوب، ابو محمد حسن بن ابى الحسن الديلمي، انتشارات شريف رضى، ١٤١٢ ق.
٥. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، قم، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
٦. الاسفار الاربعه (الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة)، محمد بن ابراهيم شيرازى معروف به صدر المتألهين (ملاصدرا)، بيروت، دار احياء التراث، چاپ سوم، ١٩٨١ م.
٧. الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة في السنة، سيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٦٧ ش.

٨. الأمالي، محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، قم، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ ش.
٩. انساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذرى، تحقيق: سهيل زكار و رياض زرکلى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ ق.
١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقى بن مقصود على مجلسى، معروف به علامه مجلسى، بيروت، مؤسسة الوفاء، ١٤٠٤ ق.
١١. تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والأعلام، شمس الدين محمد بن احمد الذهبي، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الثانية، ١٤١٣ ق.
١٢. تاريخ الأمم و الملوك (تاريخ الطبري)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري، تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت، دار التراث، الطبعة الثانية، ١٣٨٧ ق.
١٣. تأويل الآيات الظاهرة، سيد شرف الدين حسيني استرآبادى، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزة علميه، ١٤٠٩ ق.
١٤. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، أبو محمد حسن بن علي بن حسين بن شعبه حرّانى، قم، جامعه مدرسين حوزة علميه، چاپ دوم، ١٤٠٤ ق.
١٥. تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، يوسف ابن حسام الدين قز اوغلي بن عبد الله تركى، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٤١٨ ق.
١٦. تصنيف غرر الحكم و درر الكلم، عبد الواحد بن محمد تيمى أمّدى، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٦٦ ش.

۱۷. تفسیر الامام العسكري عليه السلام، منسوب به امام حسن عسكري عليه السلام، قم، انتشارات مدرسه امام مهدي عنه صلوات الله عليه، ۱۴۰۹ ق.
۱۸. تفسیر العياشي (کتاب التفسیر)، محمد بن مسعود بن محمد بن عياشي، تحقيق: سيد هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه تهران، ۱۳۸۰ ق.
۱۹. تفسیر القرآن العظيم (ابن ابی حاتم)، عبدالرحمن بن محمد ابن ابی حاتم، عربستان، مكتبة نزار مصطفى الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ ق.
۲۰. تفسیر القرآن الکریم (ملاصدرا)، محمد بن ابراهيم شیرازی معروف به صدر المتألهين (ملاصدرا)، قم، انتشارات بيدار، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ش.
۲۱. تفسیر القرطبي الجامع لاحکام القرآن، أبي عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي، بيروت، دار احیاء التراث العربي، ۱۴۰۵ ق.
۲۲. تفسیر القمی، ابو الحسن علی بن ابراهيم بن هاشم قمی، قم، مؤسسه دار الكتاب، ۱۴۰۴ ق.
۲۳. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، سيد حيدر آملی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۲۲ ق.
۲۴. تفسیر روح البیان، اسماعیل حقی بروسوی، بيروت، دارالفکر، [بی تا].
۲۵. تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حر عاملی، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. تهذیب الأحکام، ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی، تحقيق: سيد حسن الموسوي الخراسان، تهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الرابعة، ۱۳۶۵ ق.
۲۷. جامع الأخبار، تاج الدين محمد بن محمد بن حيدر شعیری، قم، انتشارات رضی، الطبعة الثانية، ۱۳۶۳ ش.

۲۸. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محمد حسن بن باقر نجفی، معروف به صاحب الجواهر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ ہفتم، [بی تا].
۲۹. الخرائج و الجرائح، سعید بن ہبہ اللہ، قطب الدین راوندی، قم، مؤسسہ امام مہدی عجل اللہ تعالیٰ فرجه الصریح، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۳۰. خلاصۃ المنہج، ملا فتح اللہ کاشانی، تہران، انتشارات اسلامیہ، ۱۳۷۳ ش.
۳۱. دیوان الإمام علی علیہ السلام، منسوب بہ امیر المؤمنین علی علیہ السلام، قم، انتشارات پیام اسلام، چاپ دوم، ۱۳۶۹ ق.
۳۲. رسائل فقہیہ (للشیخ الأنصاری)، مرتضیٰ بن محمد امین انصاری، معروف بہ شیخ انصاری، قم، کنگرہ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۴ ق.
۳۳. سیر و سلوک؛ تقوا، آیۃ اللہ العظمیٰ حسین مظاہری، اصفہان، مؤسسہ فرہنگی مطالعاتی الزہراء علیہا السلام، چاپ اول، ۱۳۹۴ ش.
۳۴. سیر و سلوک؛ یقظہ، آیۃ اللہ العظمیٰ حسین مظاہری، اصفہان، مؤسسہ فرہنگی مطالعاتی الزہراء علیہا السلام، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.
۳۵. شرح اصول کافی (ملا صدرا)، محمد بن ابراہیم صدر الدین شیرازی، تصحیح: محمد خواجوی، تہران، مؤسسہ مطالعات و تحقیقات فرہنگی، ۱۳۸۳ ش.
۳۶. شرح چہل حدیث، روح اللہ الموسوی الخمیني رحمۃ اللہ علیہ، تہران، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ، ۱۳۸۳ ش.
۳۷. شرح نہج البلاغۃ، ابو حامد عبدالحمید بن ہبہ اللہ بن ابی الحدید المعتزلی، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراہیم، قم، انتشارات کتابخانہ آیت اللہ مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۳۸. الطبقات الکبری (معروف بہ طبقات ابن سعد)، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۴۱۰ ق.

۳۹. عدة الداعي و نجاح الساعي، جمال الدين ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدى حلى، قم، دار الكتاب الإسلامى، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ ق.
۴۰. علل الشرائع، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، قم، انتشارات مكتبة الداوري، [بى تا].
۴۱. علم اليقين في أصول الدين، ملا محسن فيض كاشانى، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۱۸ ق.
۴۲. عوالي اللثالي العزيزية، ابو جعفر، محمد بن على بن ابراهيم معروف به ابن ابى جمهور احسائى، قم، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، ۱۴۰۵ ق.
۴۳. الفتوح، ابو محمد احمد بن على اعثم كوفى الكندي، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۴۴. الفصول المهمة في معرفة الأئمة، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن الصباغ، تحقيق: سامي الغريزي، الطبعة الأولى، قم، دار الحديث للطباعة والنشر، ۱۴۲۲ ق.
۴۵. كتاب الخصال، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، تحقيق: علي اكبر غفاري، قم، انتشارات جامعه مدرسين، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ ق.
۴۶. كتاب السنة، أبي بكر عمرو بن أبي عاصم الضحاك الشيباني، بيروت، المكتب الاسلامي، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۳ ق.
۴۷. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي، تصحيح: صفوة السقا، بيروت، مكتبة التراث الإسلامى، الطبعة الأولى، ۱۳۹۷ ق.
۴۸. الكافي، محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازى، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۶۵ ش.

٤٩. كامل الزيارات، شيخ ابو القاسم، جعفر بن محمد بن جعفر بن موسى بن مسرور بن قولويه قمى، نجف اشرف، انتشارات مرتضويه، ١٣٥٦ ش.
٥٠. الكامل في التاريخ، عزالدين أبوالحسن على بن ابى الكرم المعروف بابن الأثير، بيروت، دار صادر - دار بيروت، ١٣٨٥ ق.
٥١. كتاب الماء، عبدالله بن محمد أزدى، مصحح: محمد مهدي اصفهاني، تهران، مؤسسه مطالعات تاريخ پزشکی، طب اسلامي و مكمل، ١٣٨٧ ش.
٥٢. الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ابو اسحاق احمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابورى، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢ ق.
٥٣. كلمات مكنونه من علوم اهل الحكمة و المعرفة، ملا محسن فيض كاشانى، تهران، نشر فراهانى، چاپ دوم، ١٣٦٠ ش.
٥٤. كمال الدين و تمام النعمة، محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى معروف به شيخ صدوق، قم، دار الكتب الإسلاميه، الطبعة الثانية، ١٣٩٥ ق.
٥٥. اللهوف على قتلى الطفوف، سيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر بن طاووس، تهران، انتشارات جهان، ١٣٤٨ ش.
٥٦. متشابه القرآن و مختلفه، محمد بن على ابن شهر آشوب مازندراني، قم، انتشارات بيدار، ١٤١٠ ق.
٥٧. مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني، تحقيق: عبدالله محمد الدرويش، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق.
٥٨. مشارق أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين عليه السلام، رجب بن محمد بن رجب الحافظ، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٢٢ ق.

۵۹. مصباح الشریعة، منسوب بالامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ ق.
۶۰. مصباح المتهدج، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ ق.
۶۱. المعجم الكبير، الحافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، حققه: حمدي عبد المجيد السلفي، بیروت، دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ ق.
۶۲. مفاتيح الغیب (تفسیر کبیر)، ابو عبدالله محمد بن عمر معروف به فخرالدين رازی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
۶۳. من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۳ ق.
۶۴. مناقب آل أبي طالب، رشیدالدین محمد بن شهر آشوب مازندرانی، تحقیق: شیخ محمد حسین دانش آشتیانی و سید هاشم رسولی محلاتی، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ق.
۶۵. المناقب، الموفق بن احمد بن محمد المکی الخوارزمی المعروف بأخطب خوارزم، تحقیق: شیخ مالک محمودی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، الطبعة الثانية، ۱۴۱۱ ق.
۶۶. نماز نجوای مؤمنان، آیه الله العظمی حسین مظاهری، اصفهان، مؤسسه فرهنگي مطالعاتی الزهراء عليها السلام، ۱۳۹۱ ش.
۶۷. نهج البلاغة، گردآوری: ابو الحسن محمد بن حسین الموسوی البغدادي معروف به سید رضی، تحقیق: صبحي صالح، قم، انتشارات دار الهجرة، [بی تا].

آثار منتشر شده از
حضرت آیت الله العظمی مظاهری «مدظله العالی»



الف. در مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء ع

۱. الحاشیه علی العروة الوثقی
۲. رساله توضیح المسائل
۳. الثقات الاخیار من رواة الأخبار
- ۴-۶. فقه الولاية والحكومة الاسلامیة
۷. اسرار حج
۸. اسلام، آیین رستگاری
۹. مظهر حق
۱۰. احکام عمره مفرده
۱۱. راهکارهای عملی درمان وسواس
۱۲. مناسک حج
۱۳. اعتکاف، سلوک منتظران
۱۴. روزه، سلوک پرهیزکاران
۱۵. حریمهای اخلاق در آینه احکام
۱۶. استفتائات حج و عمره
۱۷. سیر و سلوک؛ مقدمه
۱۸. سیر و سلوک؛ یقظه (بیداری)
۱۹. سیر و سلوک؛ توبه
۲۰. سیر و سلوک؛ تقوا
۲۱. حج، سلوک خداجویان
۲۲. عصارة دین (رساله جوان و نوجوان)
- ۲۳-۲۵. دراسات فی الاخلاق و شؤون الحکمه العملیه
۲۶. اندیشه های ناب (دفتر اول: سیره و فضائل حضرت زهراء ع)
۲۷. اندیشه های ناب (دفتر دوم: سیمای زن در اسلام)
۲۸. اندیشه های ناب (دفتر سوم: فضائل و قیام امام حسین ع)
- ۲۹-۳۳. مشق اخلاق (دفتر اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم)
۳۴. نماز نجوای مؤمنان
- ۳۵-۳۶. عوائد الاصول الصغیر
۳۷. صبر کیمیای سعادت انسان
۳۸. معاد سرنوشت جاودانه انسان
۳۹. پاسخ به پرسش های ازدواج و خانواده
۴۰. پاسخ به پرسش های جوانان
۴۱. معرفت نفس
۴۲. رساله استفتائات

ب. در سایر مؤسّسات انتشاراتی

۴۳. معارف اسلام در سوره یس
- ۴۴-۴۷. جهاد با نفس
۴۸. معاد در قرآن
۴۹. الیوم الآخر
۵۰. الامامه و الولایه فی القرآن
۵۱. برنامه زندگی
۵۲. عوامل کنترل غرائز
۵۳. ولایت فقیه و حکومت دینی
۵۴. فرماندهی در اسلام
۵۵. اخلاق در خانه
۵۶. فضائل و رذائل اخلاقی
۵۷. تربیت فرزند در اسلام
۵۸. جبهه و جهاد اکبر
۵۹. خانواده در اسلام
۶۰. به سوی حق
۶۱. ویژگی های معلّم خوب
۶۲. در ساحل سپیده اخلاص
۶۳. اخلاق و خودسازی
۶۴. آفتاب پرهمیزکاری
۶۵. اخلاقیات العلاقة الزوجیه
- ۶۶-۶۷. اخلاق و جوان
۶۸. اخلاق در اداره
- ۷۰-۶۹. کاوشی نو در اخلاق اسلامی
۷۱. اخلاق و خودسازی در مکتب اهل بیت علیهم السلام
۷۲. حدیث اهل نظر
۷۳. اخلاق در توحید
۷۴. راز عروج
۷۵. اخلاق فرماندهی
- ۷۶-۷۹. دانش اخلاق اسلامی
۸۰. محدودۀ پرواز انسان
۸۱. شرح و تفسیر دعای کمیل
۸۲. شرح و تفسیر دعای سحر
۸۳. شرح و تفسیر مناجات شعبانیه
۸۴. احکام اقتصادی اسلام در مورد زمین
- ۸۵-۸۷. مقایسه ای بین سیستم های اقتصادی
۸۸. التوازن الاسلامی بین الدنيا و الآخرة
۸۹. زندگانی چهارده معصوم
۹۰. تجلّی حق
۹۱. الحکومة الاسلامیة فی احادیث الشیعه الامامیّة
۹۲. هفتاد نکتۀ فقهی و اخلاقی مورد احتیاج در حجّ و عمره

علاقه مندان جهت تهیه آثار منتشره در

مؤسّسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء علیها السلام

می توانند با شماره تلفن ۰۳۱-۳۴۴۹۳۶۷۱ تماس

یا به نشانی اینترنتی www.al_zahra.ir مراجعه نمایند